

خطابه

آقای سید حسن تقی زاده

شش شنبه ای از

تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت

ایران



از انتشارات باسکاه مهرگان

خطابه

آقای سید حسن تقی زاده

مستقل شنبه ای از

تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت

ایران

طهران - ۱۳۳۸ بصری شمسی



از انتشارات باشگاه مهرگان

این کتاب به مناسبت هفته کتاب و کتابخوانی در بهمن ماه ۱۳۴۷ در باشگاه مهرگان ایراد شده است

چاپ نقش جهان

مقدمه

در طی سلسله سخنرانیهای سال ۱۳۳۷ باشگاه مهرگان بهلت آنکه، نهضت مشروطیت ایران قسمت مهمی از تاریخ کشور ما را تشکیل میدهد اینجانب برای روشن شدن نکات تاریک این نهضت تاریخی از دانشمند محترم جناب آقای تقی زاده درخواست نمودم مشاهدات و اطلاعات خودشان را ضمن یک یادو سخنرانی در باشگاه مهرگان برای معلمین بیان نمایند و بسیار از ایشان متشکرم که دعوت بنده را قبول فرمودند و در باشگاه مهرگان بایرادیك سلسله سخنرانیهای مفید و مهم اقدام نمودند.

جلسه اول سخنرانی ایشان در ساعت شش بعد از ظهر دو شنبه بیست و نهم دیماه شروع شد در این جلسه سخنان ایشان ناتمام مانده و حاضرین تقاضا کردند که یک جلسه دیگر نیز باینکار اختصاص دهند، اما در جلسه بعد هم مطلب تمام نشد و باز این جانب و اکثر حاضران مجلس خواهش کردیم که یک جلسه دیگر نیز صرف این بحث مهم و اساسی بنمایند و ایشان نیز پذیرفتند و در یک جلسه دیگر باز بادامه دنباله مطلب پرداختند و بدین ترتیب سخنرانی جناب آقای تقی زاده سه جلسه بطول انجامید. که قسمت عمده آن نطق در جریان مملکت خاصه در روزنامه اطلاعات منتشر گردید. مع هذا عده زیادی شفاها و یا بوسیله تلگراف و نامه درخواست کرده اند

که متن سخنرانی ایشان جدا گانه و بطور مستقل نیز چاپ و در معرض استفاده علاقه مندان قرار گیرد . و موجب خوشوقتی است که اینک متن کامل آن سلسله سخنرانی ها بصورت کتابی مستقل بعلاقه مندان تاریخ این مملکت تقدیم می‌گردد

در پایان این مقدمه از توجه و اهتمام آقای ه. مایون صنعتی مدیر محترم بنگاه انتشارات فرانکلین که وسیله طبع این رساله را فراهم کرده اند سپاس دارم .

محمد - درخشش

دیباچه

آقای درخشش که ایراد خطابه‌های مندرج در این جزوه مرهون اقدام و جدایشان است عنایت دیگری نموده و مصمم به طبع و نشر جداگانه آن خطابه‌ها بطور مستقل و بشکل رساله‌ای شدند و اینک این رساله بهمت ایشان بمعرض انظار عامه گذاشته میشود اینجانب باین مناسبت بر آن شدم که سخنی چند در دیباچه آن بیفزایم که متضمن نکاتی چند برای توضیح بعضی مطالب خطابه باشد.

۱ - مانند هر خطابه و مقاله و نوشته به بیانات من در قسمتهائی از تاریخ اوایل عهد مشروطیت نیز انتقاداتی شفاهی و کتبی بعمل آمده یا مسموع شد و این امر به مضمون من **الف** فقد استهدف طبیعی و مفهوم است و آنچه معقول و ناشی از علاقه بکسب توضیحات بیشتری یا بعنوان سؤال عادی و عاری از کنایات مبهم و مبنی بر بعضی وهم‌ها باشد بسیار مطلوب هم هست

و موجب خوشوقتی گوینده میشود. بعضی ایرادات شاید در عالم انصاف و حقیقت جوئی مجرد منزه از خود خواهی وارد هم بوده هست و همیشه من متوجه آیه شریفه **وَمَا أُبْرَأُ نَفْسِي** بوده ام و از این جمله آنست که شاید بهتر بوده است که من در مقام نقل اقوال بعضی نویسندگان اشاره به بعضی مولفین آن نوشته ها نکرده باشم و بتعبیر «در بعضی کتب چنین گفته شده و اگر چه دلیلی نیست بر آنکه آن گفته ناشی از غرض سوئی بوده منتهی دارای اشتباه است و با حقیقت مطابقت ندارد» اکتفا کرده باشم و حقیقت هم اینست که من ظن غرض و خلافی عمدی یا قلب حقایق عالما و عامدا نسبت بهیچ کدام از آن مولفین ندارم.

۲ - قسمتی دیگر از ایرادات هم آن نوع است که ولو آنکه گاهی بعنوان سؤال طرح شده است گذشته از کشف سوء عقیدت ایراد کننده نسبت بگوینده در مورد بعضی از آنها که فقط از کم محبتی یا حتی گاهی خدای نخواستہ از خصومت بی غرضانه به خطیب بوده (البته در موارد نادره) آن سئوالات و احساسات در واقع نه جوابی دارند و نه علاجی. در بیشتر موارد چنان احساس و استنباط میشود که سئوالات ناشی از یک مرض و بائی وهم است که بدبختانه در اذهان نسل کنونی ایرانی رسوخ عمیق یافته است و آن مرض شیوع عجیب خارق العاده تصور ناپذیر پیدا کرده یعنی اعتقاد سر آمیز بتأثیر سحر آمیز نفوذ خارجی در ایران که کل نقائص و ناکامیابیها و اختلال امور را به فعالیت نهانی و اغراض سوء و تحریکات تسخیر کننده انسان منسوب داشته و

بجاد و گری آنها عطف می کنند و بر اثر چنین حالت روحی عجیب غیر طبیعی یا ناطق را غافل از توجه بآن جادو و درک اسرار و رموز دسائس و تأثیرات انگشت های آن شیاطین مسلط بر تمام نفوس و اعمال ما و گرداننده چرخ تمام حوادث تاریخ ما از کلی و جزئی پنداشته و یا حتی خود گوینده و اعمال و اقوال او را نیز تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم آن خناس و سواس ها می شمارند .

۳ - بعضی از ایرادات یا سوالات مستقیماً و بالصراحه یا کنایه ابلغ من التصریح مبنی بر ظن کذب عمدی خطیب بوده و غرض سوئی در بیانات او و سعی او در مستور داشتن حقیقت و کتمان اصل مطلب فرض شده است و حتی برای اثبات هر اظهاری دلیل و شهود خواسته اند . البته برای این جانب که در بیان مطالب تقید افراطی و جدانی بعدم انحراف از حقیقت و احتراز از تأثیر تمایلات نفسانی داشته و یک کلمه هم جز بس از اطمینان از صحت و صدق آن (مگر در بعضی روایات از دیگران) نمی گویم ممکن نیست برای اقناع شکاک و شیوت رساندن هر جمله از اظهارات خود به محکمه بروم و اقامه شهود نمایم یا قسم بخورم اگر چه قول شخص با شرافت خود در حکم سوگند است .

۴ - بعضی دیگر از اعتراضات نیز ناشی از احساسات و فاداری بخویشاوندان است که وقتی که در یک مطلبی اظهار ناطق برخلاف اظهارات منسوب محترم ایراد گیرنده بود و آن شخص را تخطئه کرده و نوشته یا گفته او را خلاف حقیقت خوانده باشد و لو آنکه نسبت اشتباه باوداده و شخص او را محترم شمرده باشد حس غیرت و تعصب اولاد و اعقاب یا منسوبین دور یا

نزدیک تحریک شده و اظهارات ناطق را همچون حمله و یا خدای
نخواستہ طعن بر والد ماجد یاجد و الامقام یا منسوب مرحوم تلقی
نمایند . این نوع احساس و ملال یا رنجیدگی غیر طبیعی نیست
اگرچه گاهی از انصاف دور باشد چه همه حتی نیاکان محترم ما
هم جایز الخطاء بوده اند و اگر نسبت اشتباه و سهو بدون اسناد
غرض بآنهاداده شود ولی بانهایت احترام به شخص آنها باز هم
موجب ملال خاطر منسوبین حی و حاضر میشود و این نوع اعتراض
هم علاجی ندارد و شکایت تند آنها هم نباید باعث رنجش ناطق گردد
۵ - من در صحبتی که در واقع بر سبیل حکایت یعنی
خاطرات متفرقه عهد اوایل مشروطیت کردم قصد تدوین منظم
و مرتب تاریخی نداشته ام که چیزی از من فوت نشود لکن از
فحوای بعضی اظهار مستمعین یا خوانندگان جراید استنباط کردم
که انتظار تاریخ جامع و کامل داشته اند که من از ابتدا عذر
آنرا خواسته و گفته بودم که من فقط بعضی مشاهدات عینی خود
را که در نوشته های سابقین ذکر نشده بیان خواهم کرد و بس
سید حسن تقی زاده

خطابہ اول

سابقہ

آقای درخشش بنام این مجمع و ظاهراً از طرف اعضای محترم آن از اینجانب تقاضا فرمودند که در اینجا روزی صحبتی بکنم و در واقع منظور ایراد خطابه‌ای بود در یک موضوعی که مورد علاقه آقایان تواند بود. با وجود نهایت میل باحابت تقاضای ایشان حقیقت آنست که در انتخاب موضوع خود من حیران بودم و ایشان از راه فرط ادب جبلی انتخاب موضوع را بخود اینجانب وا گذاشتند لکن خود این مطلب موجب اشکال شد چه من در هیچ موضوع خاصی بجز یکی دو مسئله غیر عادی و شاذ راجع به بعضی امور تاریخ قدیم ایران یا قسمتی از تاریخ اسلام مطالعه وافی و کافی ندارم و در هیچ رشته از رشته های معرفت مایه ای نداشته و تهی دستم و لذا مطالبی با اهمیت یا دلکش که مستمعان را بکار آید و حاضرین آنرا بهتر از بنده ندانند نداشتم و نتوانستم چیزی پیدا کنم که اهل علم و ادب که این مجمع را تشکیل داده اند بدان علاقه پیدا کنند. عاقبت مثل موارد متعدد دیگری نظیر این مورد فکر پیشنهاد کننده محترم با استفاده از کهولت و شیخوخت من منتقل شده و از من خواستند که از مشهودات و سرگذشت خود مخصوصاً آنچه را که در تاریخ انقلاب ایران شخصاً شاهد بودم مجملی سخن گویم. من این پیشنهاد را پذیرفتم زیرا که سه علت مهم و نادرالوجود مؤید انتخاب این موضوع توانستی بشود: یکی حافظه من که موهبتی الهی در حق من است و البته شایسته شکر من است و مخصوصاً در نقل وقایع از خلط و اشتباه تاحدی مصونم. دوم

تقدیر افراطی است که بر عایت حقیقت و بیطرفی بحد کمال و بیغرضی و احتراز کامل از مبالغه دارم و آنچه بگویم مطلقاً آفاقی (Objectif) است و رخنه‌های از جنبه‌های انفسی (Subjectif) در آن نیست، سوم بیخبری نسل کنونی از بسیاری مطالب تاریخی عهد گذشته حتی نیم قرن قبل و استیلائی فراموشی بر قسمتی از تاریخ معاصر ایران. باین جهات من پیشنهاد صحبت از تاریخ مشروطیت و مخصوصاً مراحل بدوی آن را که مقرون با فتخاراتی نیز برای ملت ما بود پذیرفتم.

برای سخن گفتن از تاریخ مشروطیت در ایران و توضیح کامل مطلب و تقریب لب‌موضوع بازهان شاید مناسب و حتی مقتضی باشد از تاریخ و سابقه این لفظ و این شکل حکومت و شاید هم از تاریخ خود حکومت در میان نوع بشر مختصری بطور اجمال بیان شود. این عطف نظر به سابقه و ریشه هر مطلبی حالا در بین محققین خیلی مرسوم شده و بانگلیسی آنرا **background** گویند یعنی زمینه قبلی یا مقدمه هر امر یا تاریخ واقعه‌ای قبل از خط بدایت معروف و مشهور و آشکار آن که میتوان آنرا در اصطلاح خودمان فجر یا ظهورات قبل از طلوع نامید.

البته مشروطیت نوعی از انواع حکومت است و ابتداء حکومت در نوع بشر پس از آنکه عائله بوجود آمده و تجمع انسانها در يك حوزه آغاز شده است بنا بر بعضی فرضیه‌ها در مراحل ابتدائی در بعضی نواحی، حکومت مادر بود در خانواده که بفرنگی بآن **matriarcate** گفته‌اند (البته بیکی از معانی این کلمه). مرحله بعدی خصوصاً پس از افزایش عدد افراد اجتماع حکومت پدران بوده که آثار مضبوط آن در داستانهای بنه اسرائیل و شاید در اسماء

بطون عرب قدیم مثل بنو قحطان و بنو عدنان و غیره باقی مانده است؛ کم کم اجتماعات بالنسبه بزرگتری بوجود آمد و مساکن جمعی عده معتد به دریک ناحیه پیدا شد که يك طائفه یا قبيله و عشیره و باصطلاح فرنگی «کلان» را تشکیل میدادند و کمال این مرحله بیشتر در دوره سنک صیقلی (نئولیت) پس از اهلی کردن بعضی از حیوانات و اشتغال بزراعت و صنعت ساختن ظروف سفالین و آلات سنگی ظریف تر، با بنا مساکن بود که آغاز تمدن باید نامید و این تمدن ابتدائی بیشتر و بدو در سواحل رودخانه های بزرگ ظهور یافته است و مخصوصاً در دره نیل و سواحل فرات و دجله و شط العرب، و سواحل شرقی چین و سواحل غربی امریکای جنوبی و مرکزی و هم چنین در سند وجود داشته است. در این ادوار مراحل ابتدائی و اولی زبان و وسایل تفاهم و احساسات و تفکرات دینی نیز شروع به حدوث و انبساط کرده است. باقتضای بوجود آمدن این اجتماعات انسانی فکر تشکیلات اجتماعی و نظم و امنیت و هم چنین پرستش و ستایش و تاسیس معابد و ترتیب عبادت اجتماعی و سپردن سرپرستی نظم مدنی و امور روحانی باشخاص یا طبقاتی از جماعت پیدا شده و افرادی یا بزور بازو یا بادعای ارتباط با ارواح علوی بر جمع تسلط پیدا کرده اند. در بین بعضی اقوام رؤسای متنفذ پرزور، حکمران حوزه خود میشوند که همین سمت منتهی بامارت و سلطنت میشود و در بعضی دیگر مانند بابل و شادیدین نخست دوره حکومت کاهنان برقرار بوده و بعدها امارت و سلطنت پیدا میشود. در تمام تاریخ بشر بین اجتماعات مختلف عالم قدرت مطلقه و حکومت بازورمندان بود و شدت و یا کمی ستمکاری و بی عدالتی فقط بسته به فطرت حکمران بود و افراط طمع و شهوات یا خدا پرستی آنان در

سر نوشت مردم تأثیر داشت. حکومتها همه استبدادی بود و اگر گاهی امیری عادل ظهور میکرد آن عدالت نیز بسته به دلخواه و سلیقه او بود نه از عدم قدرت بر ظلم و مقامات مظلومین. البته در اسلام، در عهد خلفای راشدین افکار عامه مسلمین دخالت و تأثیر معتدبه در روش امراء داشته و داستان بیانات عمر ابن الخطاب در موقع جلوس بمسند خلافت معروف است که گفت «این امر را بمن تفویض کردید و من بهترین شما نیستم و اگر در روش من کجی دیدید آنرا راست کنید» و عربی بلند شد و شمشیر از نیام کشید و گفت اگر ما در تو انحرافی دیدیم آنرا باشمشیرهای خود راست میکنیم و عمر گفت شکر میکنم خدای تعالی را که در امت محمد هستند کسانی که انحراف عمر را باشمشیر راست می کنند. در تاریخ قرون اولی و قرون وسطی جز از حکومت استبدادی چیزی وجود نداشته مگر در بعضی ادوار در یونان و روم یعنی در قرن پنجم قبل از میلاد مسیح و بلا فصل بعد از آن. دانیان گفته نوشته اند که دمو کراسی با حکومت ملی نتیجه و مال آنست که بر حسب نمو و انبساط معرفت و رشد انسانی مستمرأ و دائماً مجاهدت برای وسعت دادن به مبانی قدرت سیاسی در مملکت دوام داشته است و باین سبب تاریخ دمو کراسی تاریخ تمدن بشری است و بمرور زمان باتکامل، تمدن معنوی به وسعت و کمال دمو کراسی افزوده و دخالت بعضی از طبقات ملت در امر حکومت زیادتز شده و رفته رفته این حق دخالت از طبقات ممتاز گذشته و شامل طبقات پائین تر و پائین تر شده و غلامان و روستائیان و کارگران نیز در این امر شرکت یافته اند. البته مانند هر رشته از کمالات انسانی و ترقیات مدنی و معنوی و غیره در این امر هم سر چشمه اولی یونان بوده و پس از دوره تمدن یونان و روم دیگر اثر و نمونه ای از این کمال سیاسی

حتی در مغرب زمین هم دیده نمی شود و همه جادرمورد امر اعوسلاطین روحانیان حق حکمرانی را برای آنان از جانب خدا و موهبت الهی شمردند بجز آنکه در قرون وسطی بسبب انبساط تجارت و کسب قدرت طبقه تجار آنجا و اینجا ادما در اروپا و مخصوصاً در آلمان و ایتالی شهرهای آزاد پیدا شدند و بتدریج نفوذ طبقه بازرگانان و صرافان افزایش گرفت. بهمان نسبت عمران بلاد و تزیید ثروت، قدرت استبدادی بی قید و بند جباران نیز متدرجاً کاستن گرفت. دستگاہ سرمایه داری تدریجاً بنیان مملکت شد و علاقه مردم بحقوق مدنی قدیم روم زیادتر گشته زبر زور تقدم پیدا کرد. کشف آمریکا نهضت جدیدی در طریق تجارت اروپا احداث نمود و اختراع طبع موجب عمومیت آشنائی مردم با علوم و معارف قدیمه گردید و بر اثر این انبساط مدنیت نسیم آزادی جدیدی در دنیا و مخصوصاً در اروپا وزیدن گرفت.

با وجود بعضی انقلابات برای آزادی طبقات محکومه و دخالت دادن بآنها در امور سیاسی و اجتماعی از گاهی بگاهی مانند قیام اسپانیا تا کوس در نیمه اول

قرن اول قبل از مسیح در مملکت روم و قیام مزدک در ایران در قرن ششم مسیحی و شورش عجیب زنج در جنوب عراق در نیمه دوم قرن سوم حکومتی مستمر و متکی بر طبقات زیر دست ملت پس از دهو کراسی محدود آتن در قرن پنجم و چهارم قبل از مسیح تا قیام مردم هولاند بر ضد استیلا و جور اسپانیولی ها که منتهی بغلبه آن ملت و تاسیس جمهوریت هولاندی گردید پیدانشد و در واقع چنانکه گفته شد گذشته از یونان قدیم که منبع و منشاء همه ترقیات و اصلاحات مادی و معنوی و علمی و سیاسی و اجتماعی تاریخ بشر بود مشروطیت بمعنی دخالت ملت یا بعضی طبقات آن در امر حکومت و اداره مملکت و یا بمعنی عام حکومت ملی ناقص و یا کامل که

فرنگیها آنرا دمکراسی نامیده‌اند اولین مرتبه در انگلستان در اوایل قرن هفتم یعنی اواخر عهد خوارزمشاهیان در ایران و اوایل قرن سیزدهم مسیحی با اعلان فرمان بزرگ‌جوهن پادشاه انگلیس در اواخر بهار سال ۱۲۱۵ مسیحی معروف به «ماگنا چارتا» برقرار شد (البته بطور ناقص و ابتدائی). و بوسیله دخالت دادن اشراف و اعیان و مقامات بزرگ و کوچک روحانی مملکت در حکومت و قوانین کشور حکومت مطلق انفرادی تعدیل یافت.

این آغاز محقر ولی مهم بتدریج در آن مملکت تکامل یافته و حقوق طبقات عالیه کشوری و روحانی و حقوق عامه در تصویب قوانین و مالیات و مصارف کاملتر گشته و قدرت سلاطین تناقص یافت و این تکامل تا ۵۰ سال قبل با افزایش قدرت و اختیارات پارلمان و مخصوصاً مجلس عامه یا مجلس پائین به ذروه کمال رسید بدرجه‌ای که امروز در این مملکت تمام اقتدارات مملکتی از هر قبیل کلاو کاملاً غیر از اقتدارات قضائی منحصر آدر دست پارلمان است. بعد از انگلستان حکومت ملی و قانون اساسی ضامن آن در ایالات متحده امریکای شمالی بوجود آمد و آن در اولین سال قرن سیزدهم بود (که مطابق سال ۱۷۸۷ مسیحی باشد). قبل از این تاریخ یکی از سیاسیون نامدار انگلیسی با اسم لارد چستر فیلد که ۱۴ سال پیش از بوجود آمدن آن قانون اساسی امریکائی مرد گفته است که انگلیس تنها مملکت پادشاهی است در عالم که میتوان بحقیقت گفت صاحب یک قانون اساسی یعنی مشروطیت است و مفسرین انگلیسی قول او را چنین معنی کرده‌اند که در همه ممالک بجز انگلستان (در آن زمان) حکمران یا سلطان بالاتر از قانون بود و بهمین جهت انقلاب کبیر فرانسه در سالهای اول قرن سیزدهم با بطور تحقیق در سنه ۱۲۰۳ بعمل آمد و بر اثر آن بتدریج در ممالک

دیگر اروپا و مخصوصاً انقلاب آلمان و غیره در سنه ۱۲۶۴ (یا ۱۸۴۸ مسیحی) اساس حکومت ملی را در اروپا برقرار ساخت و پیشرفت این نهضت ها و افکار کم کم بممالک مشرق هم رسید ولی البته با طوع و موافقه شدن با مقاومت های گوناگون . گمان نمیرود نه در موقع انقلاب فرانسه و حتی نه در موقع انقلاب آلمان خبری از این احوال و نهضت ها به ایران رسیده بوده است و حدس خیالی یکی از نویسندگان روسی معاصر که بین انقلاب مشروطیت در آلمان و ظهور باب و نهضت بابیه در ایران ارتباطی قائل شده ظاهراً اساسی ندارد .

بطور کلی انقلاب سیاسی انگلیس در سال ۱۶۴۲ و ۱۶۸۸ مسیحی و قیام استقلال طلبی امریکا و تاسیس حکومت ملی مبنی بر اساس آزادی در سال ۱۷۷۶ مسیحی و انقلاب فرانسه در سنه ۱۷۸۹ مسیحی و انقلابات سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ مسیحی در اروپا شالوده حکومت ملی را برقرار ساخت . قبل از انقلاب بزرگ فرانسه در آن مملکت نه از آزادی سیاسی و نه از مساوات اجتماعی خبر و اثری نبود ولی يك نهضت فکری و فلسفی عظیمی در کار نضج و تکامل بود و نوشته ها نویسندگان بزرگ آن ملت مانند روسو و لتر و موتسکیو تاثیر بزرگی در افکار عامه نموده و مبارزه شدید نیر و مندی بر ضد استبداد جسمانی و روحانی یعنی حکمرانان و روحانیان کاتولیک برپا ساخته بود که انقلاب تا حدی نتیجه این انتباه عمومی بود و مرام عمده سیاسی آن کسب حقوق برای طبقات پائین عامه بود که کامیابی حاصل شد .

در قرن گذشته که انقلاب فرانسه در سال سوم آن واقع شد آثار تحولات مدنی و سیاسی اروپا بتدریج (و البته بانهایت بطوع و تدریج) بممالک شرق نیز نفوذ کرد و تمدن معنوی ممالک مغرب زمین همقدم با ترقیات مادی آن سامان

بتدریج و تاتی بسوی مشرق اسلامی رخنه کرد و بعضی آثار آن مدنیت ابتدا در مملکت عثمانی از عهد سلطان محمود در نیمه اول قرن سیزدهم مشهود گردید. در آن مملکت که هرگز خلافت اسلامی هم بود عناصر مخالف تجدید از علمای روحانی و قشون چریک معروف به نی چری (با مالای ترکی یک چری) بشدت مانع هر نوع افکار و اصلاحات جدید بوده و آنها را بدعت و شبهه بکفار می شمردند تا عاقبت در ۲۰ ذی القعدة در سنه ۱۲۴۱ ریشه آن قشون چریک که قرن ها در آنجا تسلط داشته و سلاطین را مقهور خود ساخته بودند کند و بر انداخته شد و سلطان نظام جدید را برقرار نمود و قشون را با اصول اروپائی تنظیم نمود. این اقدامات بی شباهت با ایجاد نظام جدید در ایران از طرف عباس میرزا نایب السطنه قاجار نبود. اعتصاب و انقلاب سوخته ها یا سوخته ها (طلاب مدارس دینی) و خط شریف گلخانه و تنظیمات خیریه در عهد سلطان مجید در ۲۵ شعبان سنه ۱۲۵۵ که بموجب آن فرمان برقرار شد و تاسیس مدارس عسکریه و رشدیه و ملکیه و انبساط متوالی و تدریجی این کارها منتهی شد با اصلاحات مدحت پاشا که شباهت زیادی به میرزا تقی خان امیر نظام دارد و عاقبت منتهی به مشروطیت شد.

گفته شده که کلمه مشروطیت از لغت "شارت" فرنگی بمعنی فرمان و قرارداد اخذ شده و در مشرق زمین هم لفظ مشروطیت هم اصطلاح قانون اساسی و هم خود شکل حکومت معروف باین اسم بایران از مملکت عثمانی آمده و از آنجا اقتباس شده است و چنانکه شاید آقایان میدانند بر اثر انتشار افکار جدید و مغربی در آن مملکت پیشروان سیاسی متجدد و آشنا با وضع اروپا که در راس آنها رجل بزرگ مشرق زمین مدحت پاشا و اعوان بلا فصل او ماندند نابغه عثمانی نامق کمال شاعر بزرگ و ضیاع پاشا و احمد مدحت و سایر آزادی

طلبان که در تحت تاثیر تبلیغات جمعیت سری عثمانیان جوان در آمدند بودند عزم تاسیس حکومت مشروطه نموده و بعلت عدم رضایت از سلطان عبدالعزیز که پس از مرکز اورا و رجال دانا و بزرگ عثمانی عالی پاشا و فراد پاشا بر استبداد خود افزوده و اشخاص خیر خواه مملکت را بی محاکمه تبعید میکرد بحکم فتوائی که از مقامات عالی روحانی گرفتند سلطان را در سنه ۱۲۹۳ خلع نموده و برادرش سلطان مراد را که ولیعهد بود بجای او نشانند. سلطان مراد هم پس از چند ماه سلطنت اختلال مشاعر پیدا کرده و باز خلع شد و سلطان عبدالحمید ثانی جای او را گرفت و بزودی در ۶ ذی الحجه ۱۲۹۳ قانون اساسی را که بدست مدحت پاشا صدر اعظم تهیه شده بود اعلان کرد و حکومت مملکت عثمانی سلطنت مشروطه شد. اگر چه این مشروطیت دوام نکرده و عبدالحمید که سرمشق بسیار ظالم و بدجنس محمد علی شاه قاجار بود مجدداً حکومت استبدادی را از بدترین نوع آن در این مملکت برقرار نموده و قریب ۳۲ سال بآن روش حکمرانی کرد. این مشروطیت اوای که نخستین حکومت ملی دره شرق بود در اذهان مسلمین عدالت دوست و آزادی خواه مشرق بیاد ماند و چون تاسیسات مدنی جدید و مغربی و اصلاحات سیاسی و کشوری و لشکری در سیر از ممالک اروپا بسوی ممالک اسلامی مشرق نخست به مملکت عثمانی و مصر (و مخصوصاً به عثمانی) وارد شده و نفوذ کرده و از آنجا بتدریج بسایر ممالک اسلامی و از آنجمله بایران راه یافته است طبعاً در نهضت اصلاح و تجدد سیاسی و نهضت آزادی طلبی و تغییر شکل حکومت و تاسیس عدالت و حکومت ملی نیز که از اوایل قرن چهاردهم بتدریج در ایران بظهور آمد مملکت عثمانی تا حدی سرمشق بود*

البته سیر افکار انقلابی علمی و مدنی و اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین بسوی ممالک اسلامی مشرق بطی بود و بمقتضای موقع جغرافیائی نخست به عثمانی و مصر نفوذ کرد و بعضی رفت و آمدهای اروپائیان بایران تاثیر مدنی که امروز بآن مغربی شدن (westernization) گفته میشود نداده است؟ مخصوصاً روابط ایران با ملل و دول اروپائی قبل از عهد فتحعلی شاه قاجار ظاهراً دارای هیچ گونه تاثیر مدنی و فکری در ایران نبوده است. استیلای پرتگالیها به سواحل خلیج فارس در اوایل قرن دهم (۹۱۳) تا نیمه اول قرن یازدهم (۱۰۳۲) و هولند بها در اوایل قرن یازدهم (از سنه ۱۰۱۹ تا اواسط قرن دوازدهم) و مرادوات آنها منشأ چنان تاثیرات و نتایجی نبوده و البته استیلای انگلیسها به هندوستان از اواخر قرن دوازدهم باین طرف و پیشرفت روسها در شمال کوههای قفقاز و سواحل دریای سیاه و جنگهای آنها با دشمنانیهامانند امواجی که از دور مشاهده شود در ایران یعنی در محافل هیات حاکمه بکلی خالی از اثر نبوده است.

سیاست پرتگالیها در ایران و خاصه در خلیج فارس با خشونت و متجاوزانه بوده است ولی روش هولاندها هم عاقلانه و هم با قدرت بیشتر و هم بادوام بوده و معامله آنها نسبت به عادلانه بود و نشانه آن امتیازات و حقوقی است که آن دولت در خاک خودش بموجب فرمان مورخه دورج ۱۰۴۰ با تابع ایران داده است که آن امتیازات کاپیتولاسیون نامیده شده است. ورود هیاتهای سیاسی اروپائی بایران و هیاتهای مبشرین مسیحی در اواخر قرن دهم و مخصوصاً در اوایل قرن یازدهم و همچنین چندین نفر از سیاحان اروپائی معروف و دانایان مانند شاردن و دیگران و استقرار بسیاری از آن هیاتها در اصفهان در عهد صفویه و فعالیتهای مدنی

معتمد به در آنجا در دربار صفویان بی اثر نبود ولی تأثیری در حوزۀ عامه نداشت
 هیئات‌های سیاسی نیز از طرف دول مختلف فرنگستان بیشتر بقصد
 استفاده از نزاع و خصومت ایران با عثمانیها باین مملکت آمدند و در آن
 میان آمدن برادران شرلی انگلیسی در حدود سنه ۱۰۰۷ با ۲۶ نفر از بارانش
 و دخول آنها در خدمت پادشاه ایران و کمک آنها در تنظیم قشون ایران
 و در استقرار روابط سیاسی ایران با دول اروپا خود داستان مفصل و دلگشی
 دارد. مبشرین کاتولیک مسیحی هم پی در پی باصفهان آمده و تشکیلاتی برقرار
 کردند. از آنجمله میسیون اوگوستین‌های پرتگالی در سنه ۱۰۰۷ (سنه
 مسیحی ۱۵۹۹) از گوآمستملکه پرتگالی در هند و پس از آن ها کرملی‌های
 اصلاح شده در سنه ۱۰۱۶ و بعد فرقه کاپوسین‌های فرانسوی در سنه ۱۰۳۸
 (۱۶۲۸ مسیحی) و فرقه یسوعیین (ژزویت) در سنه ۱۰۶۴ (۱۶۵۳ مسیحی)
 و کمی بعد از آنها دومینیکان‌ها در اصفهان مستقر و مشغول کار شدند. یکی
 از آثار اخیر مدنی کرملی‌های اصلاحی (رفورمه) آوردن مطبعه سربی حروف
 عربی بود و طبع بعضی اوراق در اصفهان که ذکر آن در کتابی برای یاد
 گرفتن زبان فارسی بنام لغت فرنگیان درسه زبان لاتینی و فرانسه و فارسی
 (CazophyLacium Linguae persarum) تألیف آثر دوست
 ژوزف از مبشرین و پادریان آن طایفه که در حدود سنه ۱۰۸۱ تألیف کرده
 و در سنه ۱۰۹۶ چاپ شده آمده است و در آنجا گوید که پدیران ما در
 میدان میر اصفهان بصمه خانه‌دایر کرده بودند. شرح فعالیت فرقه کرملیت
 در بصره و ایران اخیراً با تفصیل در کتاب قطوری در ۲ جلد به انگلیسی
 بطبع رسیده است (کلمه باصمه برای چاپ از ترکی است که بمعنی طبع است

و این کلمه حتی در قرن پانزدهم مسیحی در تواریخ روسی در شرح سرکشی ایوان سوم پادشاه روسی مسکو از اطاعت خان تاتار قریل اردوی قازان یعنی احمد خان پادشاه مغولی مقیم شهر سرای و خروج از باج گذاری بآن دولت که تا آنوقت در تبعیت او بودند آمده است که گوید وقتی که سفیر احمدخان برای مطالبه خراج مقرر در ۱۴۷۵ مسیحی بحضور ایوان رسید وی بغیظ آمده باصمه خان رازیر پای خود انداخت یعنی تصویر چاپی اوراوسفر را کشت و این مطلب در تاریخ عمومی لایس بفرانسه جلد ۴ صفحه ۶۶۵ ذکر شده است).

بعد از دوره صفویه آن روابط جزئی و متفرقه انفرادی که از گاهی بگاهی بین ایران و دربارهای اروپا یا مراکز دینی مسیحی بود بالمره منقطع گردید و یک خواب عمیق بسی خبری مطلق و سبات (باسین) طولانی باین دیار مستولی شد و پرده ظلمتی ایران را از مغرب زمین جدا کرد و جز روابط خصمانه با عثمانی بین این مملکت و مغرب اتصالی نبود.

تحولات مدنی و اصلاحات و ترقیات اساسی ممالک اروپا بعد از رستاخیز فکری (رنسانس) در مغرب زمین و کشف امریکا هیچ انعکاسی در معامله طبقات حاکمه با طبقه رعایا در بلاد مشرق پیدانکرد و همین نه کتب آداب الملوک و سیاست مدن از حکماء و علماء مانند فارابی و مسکویفو و نظام الملک و نصیر الدین طوسی و یادوانی و حکماء و دانشمندان اسلامی دیگر که از اصول سیاست نظری ارسطو یا نظامات عملی انوشروان و یا اردشیر بابکان مأخوذ بود تاثیر نمایانی در تعدیل روش زیر دستان با زیر دستان نمود و نه نصایح عدل آموز حکماء و شعرا و انبیا از خود خواهی و خود

کامی ارباب قدرت و سلطه بقدر کافی و مطلوب کاست مگر نادراً و در موارد منفرد اتفاقی مانند تاثیر اسلام و دینداری و خدا ترسی در غازان در اوایل قرن هشتم و یا حکامی که سیرت خلفای راشدین یا عمر بن عبدالعزیز را سرمشق خود ساخته بودند که بسیار نادر بود.

نصایح بسیار دلکش و دلآویز و باجرات بلکه متهورانۀ سخنوران بزرگ را که بهتر از آن نتوان تصور کرد می خوانیم و لسی اثری حقیقی و باطنی از آنها نمی توانیم درک کنیم جز گاهی خودداری اختیاری تفضلی و ترحمی از تجاوز بر زیردستان . چه بهتر از خطاب سعدی با مرای وقت می توان پیدا کرد که میگوید:

تو کی بشنوی ناله داد خواه	بکیوان ببرت کله خوابگاه
چنان خسب کاید فغانت بگوش	اگر دادخواهی بر آرد خروش
که نالد ز ظالم که در دور تست	که هر جور کو میکند جور تست
نه سگ دامن کاروانی درید	که دهقان نادان که سگ پرورید
دلیر آمدی سعد یا در سخن	چو تیغ بدستت فتیحی بکن
بگوی آنچه دانی که حق گفته به	نه رشوت ستانی و نه رشوه ده
طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی	طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی

و بسیاری ابیات دیگر و هم چنین کلمات چندین نفر از شعرا دیگر.

اتابک ابوبکر سعد که ممدوح سعدی بود بایستی علاوه بر دوشیدن رعایای فارس برای تمتع کامل خودش آنقدر از دار و ندار سکنه آن ناحیه به جور بستاند و برای ایلیخان مغول مالک الرقاب خودش که با جگرار او بود بفرستد که فارس را از سر یغما و چپاول بی حساب مغولها در امان نگاهدارد و مصداق

شعر سعدی واقع شود که گوید :

سکندر زدیوار روئین و سنگ بکرد از جهان راه یا جوج تنگ

ترا سد یا جوج کفر از زراست نه روئین چودیوار اسکندر راست

یکی از داناترین رجال ایران (میرزا ملکم خان) در قریب هفتاد سال قبل یا بیشتر نوشته است ظلم مصدر است و اسم فاعل آن ظالم و اسم مفعول آن مظلوم و برای آنکه ظلم بر طرف شود دو راه بیشتر وجود ندارد یکی آنکه ظالم بر اثر نصایح خیر خواهان اقناع شود یا آنکه دست از ظلم بردارد و ازستم بزرپرستان فرو گذاری نماید و دیگر آنکه مظلومین تحمل ظلم را نکنند . حکماء و انبیاء و شعراء و خیر اندیشان اقوام مختلف عالم در قرون گذشته دائماً به ظالم پند دادند و به هزار زبان آنچه ممکن بوده برستمگران از هیچ اندرزی خودداری نکردند و لسی نتیجه مطلوبه حاصل نگردید فقط وقتی که در اوایل قرن سیزدهم ملت فرانسه طریقه دوم را که عدم تحمل به ظلم و مقاومت در مقابل آن باشد تجربه کردند کاخ ظلم و استبداد شکست و راه استقرار عدالت پیدا شد و در واقع انقلاب کبیر فرانسه تکانی به همه دنیا داد و نوری بود که از افق فرانسه تابان شد و بتدریج در آفاق دیگر نیز درخشید .

ارتباط ایران با ملل و ممالک خارجی در عهد اسلامی بیشتر با محاربات و بوسیله استیلای بعضی از آن اقوام بایران یا لشکر کشی ایران بآن ممالک بوده است و مخصوصاً از جنوب یا شمال شرقی یا مغرب و شمال غربی . نخست تجاوز عرب باین سرزمین و حکومت دوسه قرن در اینجا بعد استیلای مغول و بعدها منازعات ممتد و طولانی چند قرن با عثمانیها است که این کشمکشها

اثر مدنی در ایران نداشته و حتی شاید بقدر تأثیر حروب صلیبی در بین اروپائیا
 و مسلمین هم نتایجی از آنها حاصل نشد جز تأثیر مهم دینی و ادبی بادوام
 آمیزش با غربها. حملات اقوام ترکی شمال شرقی از ترکستان و ماوراءالنهر
 چون ملل مسلم بودند منشاء نهضت مدنی جدیدی نمی توانست بشود.
 در اواخر قرن دوازدهم مخاصمات دائمی و متمادی ایران و عثمانی
 خاتمه یافت و بهر حال سکونی در آن حاصل آمد و علت آن پیداشدن قدرت
 متجاوز عظیمی بود در ماوراء حدود هر دو مملکت و مورد تهدید جدی و
 بی دری شدن هر دو دولت از طرف آن قدرت جدید هولناک که روس
 باشد.

وصیت نامه سیاسی معروف و مشكوك فيہ پطر کبیراگر هم اساس
 و افعی نداشت در عمل عیناً اجرا میشد. روسها از همان اوایل تشکیل امارت
 و سلطنت خودشان از راه رود خانه ولگا به بحر خزر آمده و در اواخر
 قرن سوم بولایات ساحلی ایران از مازندران و استر آباد ایلغار کرده و
 کشتار زیاد کردند و بعدها هم در قرن چهارم در عهد سامانیان ابن تاخت
 و تاز را تکرار نمودند. این حملات به حدود شمال ایران و قفقاز در قرون
 بعد دوام داشت و نظامی گنجوی در اواخر قرن ششم باشکایت تلخ از آنها
 یادوناله میکند و گوید :

همه شهر و کشور بهم برزدند ده و دوده را آتش اندر زدند

.....

.....

که خامان خلقند و دونان دهر

ستانند کشور گشایند شهر

بخوان نادلیرنند و بر خون دلیر

همه رهنانند چون گرگ وشیر

زروسی نجوید کسی مردمی که جز صورتی نیستشان ز آدمی

چو ره یافتند آن حریفان بگنج بسی بومه‌ها را رسانند رنج

خلل چون در آن مرز وبوم آورند طمع در خراسان و روم آورند

وخاقانی نیز در قصاید خود از جنگهای آنها در شیروان در نیمه دوم قرن ششم سخن گوید. شرح تصادمات قدیم روسها را با ایرانیان بطور کامل و باشباع میتوان در کتاب روابط روس و ایران تألیف آقای جمالزاده خواند. در اوایل قرن سیزدهم پیشرفت استیلای روسها در ولایات متصرفی ایران در شمال بحر خزر و قفقاز به وداغستان و گرجستان ایرانرا متوجه خطر عظیم از آن ناحیه نمود و جنگهای متوالی ایران با آن دولت نظر ایرانرا بلزوم کسب وسایل قدرت وهم اتحاد با بعضی دول دیگر اروپائی جلب نمود و افتتاح باب مرادوات با فرانسه و در واقع امید مدد از ناپلئون موجب آمدن هیأت نظامی فرانسوی مرکب از هفتاد نفر صاحب منصب نظامی تحت ریاست ژنرال گاردان بایران در سنه ۱۲۲۲ و تعلیمات نظامی جدید آنها بششون ایران گردید. بعد از رفتن نظامیان فرانسوی هیأت نظامی انگلیس جانشین آنها شد و این کارها خود از یکطرف و تمایل عباس میرزا ولیعهد ایران باخذ فنون و صنایع فرنگستان و ترویج آنها در ایران از طرف دیگر راه ورود اولین مقدمات تمدن مغرب را در ایران باز کرد. آوردن مطبعه فارسی از اروپا و ترویج آبله کوبی (که کتابی بفارسی هم در آن زمان در این باب طبع شد) و فرستادن محصلین از ایران بانگلستان برای فرا گرفتن فنون جدید و مخصوصاً اسلحه

سازی و طب و مهندسی و چندین اقدامات تجدیدی دیگر قدمهای اولی بسوی کسب تمدن مغرب بود (محصلین ایرانی در حدود سالهای ۱۲۲۷ و ۱۲۳۰ بلندن فرستاده شده بودند و چند نفر بودند که ارشد آنها حاجی بابا بود که طبیب شد و میرزا جعفر مهندس که بعدها مشیر الدوله لقب گرفت و میرزا رضا صاحب منصب توپخانه و میرزا صالح شیرازی که مؤسس مطبعه و اولین روزنامه فارسی بود و عضو سفارت ایران در لندن هم شد و استاد محمد علی چخماق ساز که در شفیلد فن اسلحه سازی ریاد گرفته و بایک دختر انگلیسی ازدواج نمود و بایران آورد و میرزا جعفر طبیب و یک جوان با اسم محمد کاظم که نقاشی یاد گرفت ولی در لندن مرد) لکن در مقابل قدمهای کوچک کم اثر قدم بزرگ منفی مؤثر اولی برای متوجه ساختن این مملکت بترقیات اروپا همان جنگهای کمر شکن ایران و روس و غلبه روسها و از دست رفتن قسمت زیادی از ولایات ایران بر اثر عهدنامه ترکمن چای بود که نخستین تکان شدید را بایران و اولیای دولت آن داد. جنگ با انگلیس در سال ۱۲۷۲ و مغلوبیت ایران باز ایران را به ضعف خود و محرومیت او از وسایل مبارزات جدید متوجه ساخت.

البته تاریخ مشروطیت ایران باید با مقدمات آن شروع شود. اگر مقدمه بلا فصل آن با نهضت انقلاب ربع اول قرن چهاردهم آغاز میشود مقدمات ابتدائی انتباه ملی تدریجی و نفوذ تمدن اروپائی در ایران را که زمینه را برای تحول مدنی عصری مهیا نمود در واقع از اوایل قرن سیزدهم باین طرف باید جست.

در دوره سلطنت زندیه و اوایل قاجاریه ایران تماسی با اروپا پیدا نکرد و چنانکه گفته شد مرادات متفرقه هیأتهای سفارتی دول اروپا و سیاحان فرنگی و مبشرین مذهبی مسیحی و یادست اندازیهای شرکتهای تجارتنی

بر تکالیفها و هولانديها و فرانسويها و انگليسها در خليج فارس و غيره در قرنهای يازدهم و دوازدهم نتيجه ارتباط مدني نداشت و فقط نفوذ متر ايد و متساعد اروپائيان از دهه دوم قرن سيزدهم آغاز شده و بتدريج و بطور بطيئي تاثير در رشتههای مختلف شوون مملكتي حاصل کرده است. اين تاثيرات راهيتوان بردنوع دانست يکي تاثيرات منفي و بوسيله عوامل منفي و ديگر تاثيرات و عوامل مثبت و البته بعضي از انفعالات قوی و تکان دهنده بود و بعضي ديگر منشأ حر کتهائي باپلههای کوچک و قدمهای کم نمايان بود.

عوامل منفي با الحاق گرجستان بروسه در سنه ۱۲۱۲ و پيشرفت تدريجي روس در ماوراء حدود شمال ايران شروع شد و بعد جنگهای روس و ايران در نيمه اول قرن سيزدهم و مغلوبيت ايران و از دست دادن بسياري از ولايات خود بوسيله عهدنامههای گلستان (۱۲۲۷) و ترکمن چای (۱۲۴۲) تکان عظيمي بايران داده است. دولت ايران بطور واضح متوجه ضعف خود در مقابل قوای اروپائيان و محروميت خود از وسائل قدرت و تمدن و ترقی گرديد. چنانکه گفته شد بعد در نتيجه جنگ با انگليس در سنه ۱۲۷۲ و صلح سنه ۱۲۷۳ اين انتباه و احساس زبوني بيشتتر شد. تجاوزات نظامي روس بعدها با تصرف آشوراده و تسخير بخارا و خيوه و مرو و خوقند و ولايات ترکستان تا حدود خراسان و عهدنامه رسمي تفويض آن ولايات اخير بروس در سنه ۱۲۹۸ و تجاوزات بسيار کمر شکن بي در پي روس بحقوق ايران و سلب حاکميت آن با فشارهای فوق العاده پايمال کن و امتيازات بيشمار معدوم کننده رفق ايران را نزديک بقنا رسانيده بود. اين سلسله تضييقات که روز بروز افزايش گرفت و خود داستان بسيار مفصلي دارد البته موجب تاثير شديد

روحی در ملت ایران میشد و مملکت خود را بر آئ العین رو بقنا و انقراض میدیدند. همسایه دیگر ایران یعنی انگلیس نیز همین نوع تزییقات را تا حدی نسبت بایران داشت. چون شرح تفصیلی تمام این زجرها و فشارها بسیار طولانی میشود و فصول آنها را میتوان در کتاب بسیار مفید و یلهم لیتن آلمانی که جامع همه مداخلات امتیازات خارجی در ایران است مطالعه کرد بچند مثال هول انگیز اکتفا می کنم:

یکی از بدترین کذلصدمات وارده کاپیتولاسیون بود که عهدنامه تر کمن چای برای روس برقرار کرده بود. وغالب دول دیگر نیز بحکم دول کامله الوداد شریک آن حق شده بودند و این ظلم و تجاوز بر حق استقلال ایران در اواخر قرن ۱۳ و اوایل ۱۴ بجائی رسیده بود که حکومت رادر ایران ناتوان ساخته بود و بسیاری از اشخاص بانفوذ و باثروت تحت حمایت خارجیها در آمده بودند بحدی که مدیونین به بانک روس هم دارائی خود را در حمایت روس و خارج از تسلط دولت ایران قرار داده بودند که مثال بارز آن حمایت املاک شعاع السلطنه برادر محمد علی شاه بود. مقابل شوستر آمریکائی و مطالبه مالیات و منتهی شدن آن واقعه به قشون کشی روس و تقاضای عزل و اخراج شوستر. روسها مانع هر قدم اصلاحی و ترقی مدنی در ایران میشدند و حتی بقول کرزن در کتاب خود وقتی که دولت ایران در سنه ۱۲۹۱ بخیا ل تأسیس پست در ایران افتاد و چند نفر از مأمورین اتریشی را استخدام نمود که بایران آمده و اداره منظمی برای پست دائر کنند دولت روس آنچه ممکن بود موانع در راه این کار و پیشرفت کار آنها ایجاد کرد و عاقبت وقتی که پست منظم دائر شد و دولت ایران تقاضای الحاق به پست بین المللی نمود (که هرگز آن در برن است) دولت روس اقدامات

سیاسی بعمل آورد که این الحاق بعمل نیاید. امتیازات اقتصادی از هر نوع دست و پای ایران را بازنجیرهای سختی بسته و مجال حرکت و تنفس نمیداد و یکی از عجیب‌ترین این امتیازات تعهد اجباری بود که روسها در ۲۷ ربیع الاول ۱۳۰۸ از دولت ایران گرفتند که تا مدت معینی در ایران راه آهنی احداث نشود یعنی نه امتیازی بخارجی برای ایجاد راه آهن داده شود و نه خود دولت ایران راه آهنی بکشد و در انقضای مدت تعهد باز همان تعهد را تمدید و تجدید کردند که تا چند سال از دوره مشروطیت رانیز شامل بود. این سخت‌گیری و توهین و تهدید و زور گوئی و خشونت‌ها حتی بعد از مشروطیت که بواسطه بی‌برده واقع شدن آنها بایستی قدری مورد ملاحظه از افکار عامه دنیا و باعث اعتدال شود نیز جریان داشت و در عهد دوره مجلس دوم یعنی سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ بود که سفارت رئیس درمراسله رسمی بوزارت خارجه ایران بجای عبارت معمول تشریفاتی و بانزاکت که مینوشتند «مراسله محترمه آنجناب جلالتمآب واصل انامل احترام و موجب تشکر گردید» یا «وصول مراسله شریفه را اشعار میدارد» نوشته بود «مراسله آنجناب رسید و موجب تحیر و تمسخر گردید» و یکبار هم در جواب مراسله وزیر خارجه درباب مطلبی که نوشته شده بود ضمناً این موضوع به شارژدافر ایران در پترسبورگ نیز تلگراف شد که او نیز آنجامدا کره کند سفارت روس نوشت «تا به ببینیم آن یگانهد پلومات دوران چه خواهد کرد».

دولار و پائی دیگر نیز در زور گوئی در ایران پیر و روس بودند. فرانسه ها امتیاز حق انحصاری حفريات آثار عتیقه را در تمام قلمرو مملکت ایران برای مدتی برای خود گرفته و مانع تحقیقات علمای دیگر دنیا بودند و خودشان هم جز در

يك قطعه كوچكى مثلاً خوزستان كارى نميگردند و رامعلم رامسدود ساختو امتياز خود را هم خوا با نيده بودند. تاريخ يك قرارداد ۱۷ ذى القعدة ۱۳۱۲ و قرارداد ديگر باز برای همان منظور در جمادى ۱۳۱۵ بود چند سال بعد (در ربیع الثانی ۱۳۱۸) باز آن قرارداد سابق را تمدید کردند با این تفاوت که در امتیاز اولی دادن قسمتی از حاصل حفريات بسایران شرط شده بود و مدت هم داشت و در امتیاز نامه اخير هيچ حقی برای ایران شرط نشده بود و امتیاز از بقید «الی الابد» و بدون مدت گرفته بودند. نظایر این تجاوزات شدید و فوق العاده و سختگیريها زياد و متعدد است و شمردن آنها پایان ندارد.

از زمان عهدنامه تر کمانچای تا اواخر قرن سیزدهم با وجود تسلط و فشار فوق العاده روس تاحدی در بارود دولت ایران رعایت موازنه را بین دو همسایه زورمند خود میگرد لکن بتدریج میزان قهاریت و سلطه سیاسی روس و بزور ساختش حکومت مرکزی ایران را خیلی بالا گرفت و دائره پیشرفت اقتصادی و تجارتي روس در ایران بتدریج رو بجنوب جلوتر رفت تا جائیکه بنا بر مشاهده شخصی خود من حتی در اوایل قرن کنونی مال التجاره فرنگی در بازار تبریز با امتعه شبیه روسی مقابله میکرد و بلکه جلوتر بود لکن پس از مجاهدات مستمر و متوالی روسیه برای بسط روز افزون تجارت خود مخصوصاً پس از تاسیس بانك استقراضی روس در ایران در سال ۱۳۱۶ و دو فقره قرض سالهای ۱۳۱۷ - ۱۳۲۰ با شرایط سیاسی و مالی بسیار سنگین و عقد عهدنامه جدید گمرکی سری بین روس و ایران در سنه ۱۳۱۹ کفه استیلای اقتصادی و تجارتي روس خیلی سنگین شد و در آغاز انقلاب ایران بیش از صدی شصت و حتی صدی ۶۴ تجارت ایران بار و بسیه بود و بدین طریق کار اسیر کردن و تجیر بند

کامل نمودن ایران بر طبق نقشه منظم طویل المده و باصطلاح فرنگی «سیستما تیک» و قدم بقدم روز افزون پیش میرفت و بی شباهت باظهار سفیر مقیم روس در بخارا در اواخر قرن گذشته در مصاحبه با یکی از رجال سیاسی نبود که گفت «مادر اینجا مشغول فصد تدریجی بخاراهستیم و کم کم مرتباً خون او رامیکیریم تا کاملاً تمام شود».

در جهت سیاسی هم مظفرالدین شاه و صدراعظم او امین السلطان کاملاً تابع و منقاد روس بودند و دومی مخصوصاً از تاریخ ۱۲ رجب ۱۳۰۹ رسماً سر سپرده سیاست روس شد و خود به سفارت روس رفته قول اطاعت و انقیاد مطلق نسبت بتقاضاها و تمایلات آنها داد.

وی قبلاً ارتباط زیاد و خاصی با انگلیسها داشت و شاید بهمین جهت در ملاقات با سفیر روس گفت من میدانم که هر چه من بگویم از قول و عهد و دوستی باشما شاید باور نکنید ولی عمل بشما ثابت خواهد کرد (این شرح را داکتر فوریه طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه که خیلی دشمن انگلیس هم بود در کتاب خود تحت تاریخ فوق با خوشحالی خود ثبت کرده است).

ولی عهد یعنی محمدعلی میرزا هم در تبریز بکلی مسخر روسیه بود. این شاهزاده روز بروز تحت نفوذ کامل آنها در آمد و معلمی برای یاد گرفتن زبان روسی برای خودش از روسیه خواست که یکی از اعضای وزارت خارجه روس برای این کار انتخاب شد با اسم شاپشال از یهودیه‌های کرائیت قریم. این شخص ولیعهد را در ظرف سالهائی که در خلوت و جلوت او همراه بود طوری معتقد و مطیع بروس بار آورد که در عهد سلطنتش در طهران نیز هم او مشیر و مشاورش بود و مثال بارزی از این اعتماد و انقیاد آن بود که وقتی اینجانب

محمدعلی میرزا راپس از خلع ار سلطنت و تحصن در سفارت روس درزر کننده بر حسب تقاضای خودش ملاقات کردم با تر کی با من صحبت کرده و بمن گفت که من بروس چنان امید بسته و تکیه کرده بودم (باصلاح تر کی کمر بسته بودم) که خیال کردم آنها «هندوچین و ماچین را زیر نگین من خواهند در آورد»!! و همچنین وقتی که مجدداً با ایران عودت نموده و بقصد تصرف طهران و بر انداختن مشروطیت حملاتی کرده و شکست خورد و عاقبت مجدداً بروسیه برگشت پس از آنکه دولتین روس و انگلیس با و اخطار کردند که باید از ایران برود بنا بر آنچه در کتاب آبی انگلیس ذکر شده وی در موقعیکه قونسول روس در استرآباد این پیام قطعی را با و داد بر حسب گزارش قونسول مزبور بسیار تکان خورد و گفت که «او بهمراهی و غمخواری روسیه امیدوار بود و اگر مجدداً تاج و تخت را بدست می آورد در اعمال و روش خود پیرو خواستها و تقاضای روس میشد و حالا حاضر است اگر امپراطور مایل باشد از ایران حرکت کند و بهر حال منتظر او امر امپراطور خواهد بود». ذکر این مطالب مستقیماً با تاریخ مشروطیت مربوط است که اینهمه مقدمات منفی انقلاب بود و از ملاحظه آنها دیده میشود که کار مملکت ایران و استقلال آن بکجا و چه حال و چه زبونی و حقارت و وهن و انحلال و در شرف اضمحلال و انقراض رسیده بود که ملت مسلمان ایران صبرش به پایان رسیده و ماده تألم و انفعال او منفجر گردید

خطابه دوم

مکتبہ

البته زجر و فشار و تحقیر بایران و سلب حقوق او منحصر بروس نبود بلکه اگر چه قسمت خیلی زیادی از این تعدیات از آن ناحیه بود دول اروپائی دیگر هم در اینگونه تعدیات بی سهم نبودند معض اشاره بیک سلسله تجاوزات و زیاده رویها و توهینات از طرف دولت همسایه جنوبی ایران نیز بیک مثال اکتفا میکنیم:

درسفر دوم فرنگستان مظفرالدین شاه وقتیکه وی در جمادی الاولی سنه ۱۳۲۰ بلندن رسید در يك پذیرائی باحضور پادشاه انگلیس که بعضی رجال مملکت انگلیس هم بشاه معرفی میشدند یکی از آنها (اگر اشتباه نکنم ده باشم جوزف چمبرلن) از رجال قدیمی و درجه اول انگلیس جلو آمد وقتیکه شاه دست بسوی او دراز کرد وی دست خود را عقب کشید و بشاه گفت میخواهم نصیحتی بشما بدهم و آن اینست که شما باخود عهد کنید که پس از آنکه به کشور خودتان برگشتید دیگر دروغ نگوئید. مترجم شاه که مرحوم حسینقلی خان نواب بود (و روایت کننده بمن هم خود او بود) این حرف بی ادبانه را برای شاه ترجمه نکرد ولی پس از عودت بمنزل باو گفت در اواخر عهد مظفرالدین کار بی عزتی ایران بجائی رسیده بود که بنا بر حکایت دکتر قاضی کردستانی از اهل ساوجبلاغ آذربایجان که شاید بعضی آقایان او را میشناختند و گویا همین چند سال اخیر وفات کرده و در طهران در عدلیه بود وقتی یکی از مستشرقین آلمان بنام اوسکارمان که متخصص زبان کردی بود بایران آمده بود وقتیکه به ساوجبلاغ رفته بود و حاکم

آنجا او را پیش خود پذیرفته بود و او با لباس ژاکت و غیره رفته بود در ابتدای کلام خود گفته بود که: «افتخار دارم عرض کنم که اگر امپراطور آلمان پنج هزار قشون آلمان بمن بدهد من تمام ایران را تسخیر توانم کرد.» این جمله از زبونی خارجی و داخلی ایران وضع و مسلوب الحقوق شدن و ذلت و حقارت و ناتوانی و وهن بین المللی از یکطرف و هم بی عدالتی داخلی و استبداد و ظلم و پریشانی و آشفتگی و اغتشاش فوق العاده اداری و سیاست داخلی از طرف دیگر که عیناً و کاملاً اوضاع آن از هر جهت مانند قرون وسطی و عهدغز نویان یا ایلخانان مغول مانده و هیچ فرقی نکرده بود (مگر در قرن اخیر که توپ و تفنگ و ساعت و تلگراف پیدا شده بود) عوامل منفی انقلاب ایران و وقدمات بیداری و کم کم لبریز شدن پیمانته تحمل ملت ایران بود اما عوامل مثبت انتباه تدریجی گذشته از بعضی قدمهای ابتدائی که عباس میرزا نایب السلطنه در اخذ بعضی فنون و آداب اروپا مانند تأسیس بعضی کارخانجات و فرستادن چند نفر محصل برای تحصیل در انگلستان که ذکرش گذشت و دایر کردن مطبعه و آبله کوبی و تنظیم قشون با اصول جدید مغربی و سر اوده با فرنگیها و پذیرفتن سفرای فرنگی در ایران و فرستادن سفرای فرنگستان برداشت و تأثیر هیأتهای معلمین نظامی فرانسوی و انگلیسی در قشون ایران بزرگترین همه اقدامات و در واقع اولین قدم معتدبه همانا تأسیس دارالفنون بود در طهران در سنه ۱۲۶۸ و آوردن معلمین اتریشی و فرانسوی و غیره برای تعلیم فنون مختلفه جدید با ابتکار و اهتمام میرزا تقی خان امیر نظام که بدبختانه فردای روز گرفتاری امیر نظام وارد طهران شدند.

میرزا جان داود آشوری ایرانی که از طرف امیر نظام باروپا رفته و معلمین را آورده بود امیر را در حال توقیف ملاقات کرد. امیر باو تأکید کرد

که به معلمین فرنگی دلداری بدهد و نگذارد آنها دلسرد شوند ولی میرزا آقاخان نوری صدراعظم جدید، بعد جان داود را احضار نمود و گفت این فرنگیها رازها بنده از بر کردند، به مملکت خودشان و آنچه مخارج این کار باشد می‌دهیم لکن ناصرالدین شاه موافقت نکرد (این شرح را دکتر بولاک که یکی از آن معلمین بود در کتاب خود نوشته است) (۱)

مؤسس این دارالعلم و بعضی اصلاحات مدنی دیگر میرزاتقی خان امیر نظام بود. اعزام عده‌ای محصل (گویا ۴۲ نفر) بفرانسه ظاهرًا در اواخر قرن سیزدهم نیز قدم خوبی در راه کسب تمدن بود اگرچه از آنها بعد از فارغ التحصیل شدن استفاده شایسته نشد دو نفر از آنان میرزا محمود خان مشاور الملک که تحصیل علم نجوم کرده بود و احسن الدوله که تحصیل فلاحت کرده بود از اعضای مجلس شورای ملی اول بودند. اولی را بعد از عودت از تحصیل در تلگرافخانه گذاشتند و بعد قونسول ایران در بغداد شد و دومی را در پستخانه گذاشتند)

(۱) در جمله معترضه بی مزه نیست گفته شود که میرزا آقاخان آن اوقات جان داود را احضار کرد و باو گفت آقا میرزا داود آیا این صحیح است که می‌گویند فرنگیها سطح کره زمین را روی کاغذ آورده و نقش کرده‌اند جواب داد بلی قربان صحیح است میرزا آقاخان گفت پس يك نسخه از آن کاغذ را بیاور به بینیم و وقتی که جان داود يك نقشه جغرافیائی پیش او برده و گسترد وی پرسید حالا بدو به بینم که این امریکا که می‌گویند کجای این نقشه است مشاور الیه تعظیمی کرده و گفت قربان میل مبارک بکجا است که آنجا باشد؟؟؟

این حکایت را مرحوم مؤتمن الملک (میرزا حسین خان پیرنیا) برای اینجانب روایت کرد و البته صحت و سقم آن بعهده او یا در واقع بعهده راوی اصلی است که برای او حکایت کرد.

بعدها تاسیس خطوط تلگرافی در ایران از سال ۱۲۸۰ باین طرف تأثیر زیادی در تمرکز حکومت داشت و در واقع عامل عمده نفوذ و قدرت دولت مرکزی در اکناف مملکت تلگراف و توطیه را میتوان شمرد. از اشخاص مؤثر در جه اول در بیداری ملت ایران و پاشیدن تخم نهضت انقلابی میرزا ملکم خان ارمنی اصفهانی پسر میرزا یعقوب خان بود که بعقیده شخص اینجانب نوشته های او مؤثرترین کتب و مقالات بود. روزنامه قانون او که در لندن طبع میشد و رساله های متعدد بسیار پر معنی که وی تالیف و نشر میکرد انقلابی در افکار ایرانیان بوجود میآورد. پس از آن کتب حاج میرزا عبدالرحیم نجارزاده طالبوف تبریزی مانند کتاب احمد و مسالك المحسنين و مسائل الحيات وغيره تأثیری بسزا داشت و دائره انتشار آنها بسیار وسیع بود. وهم چنین سیاحت نامه ابراهیم بیگ و غیره و جرائد فارسی منتشر در مصر و هند و مخصوصاً ثریا و پرورش و حکمت و حبل المتین و غیره ها هم سهم معنی به در روشنی افکار عامه داشتند. آمدن سید جمال الدین معروف بافغانی بایران در سنه ۱۳۰۴ و مجدداً در سنه ۱۳۰۷ و تبلیغات شفاهی که برضد استبداد و لزوم اصلاحات کرد و جمعی را مجنوب نمود نیز تا حدی (ولی نه بدرجه ای که بعضی اوقات در آن بالغه شده) اثری در ایران گذاشت. مخصوصاً واقعه رژی و واگذاری امتیاز تنباکودر ۱۶ رجب سنه ۱۳۰۷ بیک شرکت انگلیسی و ایجاد انحصار دخانیات موجب بزرگترین و اولین قیام ملی برضد حکومت بود که بقیادت علما همه مردم ایران باتحاد کامل مقاومت نموده و عاقبت پیش بردند و امتیاز را ملغی کردند.

قتل ناصرالدین شاه در سنه ۱۳۱۳ باعث تکانی در افکار گردید. سستی مظفرالدین شاه و حصول اندکی آزادی برای فعالیت اصلاح طلبان از یکطرف

وافراط اودر اسراف مالیه مملکت وفر وختن منابع عایدات مملکت به خارجیه از طرف دیگر که باعث عدم رضایت مردم شد تأثیر معتدبه در افکار داشت. پس از استقراضات پی در پی از روس و دادن امتیازات متوالی بروس و دول دیگر ناراحتی فکری و هیجان باطنی و انتباه سیاسی در طهران قوت گرفت. مخصوصاً شدت استبداد و ظلم و بی حسابی عمال دولت و خود صدراعظم (عین الدوله) و جنک روس و ژاپن و شکست فاحش روسیه که نسبت بایران بزرگترین قدرت جبار بود و انعکاس عظیم و تکان دهنده ای در ایران داشت و بلافاصله انقلاب داخلی روسیه و ایجاد دوما ی روس آخرین و مؤثرترین عوامل بلا فصل در ده سال ماقبل مشروطیت ایران بودند (و نیز تاحدی جنک انگلیس با دو جمهوری ترانسوال و اوراثر در آفریقای جنوبی در سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ و مقاومت بوئرهای هولاندی الاصل آن ممالک با قلت عدد در برابر انگلیس تاحدی بی اثر نبود)

بر اثر تراکم این مقدمات بود که در سنه ۱۳۲۳ مبارزاتی در طهران مابین مردم تحت قیادت علمای روحانی و دولت بظهور آمد. داستان این کشمکش که قریب بکسال بین علما و اهل منبر و طلاب و مدارس و تجار و کسبه از یک طرف و دولت از طرف دیگر دوام داشت و سختگیریهای عین الدوله و شدت عمل او و مهاجرت علماء به زاویه حضرت عبدالعظیم در ۱۶ شوال ۱۳۲۳ و در سال بعد به قم و عاقبت تحصن عدّه عظیمی (قریب چهارده هزار نفر) از مردم طهران در سفارت انگلیس در جمادی الاخره ۱۳۲۴ بقدر کافی معروف است که منتهی باعلان تاسیس مجلس شوری از منتخبین مردم در ۱۴ جمادی الاخره سال ۱۳۲۴ گردید. شرح وقایع و جریان کار خوشبختانه در بعضی کتب تا اندازه ای ثبت

و محفوظ است اگر چه گاهی خالی از اشتباهاتی نیست و آنچه از من بیشتر مطلوب است شاید بیان قسمت‌هایی از مشهورات خودم است که در بطون کتب و جراید مضبوط نیست. قانون انتخابات که نظامنامه خوانده میشد بلافاصله پس از صدور فرمان مشروطیت (که اگر چه این اصطلاح در بین نبود و لفظ مجلس ورد زبان مردم بود) تدوین شده و در ۲۰ رجب ۱۳۲۴ امضاء شد. انتخابات طهران بزودی انجام گرفت و وکلای شش طبقه از مردم منتخب گردیدند و در ۱۷ شعبان مجلس با حضور شاه در قصر گلستان افتتاح گردید و روز بعد جلسه اول در اطاق نظام منعقد شد. عده وکلای طبقات شش گانه طهران ۶۰ نفر بود. در ایالات اطلاع‌زبانی از اوضاع طهران نبود و از آنجمله در آذربایجان اصلاحات اثری از تغییر اساس حکومت ظاهر نشد و در آن ایالت که تحت تسلط شدید محمدعلی میرزا و ولیعهد بود وضع استبداد سابق کاملاً دوام داشت تا آنکه در ۲۹ رجب ۱۳۲۴ در تبریز هم مردم به قونسولخانه انگلیس رفته و تحصن اختیار کردند و عاقبت ولیعهد نیز تسلیم شد و انجمن ملی برای انجام انتخابات و مراقبت به حفظ مشروطیت تاسیس گردید. بعد از افتتاح مجلس در طهران هنوز در ولایات انتخابات جاری نشد و شبیه در آن بود که سرأب حکام ولایات دستور داده میشد که در امر انتخاب و کلاعه‌سماحه کنند و قصد آن بود که بتدریج مجلس در طهران حکم انجمن بلدی طهران پیدا کند. مجلس شورای ملی از این امر اندیشناک بود و دائماً با تلگراف بولایات تاکید در ارسال وکلای خود میکردند و گاهی هیأتی از وکلاء به تلگرافخانه فرستاده و با ولایات درین باب مخایره‌حضور می‌کردند. همین اندیشه یعنی بیم دسپس در اجتماع وکلای ولایات ظاهراً سبب اصلی منظور داشتن عده خیلی زیاد و غیر متناسب

برای وکلای طهران در قانون انتخابات بود چه در صورتیکه از ۱۶۲ نفر مجموع وکلا، برای آذربایجان و خراسان مثلاً هر کدام دوازده وکیل منظور شده بود برای شهر طهران تنها ۶۰ نفر وکیل داده شده بود در اصل ششم قانون اساسی حق انعقاد مجلس و کار کردن ورأی دادن آن تنها با وجود حضور همان وکلای طهران ثبت شده است که سر این عده زیاد و حق مزبور همان اندیشه بود که مبادا دولت مانع آمدن وکلاء ولایات بسرعت لازم گشته و بخواهد که مجلس شوری در واقع انجمن بلدی طهران بشود. تا دو ماه بعد از افتتاح مجلس هنوز وکلای ولایات نیامده بودند و گذشته از یک نفر که بنا بر معروف بوسیله تلگراف قوام الملک از شیراز بوکالت فارس تعیین شده و مجلس هم بهر جهتی بود او را قبول کرده بود فقط از همدان باهتمام حاکم آنجا ظهیر الدوله، و کیلی انتخاب شده و بطهران رسید که وکیل الرعایا بود و وی اولین وکیل ولایتی شمرده میشد. دومین وکیل ولایات من بودم که از تبریز انتخاب شده و در اواسط شوال ۱۳۲۴ وارد مجلس شدم. من قبل از انقلاب بعلت یأس از وضع تبریز در ماه رجب از آنجا بسوی طهران حرکت کرده بودم ولی بعلت طول مسافرت در قفقاز و داغستان در روز سوم رمضان وارد رشت و در ۱۰ رمضان بطهران رسیدم و تقریباً هر روز جزو تماشاچیان مجلس بودم که صف بصف پشت صف پائینی و کلاء می نشستند تا در یکی از روزهای نیمه شوال بموجب تلگرافی که از تبریز مبنی بر انتخاب من رسید و وارد مجلس شدم، چنانکه آقایان میدانند انتخابات صنفی و طبقاتی بود از شش طبقه و من از طرف تجار تبریز با ۵۱ رأی انتخاب شده بودم. در طهران شور زیادی در مردم بود دائماً مراقب جریان اوضاع و تقویت مجلس بودند. قانون اساسی یعنی ۵۱ اصل اولی تدوین شد ولی بعلت رد و بحث زیاد بین مجلس و

دربار امضای آن بانجام نرسیده و تارو زهای آخر زندگی مظفرالدین شاه این کار تاخیر یافت تا عاقبت در ۱۴ ذی القعدة امضاشد. در این بین ولیعهد بطهران آمده بود و اندکی بعد در ۲۳ ذی القعدة شاه وفات کرد. چون نسبت به پادشاه تازه سوعظن مفرطی بین ملت وجود داشت لذا يك اضطراب و نگرانی و غلیان و هیجان دائمی هر روز نمایان بود. موضوع استقراض چهارصد هزار لیره از انگلیس و روس که چندی تحت مذاکره بود و توافق بین آنها و دولت ایران حاصل شده بود در همان اوایل انعقاد مجلس برای تصویب به مجلس تقدیم شد و پس از چند جلسه مباحثات زیاده مجلس آنرا رد کرد. تکیه گاه بزرگ مجلس و مایه قوت و قدرت آن علمای بزرگ طهران بود که در رأس آنها آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا میرسید محمد طباطبائی و حاج شیخ فضل الله نوری بودند. کم کم انجمنهای ایالتی و ولایتی تأسیس شد که مدافع مجلس بودند. در طهران هم انجمن های ملی و غیر رسمی تشکیل شد که از مجلس حمایت میکردند. این انجمن ها مراکز غلیان دائمی بودند و در کشمکش های مجلس با دولت تکیه گاه مجلس بودند. عده آنها بتدریج تراید گرفت و وقتی به ۱۴۴ انجمن رسید. میرزا جواد خان سعدالدوله با نطق های خود در مجلس مشروطه خواهان را جلب نموده و حملاتی دائمی بدولت میکرد و مخصوصاً کوشش فوق العاده در اخراج مأمورین بلژیکی و رئیس آنها مسیو نوز از گمرکات داشت. در ماه ذی الحجه بواسطه اخباری که از طهران به تبریز مبنی بر عدم استحکام مشروطیت و بی اعتنائی دولت به مجلس و حاضر نشدن وزراء بقبول مسؤلیت در مقابل مجلس و اقدام مستبدانه عمال دولت در ولایات میرسید اندیشه زیاد حاصل شد و غیظی در مراکز ملی شدت میگرفت و عاقبت

بر اثر مکتوبی که اینجانب بیکی از پیشروان مشروطیت در تبریز (یعنی مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت) نوشته و از همین سستی کار مجلس سخن گفته بودم انفجاری حاصل گشته و آشوب عظیمی بر پا شد . این هیجان در ۲۱ ذی حجه ۱۳۲۴ که يك روز پس از وصول مکتوب مزبور بود واقع شد و بسیار شدت گرفت و مردم بازار را بسته ازدحام در انجمن و تلگرافخانه نمودند و بنای مبادله تلگرافات با طهران گذاشته و شکایت از عدم جریان مشروطیت و ناقص و اسمی بودن آن در طهران و بی اعتنائی دولت به مجلس کردند . داستان این انقلاب که يك هفته طول کشید و عاقبت با صدور دستخط صریح شاه بقبول مشروطیت و مقتضیات آن و تشکیل هیأتی در مجلس برای تکمیل اصول قانون اساسی سکون حاصل شد در کتب و نوشته های راجع بتاریخ مشروطیت مذکور است . هیأت مزبور که حاج سید نصر الله اخوی و سعد الدوله و محقق الدوله و حاج امین الضرب و این جانب و دوسه نفر دیگر عضو آن بودیم بالا فاصلا مشغول بکار شد و نتیجه مهم آن همانا تدوین متمم قانون اساسی شد مشتمل بر ۱۰۷ اصل که بر اصول ۵۱ گانه قانون اساسی اولی (یا نظامنامه اساسی) اضافه شد و در واقع اساس اصلی مشروطیت و حقوق ملت و سلطنت و تقسیم قوای سه گانه مملکت و اصول مربوط بعدلیه و مالیه در این متمم مندرج شد ، و نیز عزل نوز بلژیکی از وزارت کمرکات انجام گرفت .

اگر این قیام و هیجان تبریز واقع نشده بود اصلا مشروطیت کامل بر قرار نمی شد و دولت اعتنائی به مجلس نداشت و وزراء به حضور در مجلس تن در نمیدادند و قبول مسؤلیت در مقابل مجلس نداشتند و حتی در طهران کلمه مشروطیت

در میان نبود و من یاد دارم که وقتی که من در اولین نطق خود در مجلس سخن از مشروطیت گفتم وقتی که بیرون آمدم مردم بمن گفتند شما عجب جرأتی کردید و این کلمه را بر زبان رانیدید. وقتی که در روز ورود هفت نفر از وکلای آذربایجان جلسه ای در خانه صدر اعظم مشیرالدوله حوالی غروب تشکیل شد و علاوه بر وکلای جدید الورود آذربایجان (که همان روز ورود بطهران و منزل گرفتن در خانه حاج محمد اسمعیل مغازه از تبریز به تلگرافخانه احضار شده و شکایات تبریزبان را شنیده بودند) که بهمان جلسه رفتند و سعدالدوله و حاج معین التجار و حاج امین الضرب و حاج محمد اسمعیل و مرتضوی و حاج سید محمد صراف و اینجانب و بعضی دیگر از وکلای مجلس حاضر بودند در مقابل حرف یکی از حاضرین که گفت مگر ما دولت مشروطه نداریم و چرا به مقتضیات مشروطیت عمل نمیشود مشیرالدوله (میرزا نصرالله خان) گفت خیر اینجامشروطه نیست و شاه فقط مجلسی بشما داده که بنشینید و در قوانین مملکتی شور کنید و این حرف او باعث شدت فوق العاده هیجان گردید و در لفظ مشروطه اصرار شد و همانجا حاج سید محمد صراف بلند شده و گفت:

«قربان در دولت خواهی عرض میکنم که اگر امشب این کار اصلاح نشود فردا طهران هم مثل تبریز خواهد شد» مشیرالدوله متغیر شده و گفت نیکی نیست که از دستتان بر نیاید.

داستان دوره اول مشروطیت طولانی است و پر از وقایع مهمه و انقلابی. جای آرزو است که تاریخ این دوره و همچنین مجلس دوم تا اول تیماتوم روس در سنه ۱۳۲۹ و اخراج شوستر از ایران بدقت و صحت تدوین میشد من فعلا

در این صحبت قادر به حکایت و بیان کامل این تاریخ حتی به تلخیص نیستم و تصور میکنم ادای حق مطلب بر وجه کامل ولو باختصار لاقلاً محتاج به هفت الی ده خطابه يك ساعتی است که لب مطالب با حذف حشو و زوائد غیر مهم بیان شود و کاش سلسله دروسی در یکی از مدارس مخصوصاً برای این قسمت تاریخ برقرار گردد که مطالب صحیح بیان و تدوین شود و من بی اندازه متأسفم که این تاریخ جائی تدوین نشده و تا آنجا که من اطلاع دارم چند کتابی که در این موضوع نوشته شده مملو از اشتباهات و خلط و خطاست یا حاوی مطالبی مشوب به غرض و حب و بغض و تمایلات شخصی و خلاف حقیقت و یا گاهی روایات ناصحیح و بی اساس و غالباً قسمت زیادی افسانه و حدسیات یا مبنی بر احساسات افراطی ناشی از شور و هیجان قلبی است که از هر مطلبی آنچه را که با میل شخصی نویسنده موافق است با مبالغه و بدون تقید بحقیقت درج میکند و بسا اوقات شخص خود نویسنده و خانواده او را کزد اثره جریان امور و مصدر و منشأ غالب وقایع قرار داده میشود و علاوه عقاید سیاسی و تصورات انفسی خود را دخالت می دهند و بهر حال بد بختانده و هم و ساده لوحی یا مسموعات افسانه آمیز در مندرجات آنها غالب است.

از نوشته های فارسی کتاب تاریخ مشروطیت مرحوم کسروی از حیث ثبت تاریخ روز و ماه و سال وقایع سودمند است (اگر چه با ساده لوحی تاریخ ها را به قهقرا بر طبق سال و ماه شمسی معمول فعلی بر گردانیده است) ولی بسیاری از مندرجات آن خلاف حقیقت است و پر از اشتباه و بیان تفصیلی این مطلب موجب اطمینان میشود لکن از مطالبی که خود اینجانب شاهد عینی آنها بودم و آنجا بکلی برخلاف حقیقت ثبت شده ممکن نیست متأثر و متأسف

نباشم حتی در باب خود من چیزهایی نوشته که اساس ندارد و یکجا (بخش سوم کتاب او صفحه ۶۴) متن تلگرافی را از قول من بانجمن تبریز که بزعم او یکی دوروز قبل از تخریب مجلس اول مخایره شده درج کرده که جای حیرت است و معلوم نیست چه کسی آنرا اختراع نموده است. کسروی آنرا تلگراف رمز خوانده در صورتیکه من در تبریز با کسی رمزی نداشتم و فقط مستشار الدوله مرحوم باثقة الاسلام و حاج میرزا ابراهیم آقا با بعضی از اعضای انجمن تبریز رمز داشتند و غالباً تلگراف رمز می کردند. البته منظور آن نیست که مطالبی متضمن طعن بر من و بعضی دیگر از آنها که در جریان کار مشروطیت داخل بودند نوشته شده که خرده گیری و انتقاد اصلاً هیچ عیبی ندارد و اگر عقایدی در امور اظهار کرده که با عقاید من و دیگران موافق نیست و به تندی آن عقاید را بیان نموده موجب ایرادی باو نیست و فقط آنچه از جمله های اخباریه او مطابق واقع حقیقت نیست موجب تاسف است بلکه منظور آنست که بعضی از مطالب مطلقاً بی اساس است و نمی خواهم وقت آقایان را مشغول بیان صحیح نبودن بعضی مطالب بکنم. و البته باید گفته شود که مرحوم کسروی از حیث فضل و تحقیق شایسته ذکر خیر و قدر دانی است. چند کتاب بزبانهای خارجی و بیشتر انگلیسی هم راجع بوقایع عهد مشروطیت ایران موجود است که آنها هم اشتباهات با مطالب خلاف حقیقت دارند و از آن میان بنظر من کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد بر اون بهترین همه آن تألیفات است و نیز کتاب آبی انگلیس منتشر در سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ مسیحی البته مطابق دقت و صحت است و هم چنین شاید تاحدی کتاب نارنجی روس. این جمله سخن در این باب يك نتیجه میتواند داشته باشد و آن اینست که اگر احیاناً با همه انحطاطی که در شوق و علاقه به علم مجرد در ادوار اخیر مشهود است یکی از جوانان یا برنایان پیدا شود که

هوس و علاقه‌ای باین امر داشته باشد که تاریخ ادوار اولیه مشروطیت یا بطور کلی تاریخ معاصر ایران را بطور نهایت دقت و صحت خالی از هر نوع شائبه انحراف و غرض و حدس و قیاس بطور خلاصه و اب برشته تحریر بکشد و یا رساله اجتهادیه برای خود در این موضوع بنویسد این جانب حاضر در این ایام اخیر عمر خودم حقایق تاریخی را بانهایت بیطرفی و بیغرضی و مطابق عین واقع بدون يك نقطه تحریف با و بیان و توضیح نموده با او همکاری کنم بدون انتظار آنکه اسمی از من مطلقاً در ضمن تألیف او برده شود و این کار بلاشک این مزیت فوق العاده و استثنائی دارد که من بدون ترکیه نفس توانم گفت که در تفهید بحقیقت و دخالت ندادن بهیچ نوع شائبه عقیده شخصی و امیال نفسانی و غرض و طرفگیری به منتهای درجه امکان بشری و غایه القصوای آنچه برای يك انسان متصور است سعی بوده و اگر چه ادعای آن ندارم که ممتاز و منحصر بفردم ولی بهر حال مجرد و منزله از ادنی حب و بغض و مبالغه و نفوذ و تأثیر اعتقادات اجتماعی و سیاسی و تعصبات دینی هستم و از طرف دیگر حافظه نسبتاً خوب و بلکه بیش از عادی دارم و این دو صفت در مقابل هزاران نقصه و عیب و جهل مفرط شاید تنهاسر مایه من است.

دامنه تاریخ مشروطیت در از است و مقصود بدوره دوم مجلس شورای ملی نیست بلکه جریان ۱۷ دوره دیگر مجلس را نیز شامل است و شاید با دوره خطابه دیگر هم پایان نیافته و حق مطلب کما ینبغی ادا نتواند شد. شخصاً معتقدم که در خاتمه هر خطابه‌ای مناسب است در پانزده دقیقه هم فرصتی بمستمعین داده شود که سؤالاتی که بنظرشان برسد بکنند و توضیح بخوانند و کاش این روش مثل آنچه در ممالک دیگر مرسوم است اینجا نیز معمول شود. لذا با کمال احترام بحاضرین عرض میکنم که حقیر بجواب هر سؤالی که کرده شود حاضرم

مجلس اول تنها مجلس مقننه نبود بلکه در آن واحد هم مجلس ملی بود و هم مجلس مؤسس که بفرنگی *assemblée constituante* گویند و در ایران بترجمه ناصحیح بتقلید عثمانیان مجلس مؤسسان گفته شده است و در واقع بیش از همه مجلس انقلابی بود. این مجلس کارهای زیاد و بزرگ انجام داد که مجالس بعدی جمعا آن اندازه کار صورت نداده و البته ابتدا بیشتر کارهای عمده آن منفی بود یعنی برانداختن اصول قرون وسطائی موجود عهد قاجاریه. آن مجلس نه تنها اوضاع مالوک الطوائفی جاری را تدریجاً برانداخت و قعودالهای بزرگ و مقتدر و جبار شهری و عشایری و روحانی را ریشه کن نمود و نیمه پادشاهان ولایات را سرنگون و مقهور و مطر و ساخت اصلاحات اداری و مالی عمده نیز کرد. دولت و هیأت وزراء و حکام حقوق بگیر بوجود آورد و وزارت های لقبی را (مثل وزیر دواب و غیره) که گفته شد ۵۷ لقب وزارت بی معنی وجود داشته) منسوخ نمود. به تاسیس بانک ملی اقدام کرد. بودجه مملکت را که در دوره مظفرالدین شاه باعلا درجه خرابی و اغتشاش رسیده و مانند زمان حاج میرزا آقاسی شده بود اصلاح و تعدیل نمود و تفاوت عمل را جمع مالیات کرده تسعیر و تبول زاموقوف و منسوخ کرد. بودجه ایران در آن وقت عبارت بود از ۷ میلیون و سه ربع میلیون تومان عایدات اسمی و ده میلیون و سدربع میلیون تومان مخارج که بیشتر مخارج هم عبارت بود از مستمریات باطله باعیان و شاهزادگان و بعضی آخوندهای دعاگو و غیرهم.

پسران پادشاهان و دختران آنها که عده زیادی بودند مستمریهای گزاف داشتند. در صورتیکه مستمریهای متعارفی اشخاص خورده پاغالباً عبارت بود از ده تومان تا صد تومان در سال مستمریهای بزرگان و اعیان و مقربان دربار و رجال تا دوسه هزار تومان در سال بود. پسران پادشاهان هر يك بیشتر از بیست

هزار تومان در سال می گرفتند مثلاً بجز ناصرالدین میرزا که تا آنجا که خاطر می آید هفت هزار تومان داشت باقی بیش از مضاعف این رقم داشتند. دونه فر از پسران مظفرالدین شاه (که حالاً هم در قید حیات هستند) هر يك ۲۴ هزار تومان و کامران میرزا برادر مظفرالدین شاه تقدماً و جنساً ۲۹ هزار تومان و ظل السلطان برادر مظفرالدین که شاید نمره اول متمولین در ایران بود ۷۵ هزار تومان و شعاع السلطنه که از همه بیشتر میگرفت ۱۱۵ هزار تومان مستمری داشت. مجلس شورای ملی بهر يك از پسران بلا فصل پادشاهان که بیشتر از ۱۲ هزار تومان مستمری داشت فقط ۱۲ هزار تومان باقی گذاشت و برای هر يك از دختران فقط ۱۲۰۰ تومان در سال و همه این ارقام سالیانه بونده ماهانه مثل حالا، واضح است که در مقام تعیین قیمت واقعی این مستمریات باید میزان ارزش پول را در آن وقت در نظر آورد یعنی مثلاً شعاع السلطنه يك و نیم درصد کل بودجه را می برد که بحساب میزان امروز معادل میشود با کسی که امروز سی میلیون تومان در سال مواجب بگیرد.

کمیسیون مالیه مجلس (که باصطلاح حالیه کمیسیون بودجه هم بود) در ظرف مدت هفت ماه تمام کار دائمی تمام روز با قطع و تقلیل آن «حقوق» باطله و موقوفی تبولات و تسعیر غلّه مالیاتی و جمع تفاوت عمل بر اصل مالیات، بودجه را موازنه کرد. مقطوعات مستمریات در يك کتابچه جدا گانه چاپ شده است. این کار موازنه بودجه و قطع مستمریات گراف کار بسیار سخت و رشیدانه و در واقع کار رستم بود و تصادم داشت با مبارزه ها و کشمکش های عظیم و چندین غوغا و حتی قیام مستمری خورها و چه خوب گفت مرحوم بهبهانی در مجلس که ناصرالدین شاه با همه قدرتش از اجرای نظیر این کار عاجز شد مخصوصاً

وقتیکه برای شاه هم مقرری معین کردند یعنی ششصد هزار تومان نقد و پنج هزار خروار غله و ده هزار خروار کاه در سال، او خیلی ناراضی شد. و همه مستخدمین دربار را جواب گفت که مجلس حقوق شمارا تماماً حذف کرده و این بودجه سلطنتی که مقرر شده برای شخص من است. در نتیجه همه اجزای دستگاههای بیوتات سلطنتی از کالسکه خانه و اصطبل و صندوقخانه و پیشخدمتها و غلامان و سرایداران و ناظر و آشپزخانه و شاطرها و غلام پیشخدمتها و فراشخانه و باغبانها و غیره و غیره و غیره همه یکباره بواسطه وحشت از قطع نان خودشان در مسجد شیخ عبدالحسین چادر زده و اجتماع و فوغا کردند و زحمت کلی برای مجلس فراهم آوردند و عاقبت محمدعلی شاه در مقابل حملات مجلس رام شد.

دوره مجلس اول تماماً انقلابی بود و هر چند روز و چند هفته يك کشمکش شدیدی بین دربار و مجلس پیش می آمد که حکایت همه آنها و شمردن از گنجایش خطابه خارج است و رویهمرفته بطور کلی کار اساسی و عظیم مجلس استقرار مشروطیت و شکستن سد و طلسم استبداد بود. برای همین لفظ مشروطیت مبارزه شدیدی بوقوع آمد که نکرشد که مشیرالدوله گفت شاه مشروطه نداده و مجلس مرحمت کرده است و در واقع میخواستند مجلس را همان عدالتخانه که اصطلاح اولی بود قرار دهند. در نتیجه قیام آذربایجان که نکرشد و انقلاب سخت در تبریز و طهران و کشمکش زیاد باشاه و عدم قبول وی این کلمه را و اصرار مجلس در حفظ همین لفظ قریب يك هفته مذاکرات رد و بدل میشد و هر دو طرف ایستادگی میکردند و عاقبت شاه گفت من مشروطه را قبول ندارم و مشروعه می دهم و بدین وسیله اختلافی در خود مجلس ایجاد کرد و علماء این پیشنهاد را قبول کردند و تقریباً

کم مانده بود که حرف دولتیان پیش برود و آزادی طلبان مجلس هم در مقابل آخوندها عاجز می شدند که از یک گوشه مجلس مشهدی باقر و کیل صنف بقال فریاد سختی بر آورد و به علماء گفت آقایان قربان شما ما یقه چرکین های عوام این اصطلاحات عربی و اینها سرمان نمیشود ماجانی کنده و مشروطه گرفته ایم حال شما میخواهید آنرا فدا کرده و از دست بدهید ما زیر بار نمی رویم . این نعره و کیل مؤمن و مقدس آقایان را عقب براند و لفظ مشروطه را نجات داد و عاقبت با دستخط شاه که نزاع حل شده لفظ مشروطه و هم کنستی توسیون هر دو ذکر شد در این میان بی مناسبت نیست که گفته شود که سعدالدوله هم برخلاف لفظ مشروطه برخاسته و میگفت کلمه مشروطه ترجمه غلطی است از فرانسه که اشتباه کنستی توسیونل را کوندیسیونل خوانده اند که البته مغالطه بود و صحیح نبود و چنانکه گفتیم مشروطه از عثمانی آمده و اصلاً گویا از اشارت فرنگی است .

این قصه هم بی مزه نیست که در اول امر نهضت مشروطیت در تبریز هم یکی از علماء (آقا میرزا صادق آقا مجتهد معروف) در مقابل مردم مشروطه طلب که پیش او رفته و اصرار داشتند او هم همراهی کند گفت این چیزی که شما میخواهید چیست و معنی آن کدام است و قتی که بیان کردند که منظور حکومت ملی است گفت این چیز که از ممالک دیگر آمده آیا آنجاها اسمی بزبان خود آنها ندارد و قتی گفتند کنستی توسیون گفت خوبست همین کلمه را بگیرد که در مرکز اصلی خودش معنی و تعریف جامع ثابت غیر قابل تغییر دارد و نمی توان بعدها تحریف و تفسیر کرد اما اگر کلمه عربی مشروطه بگوئید اختیار کار و تفسیر و معنی آنرا بدست ما داده اید و ما خواهیم گفت شرط

یشرط وهوشارط وذاك مشروط آنوقت روزی میگوئیم مشروط به نبودن آزادی
یا مشروط بحکم علماء وهکذا وهکذا .

از زحمات خیلی بزرگ و کشمکش های یکی مقاومت شدید جمعی از
علماء برضد بعضی از اصول متمم قانون اساسی بود و مخصوصاً اصل مربوط به
مساوات همه ایرانیان در مقابل قانون که البته شامل مسلم غیر مسلم هم
میشد و اصل مربوط به دیوانخانه عدلیه و مرجع تظلمات بودن آن و در باب
اصرار در درج اصل راجع به نظارت علماء در قوانین که داستان درازی پیدا
کرد و پس از هفت ماه کشمکش که گاهی خیلی شدید بود مجلس با پشتیبانی
انجمن های طهران و اصرار و ایستادگی شدید تبریز و ۲۷ روز بستن بازار در آنجا
و تحصن در تلگرافخانه و ماندن و کلا در مجلس و حتی آوردن رختخواب
به بهانی به مجلس و تحصن انجمن مرکزی طهران که نماینده بیش از ۱۴۰ عدد از
انجمن های طهران بود در حوضخانه مجلس شوری چندین روز و اصرار دائمی
آنها برای این کار بانجام کار متمم قانون اساسی کامیاب گشت که عاقبت در ۲۹
شعبان ۱۳۲۵ امضا شد .

گرفتاریها و اشکالات خارجی مملکت هم کمتر از کشمکش های
داخلی نبود تجاوزات سرحدی عثمانیها و تصرف منطقه های ایرانی نزدیک
به حدود و تجاوز روسها به مغان و فشارهای ناحق آنها بایران و ائتلاف روس
و انگلیس و تقسیم ایران بمناطق نفوذ که ضربت عظیمی باستقلال ایران بود
مجلس را دائماً مشغول میداشت که بقدر مقدور مقاومت میکرد و در اضطراب
دائمی بود .

سلسله انقلابات و منازعات و هیجانات و مبارزات بین ملت و مجلس از

طرفی و دربار و عناصر استبدادی بسیار شریر محیط بدربار از طرف دیگر منتهی به حملات مستبدین و عمال دربار در ولایات برای اطفای شمع آزادی ملت شد مانند فتنه پسر رحیم خان چلبیانلو در آذربایجان و مقاومت خان ماکو و بعد فتنه میدان توپخانه و اجتماع مخالفین مشروطه در آنجا از الواط و دسته‌های بسته بدربار و بعضی آخوندها و صف آرائی طرفداران مشروطیت در اطراف مجلس در اواخر سال ۱۳۲۵ (۵ ذی القعدة) و پس از کشاکش زیاد وزد و خوردهای جزئی باز شاه تسلیم شد و پشت قرآن مهر کرده قسم خورد که مشروطیت را تقویت نماید و پیمانی برای صلح و صفا بسته شد که ادوار دربار آن فتنه را کودتای عقیم نامیده است و پس از آن بتدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید تا آنکه بناگاه بمب‌اندازی به اتوموبیل شاه همدرشته‌ها راپنجه کرد. قبل از این واقعه اخیر مساعی مستمر و متوالی زیادی بعمل آمد که روز بروز میان مجلس و ملت و دربار و شخص شاه نزدیکی بیشتری حاصل شود و اقدامات مؤثر بسیاری در این امر شد حتی برای جلب قلوب ملیون بشاه از طرف بعضی پیشنهاد شد که استمالتی از ناصر الملك بعمل بیاورد.

در واقعه میدان توپخانه محمد علی شاه همه وزراء را بارتیس الوزراء که ناصر الملك بود احضار کرده و توقیف نمود و ناصر الملك را بنا بر گفته خود او حبس نموده و حتی مشارالیه وحشت و سوءظن کرده بود که می‌خواهند قصد جان او را کنند و سفارت انگلیس اقدام باستخلاص او کرد و او مرخص و روانه اروپا شد حالا برای جلب قلوب مردم شاه تلگرافی باو در پاریس مخابره کرد که بنا بر دعوی مرحوم حاج مفاخر الدوله نبوی وی آنرا انشاء نموده بود

و آن شعری بود گویا از شمس تبریزی باین مضمون :

ناصرالملک « هله نومید نباشی که ترا شاه براند

گرت امروز براند نه که فردات بخواند

در اگر بر تو به بندد برو و صبر کن آنجا

بسر صبر ترا او بسر صدر نشانند

حال شما چطور است»



بعد از حادثه بمب‌شاه خیلی ملول و آزرده شد و امید او از سازش با مجلس منقطع گردید و در واقع کم کم مهیای بر طرف کردن مجلس و تغییر وضع شد و شاید هم واقعاً تصور کرد که مشروطه خواهان قصد جان او را دارند. تندی افراطی بعضی جرائد ملی و عدم رعایت ادب لازم هم او را سخت بر آشفته نمود، ظاهراً اگر مدارای بیشتری با او میشد امکان سازش منتفی نبود و از طرف دیگر هم اگر وی مجلس را منحل کرده یا از میان برده بود و بلافاصله مجلس دیگر معتدل تری ایجاد نموده بود و اشخاص اصلاح طلب و ترقی خواه تربیت شده دور خود جمع کرده و وزرای خیر خواه و مقبول عامه انتخاب می‌کرد شاید این همه ملامت که بعداً با او شد حقاً متوجه او نمیشد. حقاً باید گفت که از لحاظ تاریخ نویسی باید محاکمات تاریخ خیلی خیلی منصفانه و عادلانه و بیغرضانه باشد و حکم ناحقی برخلاف انصاف درباره کسی یا واقعه‌ای نباید داده شود و حب و بغض شخصی ابداً و مطلقاً درباره بهترین دوستان یا بدترین دشمنان شخصی نباید دخالت و اثر داشته باشد و با اصطلاح حکمت امروز حکم ها باید همیشه آفاقی Objectif باشد نه انفسی Subjectif و اگر عقیده مرا بخواید تاریخ گو و تاریخ نویس اصلاً هیچ حکمی نباید بدهد مگر

بر مبنای حقایق شهودی مسلمه و قطعی و حتی اگر آن حکم را هم پس از ثبت حقایق جزئی و قایع جاریه و روایات صد درصد قابل اعتماد و خالی از زهرشک و شبهه و غیر مبنی بر حدس و قیاس و احتمالات بشنوده و خواننده و اگذار نماید اصلح است و میترسم که این طریقه نزد تاریخ نویسان ما بسیار بسیار کم پیروی شده و میشود و شاهد آن اجتهادات مرحوم کسروی و سیاست بافی او است که لااقل سه ربع کتاب او را مستود دور از حقیقت ساخته است. البته ملاحظه فرموده اید که چند مرتبه مجلس را انتقاد و ملامت کرده که ملامت و مدارا کردند و زنه پیش می بردند و غالب می شدند بعضی دیگر از تاریخ نویسان هم ساده لوحانه همین طور ادعا کرده اند و حقیقت آنست که هیچ حرفی از این بیشتر از حقیقت و فراست دور نیست. خطاهای آن مرحوم خارج از حساب است و جز وقوع فلان حادثه در فلان روز و ماه دیگر کمتر مطلبی در کتاب او دارای صحت و کمتر

تفسیری موافق عقل است

چنانکه گفتیم نسبت به محمد علی شاه هم بعضی بی اعتدالیها شد ولی عیب آن شخص بد بخت تنها در مخالفت با مجلس اول نبود بلکه معایب خیلی فاحش و مفاسد بسیار و بی عقلی ها و نادانیها و اوهام و خرافات و هم اعمال بدو قبیح با فراط و طمع مالی بیش از اندازه و مصاحبین سفیه و ابله و فاسد و افند داشت که شرح آنها در صد صفحہ نگنجد و همان نقائص و فسادها بیشتره موجب سرنگونی او شد. مرحوم امام جمعه خوئی گاهی در مواقع صدور حرکت بسیار خلاف از شاه میگفت که باید خدا را شکر کرد که این گونه کارها باعث تقویت مشروطیت میشود. آن بد بخت خیلی هم پیرو خرافات و عقاید عوامانه بود و باخوندهای نادان و فاسد میگریزد اعمال روزانه اش با استخاره انجام میشد

و چنانکه شاید بعضی از آقایان در مجله یادگار ملاحظه فرموده‌اند برای مبارزه با مجلس و تخریب آن هم استخاره کرده و وقتی وی در سفارت روس درزگر گنده متحصن بود و ما برای عقد مقاوله نامه مراجع بکار او آنجا میرفتیم روزی نایب آن سفارت بازانوفسکی گفت که این پادشاه سابق شما از صبح تا شام فال می‌گشاید و مقصودش همان استخاره بود. مثالی از طمع مفرط او آنست که هر حومه جید المملک تیریزی که از نزدیکان درباری وی در عهد ولایت عهدش بود نقل کرد که روزی در باغ شمال تبریز کنار استخر دائره وار ایستاده بودیم و لیه عهد صحبت از آرزوهای اشخاص کرد. و گفت بزرگترین آرزوی او آنست که حاکم کرمان بشود و این حرف مثل تو هینی باذربایجان تلقی شد و ما بر خورد و گفتیم قربان این چه فرمایشی است آذربایجان همیشه مقام بزرگی در ایران داشته و لیه عهد نشین بوده است چرا کرمان را بآن ترجیح میدهید در جواب گفت سفیه مباش اگر در کرمان پوست مردم را بکنید صدائی در نمی آید اما اهل این ولایت پرشور و هستند و غوغا می کنند

البته مشروطیت ابتدائی ایران و مجلس ملی هم نقائص و معایبی داشت و گاهی حتی معایب فاحشی داشت ولی معذک هرگز قابل قیاس با حکومت استبدادی نبود و شاید صدیک معایب آن نوع اداره را نداشت.

صفای ظاهری و آشتی بین شاه و مجلس و ملت بعد از واقعه میدان توپخانه در ذی القعدة ۱۳۲۵ تا اواخر محرم ۱۳۲۶ یعنی حادثه بمب انداختن بشاه دوام کرد و روز بروز بهتر میشد تا آنکه آن واقعه و پیدانشدن مرتکبین آن بکلی وضع را عوض کرد و محمدعلی شاه عاقبت مصمم بد تغییر وضع شد و بتدریج تدارک کار را میدید. جمع آوری قشون در طهران و مشاورت مفصل او با سران و اراکان

استبداد قدیم مانند پدرزن خود کامران میرزا و امیر بهادر جنک و بعضی از علمای بانفوذ طرفدار استبداد و مخصوصاً تشویق شدن او از طرف شاپشالو و بواسطه او او را تباط و مشاوره با سفیر بسیار ارتجاعی روس هارتویک و شاید تاحدی اعتماد به همراهی قلبی مارلینک شارژدافر انگلیس که شخصاً مخالف نهضت آزادی در ایران بود و طرح نقشه اقدامات بالیاخوف رئیس روسی قزاقخانه و تشویق شدن از طرف او همه مقدماتی است که اگر چه علم مستقیم در باره آنها نداریم ولی از آثار نمایان حدس قوی بوجود این مقدمات می توانیم بزینم شاه را بانجام این منظور خود مصمم گردانید و اولین حرکت او خارج شدن از طهران بود با غوغا و جنجال بزرگ در ۳ جمادی الاولی که شرح آن در تواریخ مدون آمده است. بعضی انجمنهای انقلابی طهران صحبت از اقدام فوری و اعلان مبارزه کردند لکن پیشروان مشروطیت صلاح در آغاز زدو خورد از طرف مشروطه طلبان نمیدانستند خصوصاً که بلافاصله قبل از این واقعه یعنی در ۶ جمادی الاولی سفیر روس و انگلیس از شمیران بوزیر امور خارجه مشیرالدوله تلگرافی بزبان فرانسه فرستادند که باید او را به بینند و در آنجا گفتند «برای مذاکره اوضاع فعلی که بنظر ما وحشت انگیزی می آید» و وقتیکه آمدند بالحن بسیار تهدید آمیز اخطار کردند که اگر ملیون برخلاف شاه اقدامی کرده و موقع او را بخطر بیندازند روسیه مداخله می کند. آنها در تلگراف گفته بودند که ساعت سه و نیم می آیند و تقاضا کرده بودند که عضدالملک و ممتازالدوله رئیس مجلس هم آنجا باشند رئیس مجلس از حضور امتناع کرد و صلاح دانسته شد که عضدالملک هم حضور بیابد. شرح این مطلب را مرحوم ادوارد براون از قول من با نقل عین عبارت فرانسوی تلگراف که در حافظه من مانده بود

در کتاب خود ثبت کرده و چون مشیرالدوله بلافاصله قبل از پذیرائی آن دو مامور سیاسی خارجی همان روز به مجلس آمده و تقاضای فوری مذاکره با رئیس مجلس و کمیسیون خارجه که مستشارالدوله و من هم عضو آن بودیم نمود و ما را بعجله دعوت به مجلس کردند و حکایت او را شنیدیم و بسیار نگران و مشوش شدیم آن بود که روز بعد که شاه از شهر بیرون رفت و مشغول جمع آوری اردو شد و انجمن ها قصد مقابله نمودند ما بآنها نصیحت دادیم که اقدام تجاوزی نکنند و البته در این نصیحت همه عقلا و البته رئیس مجلس ممتازالدوله و مشیرالدوله موافق بودند و این عمل که ظاهر آشکی در عاقلانه بودن آن نمی توان کرد مورد ایراد و ملامت مرحوم کسروی شده که در آن وقت خبری از جریان مشروطیت نداشت. چیز با مزه که سفیر روس در ملاقات با مشیرالدوله در ضمن بیانات خود گفته بود این بود که در مدافعه از شاه و نکوهش مخالفت ملیون با بعضی از اطرافیان او سخن از امیر بهادر جنک رانده و گفته بود که با این پاسبان و فادار شاه که مثل سگ پشت در او میخوابد و حراست میکند چه کار دارند این آدم عامی است که در موقعی که با مظفرالدین شاه به روسیه رفته بود همیشه در موقع معرفی خود برجال روس که میخواست اصطلاح روسی بگوید بخود مینستر در اوابجای مینستر دوارا می گفت یعنی بجای وزیر دربار وزیر چوب و هیزم.

کشمکش بین دربار و ملت و مجلس ۲۰ روز طول کشید و شاه شهر را بحالت نظامی در آورده و دست با اقداماتی میزد و در حالیکه ملت و مجلس دور کردن چند نفر را از حوالی دربار میخواست که لز آن جمله بود شادشال و امیر بها در جنک (که بسفارت روس پناه برده و متحصن شده بود

شاه هم تبعید چند نفر از سران ملت را باصرار میخواست و حتی قصد توقیف آنان را داشت و یکی را که میرزا سلیمان خان میکرده باشد گرفتار و حبس نمود و باقی که ملک المتکلمین و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل و دهخدا و میرزا داودخان ملی آبادی و مساوات و غیر هم بودند (گمان می کنم بهاء الواعظین هم در آن میان بود). از بیم گرفتاری در مجلس شوری متحصن شدند و در اطاق فوقانی مغربی باغ اندرون مجلس (که حالا جزو مطبعه مجلس شده) مقیم بودند. عاقبت روز ۲۳ جمادی الاولی قزاقها از صبح خیلی زود مجلس را محاصره نموده و چنانکه داستان آن معروف است مجلس را توپ باران کردند.

داستان آن ۲۰ روز کشمکش شدید بین روز بیرون رفتن شاه از تهران و توپ بستن مجلس خود بسیار پر حوادث و قصه درازی است. مجلس هیأتی پیش شاه فرستاد و شرحی نوشت که شاید غائله را بخوابانند. مشروطه مجلس بقلم مرحوم مستشار الدوله بود و عبارتی که در آنجا آمده بود مبنی بر آنکه سالیان دراز مملکت ایران با استبداد اداره میشد و سر نوشت مردم «بسته بود بموئی موسوم باراده ملوکانه» شاه را خوش نیامده و بر غیظ او افزود.

The first thing I did was to go to the
 bank and see what I could do about
 getting some money. I had a few
 dollars in my pocket, but I didn't
 want to use them. I went to the
 bank and saw the manager. I told
 him what I needed and he gave me
 a check for fifty dollars. I was
 very happy. I had my money back.

I then went to the store and
 bought some things. I had a
 very good day. I was very
 happy. I had my money back.

I then went to the bank and
 saw the manager. I told him
 what I needed and he gave me
 a check for fifty dollars. I was
 very happy. I had my money back.

خطابہ سوم

Handwritten text in Urdu script, possibly a signature or title, located in the center of the page.

صحبت امروز بنده در واقع دیگر حکم خطابه مرتبی نخواهد داشت بلکه صحبتی است که در ضمن آن خواستم یادداشت‌های متفرقه و مشتت خود را بی ترتیب مخصوص بیان کنم. در یکی از جراید دیدم که نوشته‌ام فلانی چرا و سابقه چه بدی که از ارباب مطبوعات دیده‌اند تمنا کرده‌اند که مطالب ایشان در جراید نوشته نشود می‌خواهم عرض کنم که من جز لطف و نیکی از جراید ندیده‌ام ولی مایل نبوده‌ام از قول من جز آنکه نوشته باشم و عینا نشر تواند شد چیزی نقل شود یا فقط به شنیدن و بصورت غیر مطابق با حقیقت درج شود.

قبلا بعضی نواقصی را که در خطابه قبل بود می‌خواهم جبران کنم مثلا در شردن اسامی اعضای مؤثر مجلس اول که در جواب سؤال یکی از آقایان گفتم* از بعضی گویا اسم برده نشده بود مانند میرزا محمود کتاب فروش خوانساری و حاج میرزا ابراهیم آقا تبریزی و حسینقلی خان نواب و شیخ ابراهیم زنجانی و سعدالدوله (که در اوایل امر از برجسته‌ترین و کالا بود) و صنیع الدوله و احتشام السلطنه و البته با استی از آقایان سید عبدالله بهبهانی و آقا میرسید محمد طباطبائی نیز بعنوان عضویت مجلس هم اسم برده شود زیرا که آنها علاوه بر مقام عالی خود که از مؤسسين مجلس بودند و کیل ارامنه هم بودند که آن جماعت و کیل خودشان تعیین نکرده آن دوسید بزرگوار را بوکالت خود گزیدند. زردشتی

* رجوع شود به «ذیل» این خطابه‌ها، قسمت سؤال و جوابها.

ها يك و كيل حاضر در مجلس داشتند (ارباب جمشید). یکی از مستمعین خطابه قبل هم از اینجانب توضیح خواست که چرا جزو مؤسسين اولی مشروطیت اسم مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را نیز بردم در صورتی که او بعدها عدول کرد. میخواهم عرض کنم که هر موقع از مراحل تاریخ حکمی جدا گانه دارد و آن مرحوم در ابتدا با دو عالم بزرگ دیگر متحد بوده و از مشروطیت تقویت مینمود و مقامات علمی عالی او ویرا مؤثر میکرد بعدها بدبختانه اختلاف عقیده پیدا کرد و راه دیگر گرفت و بطور کلی اسامی که من شمردم آنچه بود که در حافظه داشتم و نه جامع افراد بود و نه مانع اغیار و نیز از آنها آنیکه برحمت الهی رفته اند اسم بردم و من از زنده ها که خدا سلامتشان بدارد کبری نمی کنم.

حالا دونگته مهم را ابتدا می خواهم عرض کنم یکی آنکه چون در این خطابه ها از عوامل آزادی ایران سخن گفته شد روا نیست که يك عامل خیلی بزرگ و بسیار مهم که نه تنها در آزادی سیاسی داخلی مؤثر بود بلکه در آزادی خارجی و بقای استقلال ایران مؤثرترین عامل و بزرگترین سبب بود مذاکرات نگردد و انصاف مقتضی آنست که حق شناسی لازم را نسبت به آن بکنم و آن انقلاب بزرگ روسیه بود در سنه ۱۳۳۵ (۱۹۱۷ م. مسیحی) که در موقع خود نسبت بایران نعمت عظمی و در واقع يك هوهبت الهی بود باین مملکت که از آن راه کرامت شده و اگر از آغاز جنگ اخیر باین طرف یعنی از سال ۱۳۲۰ هجری شمسی به بعد گله مند یبائی بحق از سیاست دولت اتحاد جماهیر شوروی نسبت بایران داشته باشیم نمی توانیم از آن انقلاب و روش دوره ۲۴ سال اول آن مملکت قدر شناسی نکنیم و با همه وقایع نامطلوب و شایان

شکایت که در دوره جنک وبعد از جنک تا این اواخر پیش آمد و تیرگی روابط را موجب کردید گمان ندارم کسی وطن دوست در تمام مملکت ایران پیدا شود که اگر امروز اورامخیر بین انتخاب وجود رژیم قدیم و جدید در روسیه بکنند اولی را ترجیح بدهد و آرزوی عودت آنرا بنماید. آن انقلاب و سرنگون شدن رژیم امپراطوری برای ایران بزرگترین واقعه تاریخی ۱۵۰ سال اخیر بود و هیچ شکمی نیست که اگر در پایان جنک اول جهانی آن انقلاب پیش نیامده بود امروز نه از ایران ونه از ترکیه اثری وجود نداشت و یکبارہ بکام ازدهارفته بودند. ترکیه کنونی حالادر آن قسمت کوچکی از ممالک امپراطوری عثمانی مستقر است که در تقسیم آن ممالک در جنک اول بین دول متفق بر ضد آلمان سهم روسیه منظور شده بود و پس از جنک آن دول سهم‌های خویش را بردند و سهم روس برای ترکیه باقی ماند. در ایران هم که تقسیم بمناطق نفوذ شده بود در زمان جنک بوسیله یک عهدنامه مخفی در ۱۹۱۶ مسیحی منطقه بیطرف باقی را نیز تقسیم کرده بودند و پس از جنک تصرف تدریجی می کردند آن انقلاب در حکم باز کردن طناب از گلوی یک مصلوب در آخرین نفس او بود. علاوه بر الغاء و فسخ تمام حقوق امتیازی و ناحق صدساله مخصوصاً الغای حق کاپیتولاسیون یعنی عدم تبعیت اتباع آندولت در ایران به قوانین و محاکم و حکومت ایران که اساس استنادی غالب دول دیگر هم در تحصیل نظیر آن حق بود فرج بعد الشده عظیمی برای ایران بود و اگر چه سایر دول به آسانی نمیخواستند با وجود منتفی شدن نقطه استنادشان دست از این حق باطل محض بردارند ولی پس از صرف نظر روسیه از این ادعا نتوانستند در اصرار خود ثابت بمانند. الغای عهدنامه ۱۳۲۵ قمری روس و انگلیس دایر بر تقسیم

ایران به مناطق نفوذ هم که از طرف روسیه اعلان شد در واقع استقلال ایران را احیاء نمود اگرچه طرف متعاقد دیگر حتی بعد از این الغای روس یعنی شریک خودش باز حاضر به فسخ آن نمی شد و اعلام کردند که در حال تعلیق In suspense است .

فصل ششم عهدنامه ایران و روس هم که حالا از چندی باینظر سوء تفسیر آن و استناد ناقص به آن گاهی آلت مزاحمت و حتی تهدید ایران شده و می شود قریب بیست سال بیشتر مانع عمده و سد یگانه تجاوز و زور گوئی دیگران شد تصدیق این جنبه های خوب و سود بخش انقلاب روسیه و عهد نامه مودت با آن دولت جدید مقتضای انصاف و لازمه مورخانی است همانطور هم اظهار این نکته که دوام استقلال ایران در یک قرن و نیم گذشته تا حدی مرهون علاقه مندی بسیار شدید انگلیسیها به محافظت هند و ماوراء سرحدات آن از دستبرد دول بزرگ دیگر و در نیم قرن اخیر در نتیجه علاقه آنها به صیانت منافع خودشان در ایران و خاصه در جنوب این مملکت بوده است و همچنین کمک منفی آنها بمشروطیت در جلوگیری از مداخله خارجی برضد مجاهدین در تبریز و کیلان و سد راه رسیدن پول به محمدعلی شاه در عهد استبداد صغیر که ذکرش گذشت باز مقتضیات حقیقت گوئی است و البته تصدیق هیچ کدام از این حقایق منافی با بعضی شکایات گذشته و حال ندارد .

دیگر آنکه این مسأله که آیا حکومت ملی مطلقاً و فی حد ذاته بر حکومت انفرادی یا استبدادی ترجیح دارد یا نه خود نظری است و البته نمی توان گفت که هر نوع حکومت ملی (که حالا دموکراسی می نامند) از هر قسم حکومت انفرادی بهتر است و حقیقت آنست که شکل حکومت

بهمه حال با رشد ملت و عقل و پختگی و خامسی او و افراط یا اعتدال حساسیت و جوش و هیجان نفسانی یاسکون وطمأنینه و تامل و روش عاقلانه متناسب است. ولی بطور کلی تجربه عملی بشر خصوصا در قریب دو قرن گذشته کم و بیش ثابت کرده است که همکاری افراد اهل مملکت و بحث و مشاوره و تصادم افکار و وصول به تصمیمات قابل اجرا بر اثر مباحثات بر مو کول بودن کل امور عامه و سر نوشت جماعات به عقل انفرادی و تصمیم یک شخص واحد هر قدر هم با فهم و حتی خوش نیت باشد مرجح است چه عمالغیر ممکن است و دیده نشده که قدرت مطلقه منتهی به سوء استعمالات و طمع مالی و دخالت شهوات نفسانی و هوی و هوس و تسلط بستگان و مقربین و خویشان و اشخاص مورد لطف جبار قهار بر نفوس و اموال و حتی ناموس مردم نشود و لو آنکه فرقی در درجات مفاسد آن نوع حکومت وجود داشته باشد. البته دموکراسی خام هم بامدیران فاسد یا عوام فریب و سوق شدن نهضت بظاهر ملی با دست غوغا و رجاله و جوش و خروش افراطی یا منتهی شدن به خروج زمام امور از دست عقلا نیز متضمن مفاسدی تواند شد که بملت و مملکت صدمه میزند لکن حکومت ملی با تکامل و پیمودن طبیعی راه بحث و استدلال اصلاح پذیر است ولی روش استبدادی و تسلط مطلق فردی جز با انقلاب خونین مضر یا جنک باممالک خارجی از راه خطا کاری خود منحرف نمی شود.

مقصود از حکومت ملی و دموکراسی در بحث ما دموکراسی حقیقی است نه اسمی که شبیه آن در بعضی ممالک و از آن جمله در دو مملکت اروپائی جدید بعد از جنک بزرگ جهانی اول یعنی از ۴۰ سال قبل معمول و

مرسوم شد و ظاهر امر تبه اول در ایتالیا اختراع شد باین نحو که با اینکه شخص واحدی حکم مطلق عام و غیر قابل مداخله دیگران در همه امور دارد صورت پارلمانی یعنی شکل و صورت مجالس مقننه و هر چندی یکبار سر و صدای صوری با مصطلاح « انتخابات » بنام ملت محفوظ داشته میشود. بعد ها در چندین مملکت دیگر نیز همین شیوه مرسوم شد و سبب حفظ اینصورت برای من درست مفهوم نیست چه با آنکه حقیقت امر بر همه از خواص و عوام روشن و بدیهی است و کسی گول نمیخورد این مجالس که بی جهت موجب مخارجی کلی هم از خزانه مملکت بوده و تحمیلی بر مالیات دهنده بود که خود ادنی دخالتی در امر نداشت معلوم نیست بچه جهت تشکیل میشد جز آنکه شاید منظور آن بوده که اگر کالبد بیجان باقی بماند وقتی در آینده بر اثر تحول اوضاع میتوان روحی در آن قالب دمید در صورتیکه پس از نسخ کامل صورت و معنی ایجاد و ابداع جدید مشکل میشود.

فعلاً حکومت استبدادی اسمی تقریباً در هیچ نقطه عالم دیگر وجود ندارد و اسماً همه ممالک دنیا دمکراتیک است اگر چه حقیقت این معنی در بعضی موجود است و در بعضی دیگر نهایت نقص و ضعف دارد و در بعضی هم اصلاً اثری از آن نیست مثلاً فعلاً حکومت در ۱۳ مملکت اروپا بر اساس دمکراسی بمعنی صحیح و کامل آنست و در ده مملکت بزرگ و کوچک دنیا که اسماً حکومت برزگران و کارگران بر پا است و طبقات دیگر مردم یا وجود ندارد و یا رو بقنا است عملاً حکومت مطلقه بلا منازع و معارض در دست يك حزب سیاسی و ذرواقع و حقیقت در دست افراد رئیسه آن حزب است و گاهی هم با يك نفر از آنهاست و آزادی سیاسی بمعنی

مفهوم و مقصود در بین ملل غربی اصلاً وجود ندارد و بحث یا اعتراض به عمال حکومت مجاز نیست معذلك در خود آن ممالك به شکل حکومت خودشان همان اصطلاح دمکراتیک را اطلاق می کنند. در ممالك دیگر دنیا غیر از دو نوع مذکور حکومت‌های مختلفی باز دارای اسم دمکراتیک وجود دارد که حقیقت دمکراسی و روح آن در بعضی از آنها ضعیف یا بسیار ضعیف و گاهی مفقود است و حکومت مطلقه فردی با شدت وضعف معمول است و در واقع دمکرات هائی بدرجات مختلف کم رنگ و گاهی سایه مانند هستند. مقصد نهائی از حکومت ملی بحقیقت عدالت قضائی و اجتماعی و رفع تبعیضات از بین طبقات اهل مملکت است و بالاخص بذل قسمت اعظم (شاید نود درصد) مساعی ارباب سیاست و متصدیان امور عامه برای رفاه و سعادت و آسایش طبقه پائین و متوسط و عامه از زارع و روستائی و کارگر و کسبه خورده پاست که در واقع ذی‌المقدمه و غایت است و اگر راهی برای حصول این منظور غائی و عالی تا حدی سلوک شود نوع مقدمه آنچه باشد و هر شکل حکومت که ضامن این حصول باشد فی حد ذاته اهمیت اساسی ندارد.

حکومت فردی که آنرا حکومت استبدادی و مطلقه و باصطلاح فرنگیها دیکتاتوری یا اتوریتر گویند بعضی خصایص و علائمی هم دارد که تقریباً در همه آنها مشترک و در واقع در اقتضای طبیعت آن است و دانستن آنها بیفایده نیست مثلاً یکی ولع مخصوص افراطی به ساختمانهای پر خرج و تجملی و صرف قسمت عظیمی از عایدات مملکت و گاهی ده برابر مخارج لازم برای آنها که اگر چه اسماً تاسیسات مفید بنظر مردم بیاید

در مقام مقایسه عقلانی و توجه بالا هم فالاهم و تقید بمنافع و رفاه طبقات عامه در درجه دهم اهمیت و لزوم هم واقع نمیشوند مانند پر کردن بعضی باطلاقیها و بنای آبادیهای خیلی با شکوه در آن محلها و ساختن راهی با تجمل فوق العاده از شهر رم تا ساحل دریا با گل کاری و غیره در ایتالی ر بردن مسافرین و سیاحان خارجی برای دیدن آنها و راههای اتوبان و استادیوم عظیم برلن و نظایر آن در آلمان و بنای عمارات بسیار با جلال و شکوه افراطی و جالب نظر با صرف پولهای خیلی خارج از تناسب دارائی مملکت و اهمال مساکن و وسایل زندگی طبقة فقیر ملت. دیگر جشن های بزرگ پی در پی و ضیافت های بسیار پرخرج و بیشمار و بی حساب و صدمقابل ضرورت و اسراف زیاد در آن بطوریکه پنج درصد آن هم لازم و مفید نبوده و اتلاف کزاف و بی حساب پول برای این نوع چیزها و گاهی اغلب برای پذیرائیهای مسرفانه خارجیها یا مسافرت های افراد و هیأتها از اهل مملکت بدون ادنی فایده، به مملکت خارجه که این اسرافات افراطی خارج از اندازه و واقعاً تصور نا پذیر مانند بازی طفلانه شاید برای سرگرمی مردم و غافل نگاهداشتن آنها از التفات بحقایق اوضاع است. دیگر طرفیت با ملل خارجه و سر بسر گذاشتن با آنها و تهییج تعصبات ملی بر ضد اغیار و دامن زدن باختلافات جزئی و حملات مستمر و متوالی نسبت به ممالک دیگر باز برای مشغول داشتن اذهان ملت خود و عطف توجه و تعلق شدید آنها به حکمران مستبد بطوریکه با تحریک غیرت ملی هر حرکت حق با نا حقی را از طرف خارجی حمل بر دشمنی آنها کنند و پیدا کردن هر روز نغمه تازه برای طرفیت با ملتهای دیگر و این جنبه در حکومت های استبدادی مطرد است

و غالباً عاقبت منتهی به جنک خارجی می شود و نیز استبداد طبعاً بتدریج شدت می یابد و روز افزون می شود و عاقبت بجایی میرسد که مستبد هیچ عقیده غیري را تحمل نمی کند و اجازه نمیدهد و خود رادانای مطلق می شمارد و بحرف احدی گوش نمیدهد و این حالت باعث ترویج تملق و افراط در تملق و مدیحه گوئی و تسلیم مطلق اشخاص است بدرجاتی که در ملت های ضعیف الاراده منتهی بزوال مطلق حیثیت انسانی میگردد.

چنانکه گفته شد این ها که ذکر شد صفات و عوارض مشترک استبداد است و دانستی است که یکی از دانایان مشرق زمین که از نوابغ بود با اسم سید عبدالرحمن کواکبی در حدود شصت سال پیش کتابی بسیار محققانه در باب خواص استبداد با اسم «طبایع الاستبداد» نوشته که بسیار خواندنی است اگر چه بعضی از صفاتی که ذکر شد در آن کتاب کاملاً شرح داده نشده است این راهم باید در ختم این مبحث بگویم که این قسمت های اخیر تاحدی فلسفی راجع باصول حکومت در بین اجتماعات بشر جنبه عمومی دارد و من در بیان این نکات عمومی اصولی نظری به مملکت خودمان ندارم. بعضی از آقایان از من خواستند که داستان آخرین روز خودم را در مجلس اول بیان کنم. چون بنده برای خود سهم قابلی در جریان مشروطیت قائل نیستم میل ندارم يك حرف هم راجع بخودم در ضمن این شرح تاریخ اوایل مشروطیت داخل کنم لکن محض بیان حقیقت در مقابل اشتباهات این تقاضا را اجابت نمودم.

ذکر سرگذشت شخصی من در آنروز اگر چه قابل توجه خاصی نیست شاید از آن جهت بی فایده نباشد که بعضی اشخاص مانند مرحوم کسروی و دولت آبادی آنرا مخالف حقیقت حکایت و روایت کرده اند و چون

جائی ثبت نشده است اگر آقایان اجازه بدهند یکبار قبل از آخر عمر من در اینجا ذکر شود.

من در آن روزهای انقلابی هر روز با بسیاری دیگر از و کلا از صبح زود تا پاسی از شب گذشته در فعالیت بودم و در روزهای آخر بدبختانه مبتلای تب و نوبه شدید شدم بحدی که گاهی در يك اطاق مجلس میخوابیدم و در یکی از این روزها مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی که غالباً در مجلس و مراقب کار بود نیز اندک کسالتی داشت و در یکی از خیابانهای باغ بیرونی مجلس فرشی گسترده بود و روی دوشکی در آنجا تکیه به متکائی داده بود و جمعی اطرافش بودند کسی نزد من که در حال تب در اطاقی بودم فرستاد و پیغام داد که فلانی بیاید و همین جا بخوابد که باهم باشیم من نیز رفتم. تب گاهی حمله می آورد. روز قبل از توپ بندی تمام روز را تا قریب سه ساعت از شب گذشته در مجلس تقلا داشتم و وقتی که همه رفتند و من نیز خواستم بمنزل خود برگردم یاد از دوستان متحصن کردم و خواستم سری به آنها بزنم ببالاخانه مسکن متحصنین رفتم و حالت افسرده آنها را که روی گلیمی نشسته بودند دیدم و بسیار متأثر شدم بطوری که عزم کردم، که من هم شب را آنجا بمانم و به آدم خودم گفتم برو منزل و هر چه برای شام داریم اینجا بیاور و بگو که من امشب نمی آیم مرحوم آقا سید جمال الدین از این حرف متغیر شد و با تشدد بمن گفت شما ابدأ اینکار را نکنید شما و کیل مجلس هستید و به شما اینکار بر میخورد که با ما که دولت مقصر شمرده و اینجا بست نشسته ایم بمانید و اصرار شدید کرد که من منزل بروم و دیگران هم همین عقیده را اظهار کردند ناچار بادوسه نفر از همراهان به منزل که نزدیک و پشت مسجد سپهسالار بود رفتم و از

کسانی که با من آمدند مرحوم دهخدا بود که با برادرش یحیی خان (که هنوز زنده است) آنجا منزل ما ماندند. در بین راه از مجلس تا منزل حمله شدیدی از تب و لرز برای من آمد و وقتی که بمنزل رسیدم افتادم و بیخود شدم و شامی هم نخوردم و تا فردا حدود ساعت ۸ یا ۹ صبح در حال کسالت و خواب سخت بودم تا صدای تفنگ مر! بیدار کرد و پرسیدم چیست گفتند از آنها که بر بام مسجد سپهسالار سنگر داشتند پرسیدیم و از آن میان میرزا جهانگیر خان گفت چیزی نیست قزاقها مجلس را محاصره کرده اند و تصادمی شده (از منزل ما با بام مسجد میتوانستند صحبت کنند) آنوقت خواستیم خبر بگیریم که آیا در مجلس اشخاصی هستند یا نه جواب آوردند که بعضی و کلاء و آقایان بهبهانی و طباطبائی آمده اند پس من قصد کردم که به آنها ملحق شوم و وقتی که میخواستیم حرکت کنیم خبر آوردند که حلقه محاصره بسته شده و دیگر کسی را راه نمی دهند پس بمنزل برگشته و منتظر شدیم قدری بعد خبر آوردند که امام جمعه خوئی با درشکه آمدورفت توی مجلس پس من دوباره مصمم رفتم و ولی همراهان ما باز خبر دادند که دیگر اصلا کسی را راه نمی دهند پس با کمال اضطراب و مایوسی از ورود به مجلس در خانه ماندم و قریب ده نفر بودیم که از آنجمله بودند مرحوم خلخالی و دهخدا و برادرش و مرحوم امیر حشمت (پدر آقای نیساری وزیر فعلی) و برادر او مشکات و میرزا محمود صراف و مرحوم میرزا علی محمد خان برادر مرحوم تربیت (که در غالب کتب و مقالات او را بخطا همشیره زاده من خوانده اند) و برادر خودم و یکی دو نفر دیگر که فعلا خوب در خاطر ندارم. تاظهر صدای توپ و جنگ بود و شراپنل به حیاط خانه ما می ریخت و بعد از ظهر هم تاغروب در اندیشه پیدا کردن پناهگاهی گذراندم و در این اثنا از در عقبی خانه که بکوچه

باریکی باز می‌شده خانه‌مقابل در همان کوچه که مال مرحوم میرزا علیخان روحانی بود (که گویا دوسه سال قبل وفات یافت) رفته آنجا در اطاق کوچک تاریکی ماندیم و درصددیافتن محلی که آنجا برویم بودیم بعضی از همراهان صلاح می‌دیدند که بنحوی خود را به حضرت عبدالعظیم برسانیم در این بین بخاطر رسید که اگر بتوانیم راهی برای رفتن بیکی از سفارت خانه‌های خارجی پیدا کنیم ولی چون شخصا احدی از خارجی‌ها را نمی‌شناختم بنا بر آن گذاشتیم که کاغذی بیک سفارت خانه لاعلی‌التعین بطور مبهم بنویسیم و آن کاغذ را باردشیر جی زردشتی یا میرزا یانس ارمنی برسانیم که او سفارتی برساند. رساندن این نامه را مرحوم میرزا علی محمدخان بعهدہ گرفت و رفت ولی آنچه منتظر شدیم او بر نگشت تا پاسی از غروب گذشت و ما تقریباً مایوس شدیم و دست و پای خود را جمع کرده غاظم رفتن به حضرت عبدالعظیم شدیم که بنا کپان در خانه بشدت تمام زده شد و وقتی که در باز شد میرزا علی محمد خان بود که باید که درشکه کرایه‌ای و بانهایت عجله و هول بی اندازه مرا صدا کرده گفت هر چه زودتر بیایید که فراق از طرف دیگر می‌آید و من و خلخالی و دهخدا و باصرار او و برادرش نیز سوار شدیم و میرزا علی محمد خان پهلوی درشکه‌چی نشست و از طرف پشت به خیابان عین‌الدوله (خیابان ایران فعلی) و خیابان دوشان تپه (خیابان ژاله فعلی) و کوچه مریضخانه امریکائی و از بالای آنجا بطرف سفارت انگلیس رفتیم و با درشکه وارد آنجا شدیم و سر بازان قراول دم در سفارت هم چون بغارت مجلس و خانه ظل السلطان (عمارت فعلی وزارت فرهنگ) رفته و به سر بازان غارتگر دیگر دولتی ملحق شده و مقداری اسباب و دوسیه‌های مجلس را آورده بودند آتاشه نظامی انگلیس متغیر شده آنها را جواب گفته و بیرون کرده بود و مر اسله‌ای بوزارت جنگ نوشته بود که یکدسته سر باز دیگر

که بغارت نیالوده اند بفرستند لذا در سفارت هم مخلایوبی مستحفظ بود خود اعضای سفارت کالا در قلهک بودند و سفارت خانه شهر بکلی خالی بود و فقط آتاشه نظامی همان روز به شهر آمده بود. معلوم شد میرزا علی محمد خان هر چه سعی کرده هیچیک از آقایان میرزا یانس و اردشیر جی را نیافته و عاقبت خود جرأت کرده و به دلالت آبخو فروش زردشتی مقابل سفارت مستقیماً به سفارت انگلیس رفته و تقاضای دیدن یکی از اعضاء را کرده و چون آتاشه نظامی در حمام بود با او گفته اند که کاغذ را بده تا برسانیم ولی او گفته باید خودم مستقیماً بدهم ناچار او را توی حمام برده اند و آتاشه مزبور که مشغول استحمام بوده کاغذ را گرفته و خوانده و گفته حضرات بیایند مانعی نیست. آتاشه نظامی مازور استو کس نام داشت و فارسی خوب میدانست. کمی بعد بقیه همراهان ما که در منزل من مانده بودند و از آن جمله برادرم و امیر حشمت و برادرش و یکی دو نفر دیگر پیاده آمدند و در سفارت بما ملحق شدند. بعد از اندکی چند نفر هم که از آن جمله بود میرزا سید حسن مدیر جبل المتین کلکته و میرزا مرتضی قلیخان نائینی و کیل اصفهان و پدر آقای دکتر طباطبائی و معاضد السلطنه و غیر هم باز به سفارت وارد شدند. فردا صبح باز بتدریج جمعی آمدند تا ۷۰ نفر و بعد بر اثر اعتراض دولت دیگر راه ندادند.

داستان متحصنین طولانی میشود و پس از توقف ۲۵ روز در سفارت، خارج شدند و در باره ۲ نفر از آنها (که یکی هم من بودم) یکسال و نیم و نسبت به سه نفر دیگر یکسال تبعید از ایران مقرر شد.

مرحوم دولت آبادی در کتاب تاریخ خود (البته اشتباهاً و بدون سوء نیتی) نسبت داده که من قبلاً این پناهگاه را تهیه دیده بودم و حتی ارتباطی با انگلیسها داشته و رابط بین آنها و پیدروان تندرو مشروطه بودم حاجت بد ذکر نیست که حرفی از این افسانه

مبنی بر اساس نیست و کاملاً خلاف حقیقت است و من در تمام مدت دوره اول مجلس با احدی از خارجیان آشنا نبوده و ارتباط معمولی هم با کسی از آنان نداشتم همچنین آنچه کسروی نوشته که من خواهان جنک بودم و آدم در خانه این و آن فرستادم و پیغام دادم که بیایند امروز جنک خواهد شد هیچ اساسی ندارد بلکه مطلب عکس آنست و من مانع تندروی مدافعین مشروطیت بودم. حکایت وقایع تاریخی بعد از توپ بستن مجلس و قریب یکسالگی که آنرا استبداد صغیر نامیدند بسیار طولانی است و تا حدی در بعضی کتب ثبت شده و شاید از من آن اندازه مطلوب باشد که بعضی مطالب را در آن قسمت خاصی بیان کنم که خود شخصا شاهد و گاهی تا حدی عامل قسمتی از آن وقایع بوده‌ام و شاید در جائی کاملاً ثبت نشده است چه اساساً بنا و قصد من آن بوده که منحصرأ فقط آنچه را که در نوشته‌های دیگر نیامده و من شاید تنها شخص شاهد زنده‌ای باشم که از آن وقایع و امور اطلاع دارد و حتی نسبت به بعضی امور اصلاً یگانه مطلع بوده‌ام بیان کنم و رنه شرح تمام وقایع آن دوره خود کتابی مبسوط تواند شد و حتی اطلاعات انحصاری منم شاید چند برابر آنچه در این خطابه‌ها گفته میشود باشد لذا فقط به بعضی از آن وقایع باید اشاره اجمالی کنم. این راهم خوبست عرض کنم که من شخصا خود رادارای نقش عمده و سهم مهمی در جریان مشروطیت نمی‌دانم و اسامی اشخاصی را که بعقیده من از همه بیشتر سهم داشته‌اند و در درجه اول مؤثرترین اشخاص در آن امر بوده و قریب ۱۲ نفر بودند در صحبت گذشته در جواب سئوالی عرض کردم. داستانهای عمده استبداد صغیر عبارت است از مقاومت و مبارزات تبریز برضد حکومت شاه قریب ده‌ماه و انقلاب اصفهان و قیام بختیاری‌ها در ذی‌الحجه ۱۳۲۶ و جریان بعدی آن و قیام گیلان در ۱۶ محرم ۱۳۲۷ و اوضاع طهران

و جریان حکومت آن در آن مدت و فعالیت‌های سری مشروطه خواهان در پایتخت و بست نشینی جمعی از محترمین در سفارت عثمانی و تحصن جمعی از علماء و غیر هم در زاویه حضرت عبدالعظیم و فعالیت مشروطه طلبان ایرانی در خارج از ایران مثلاً در استانبول پس از اعلان مشروطیت در عثمانی در اواخر جمادی الاخره ۱۳۲۶ و در نجف و کربلا و در پاریس و لندن و سوئیس و غیره. چنانکه معلوم است تبریز بلافاصله بعد از توپ بستن مجلس قیام مسلحانه کرد و باقوای استبداد جنگید و شرح آن جهادات خود کتابی جداگانه توانستند و در بعضی کتاب‌ها ثبت شده است که اگر چه شاید که کامل نیستند ولی بسیاری از مطالب را شاملند. عاقبت در اواسط ذی القعدة ۱۳۲۶ (و فقط چند روز بعد از ورود من به تبریز که از انگلستان در ماه شوال حرکت کرده و در ۶ ذی قعدة به آنجا رسیدم) با بسته شدن راه تبریز و جلفا که آخرین راه باز بود محاصره شهر از طرف قوای شاه کامل گردید و چهار ماه بیشتر این حالت محاصره دوام یافت و بتدریج عرصه بر اهالی شهر تنگ و زندگی خیلی خیلی سخت شد و کم کم یک دکان نانوائی با بقالی هم یاهر نوع خواربار فروشی باز نماند و کرسنگی و قحطی بسیار شدید و هولناکی روی داد که مردم فقیر در کوچه‌ها می‌مردند و شاید اگر دو سه هفته دیگر یعنی مثلاً تا آخر ماه ربیع الثانی ۱۳۲۷ این حال دوام می‌کرد کشتار عام پیش می‌آمد یا بهر حال نفوس زیادی از قحطی تلف می‌شدند ولی مردم تحمل و مقاومت کردند. در همسایگی خانه ما تاجری مشروطه طلب بود یکروز گفت که در کوچه خودمان دیدم شخص فقیری را که نشسته و یونجه می‌خورد (در آن اوقات غالب مردم یونجه می‌خوردند و آن هم به آسانی و وفور بدست نمی‌آمد) از وی پرسیدم که داداش چه می‌کنی گفت حاجی آقا یونجه می‌خوریم و اگر یونجه هم تمام شد برك

درختها را می‌خوریم و اگر آنهم شد پوست درخت را می‌خوریم و دمار از روزگار محمد علی شاه درمی‌آوریم.

این شهامت و شجاعتها دردی را دوا نمی‌کرد و شهر به آخرین رمق خود رسیده بود که روس و انگلیس موافقت کردند که قشون روس بیاید و راه آزوقه را باز کند و این پس از آن بود که در طهران سفرای دو دولت بشاه اصرار فوق العاده در باز کردن راه‌ها کردند و او وعده کرد و بعد گفت سیم تلگراف خراب است و حکم او به عین الدوله فرمانفرمای قشون محاصره نرسیده و شاید هم خود تعلل کرد پس قونسولهای آنها از تبریز نایب‌های خود را پیش عین الدوله فرستاده و موافقت شاه را برای رساندن آزوقه بشهر باو اعلام کردند و حتی راضی شدند در زمان متار که جنک و مذاکرات صلح که برقرار شود روز بروز اندکی آزوقه رسانده شود و عین الدوله وعده داد ولی نتیجه حاصل نشد. عاقبت در اوایل ربیع الثانی ۱۳۲۷ دولتین موافقت کرده و مصمم شدند قشون روس را برای رفع محاصره به تبریز بفرستند. این مطلب را در طهران بدولت ایران اعلام کردند باین عنوان که از بیم آنکه از شدت گرسنگی مردم تبریز ممکنست باتباع خارجه حمله برده و به آنها صدمه بزنند باین اقدام مصمم شده‌اند ولی بانجمن ایالتی تبریز در ضمن مراسله‌ای از طرف دو قونسول موضوع را خبر دادند تقریباً باین عنوان که چون در صورت دست یافتن قشون دولتی وحشی که تبریز را محاصره کرده‌اند بشهر ممکن است قتل و کشتار نمایند و باتباع خارجه هم صدمه بزنند لذا دولتین را این تصمیم حاصل شده است. عین عبارات در اعلام در تهران و تبریز کاملاً و حرف بحرف در خاطر من نیست و می‌توان در نوشتجات دیگر پیدا کرد ولی مضمون آنها نزدیک بهمین بود که عرض شد. در موقع وصول مراسله

دو قنصل، انجمن ایالتی مرا دعوت بانجمن کردند و در این امر که اعضای انجمن را خیلی مشوش کرده بود مشورت کردند من عضو رسمی انجمن نبودم ولی نظر بخواهش و تقاضای اعضای آن غالباً آنجا حاضر میشدم. و قتیکه مراسله مشترک الامضاء قونسولها را دیدم تاثر فوق العاده ای بمن دست داد و فوراً بدون تردید اظهار کردم که باید بخود شاه متوسل شد که راه ها را باز کند تا قشون خارجی بایران نیاید اعضای انجمن این عقیده را قبول کردند و خواهش کردند تلگراف را من بنویسم و فوراً نوشتم از طرف انجمن و بامضای انجمن و پس از شرح قضیه و درج عین مراسله قونسولها نوشته شد «اینک ما دست توسل بدامن پدر نامه بر بان زدن را بر ممدد خارجیان ترجیح میدهیم» و حاضریم از هر چیز صرف نظر کنیم و استدعا داریم امر بدهید که بهانه خارجیان را بر طرف کنند و راه ها را برای ورود آرزوقه باز کنند. این تلگراف فداکاری خیلی بزرگی بود از طرف مردمی که حاضر شدند حتی غایت و مرامی را که یکسال برای آن جنگیده و قربانی ها داده اند برای احتراز از مداخله خارجی فدا کنند. چون سیم تلگراف طهران تبریز وصل نبود و آنرا بریده به مرکز حکومت عین الدوله در باسمنج نصب کرده بودند و لذا مخابره تلگراف از تلگرافخانه تبریز امکان نداشت ناچار بودند آنرا بحروف لاتینی نوشته و از سیم کمپانی هندو اروپا از تبریز به طهران مخابره کنند این نوع کار را مرحوم معتمدالتجار از اعضای انجمن که تنها کسی بود آشنا بزبان و خط خارجی همیشه به عهد داشت و او فوراً مشغول تبدیل بحروف لاتینی شد که البته دوسه ساعتی طول داشت و من برای ملاقات قونسول جنرال عثمانی که تقاضای دیدن مرا کرده بود بیرون رفتم و ساعتی از شب رفته بانجمن برگشتم باین خیال که تلگراف رفته دیدم اطاقها و حیاط

انجمن بقول معروف گوش تا گوش پر است و مجاهدین آنجا ایستاده‌اند و ستارخان و باقرخان نیز برحسب خواهش انجمن که اطلاع آنها را از کار لازم میدانسته آمده‌اند و این موضوع در آنجا مطرح است بدبختانه یکی از روساء با نفوذ مجاهدین با فرستادن چنین تلگرافی مخالفت کرده و به تندی گفت این نوشته قونسولها و همه این چیزها پلتیک است (یعنی حيله است) و اقدامی نخواهند کرد و این حرف او که بشدت میگفت مانع مخابره تلگراف شد و شخصاً عقیده دارم که اگر تلگراف میرفت شاید راهها فوراً باز میشد و از ورود قشون روس جلوگیری میشد. فردای آنروز من دیگر از منزل بیرون نرفتم تا بعد از ظهر که دیدم از طرف انجمن فرستاده و بعجله مرا دعوت میکنند وقتی که رفتم دیدم انجمنی‌ها خیلی آشفته‌اند و معلوم شد از آنها آنان که صبح به بازار رفته‌اند بعضی از تجار فرنگی و اعضای بانک و غیره را دیده‌اند و آنها با اظهار خوشوقتی و تبریک برای خبر خوش به آقایان گفته‌اند خوب الحمدالله که دیگر راه آزوقه فردا پس فردا باز می‌شود و گفته‌اند که روسها می‌آیند پس هر چند ساعتی که از روز گذشته‌ظن آقایان قویتر و عاقبت نزدیک بظهر برای آنان یقین حاصل شده که این حرف‌ها لاف تو خالی نیست و واقعا قشون خارجی وارد ایران میشود پس مجدداً با من مشورت نموده از من رای خواستند و بنده همان عقیده دیروزی را تکرار کردم اگر چه گفتم می‌ترسم دیر شده باشد پس بهر حال تلگراف را فرستادند و مخبر روزنامه تایه‌س در تهران خبر داده که با وصول تلگراف بدست شاه اشک از چشمان او جاری شده بود. فوراً همان غروبی اعضای انجمن را برای مخابره حضوری به تلگرافخانه خواستند که من هم میان آنها بودم و در طهران در تلگرافخانه دربار تا آنجا که خاطر من مانده اگر اشتباه نکنم سعدالدوله

و کامران میرزا وحشمت الدوله و حاج امام جمعه خوئی بودند که از طرف شاه و بحکم او برای مذاکره تلگرافی آمده بودند و پس از قدری مذاکره چون شب دیر شده بود قرار شد صبح هم آنها و هم ما مجدداً به تلگرافخانه آمده و مذاکره کنیم صبح ما به تلگرافخانه کمپانی رفتیم و تلگرافاتی از شاه و به امضای او و بتوسط انجمن جدا جدا خطاب به روسای اردوهای اطراف تبریز از شمال و جنوب رسید یعنی به رحیم خان چلبیانلو که راه جلفا را گرفته بود و به صمد خان شجاع الدوله که راه طرف مراغه و غیره دست او بود و هم چنین بدیگر آن و بوسیله این تلگرافات به آنها حکم داده شده بود که فوراً راه ما را باز کنند و از انجمن تبریز تقاضا شد هر يك از آن تلگرافهای شاه را توسط سوارانی به سردار مخاطب برسانند و قتیکه این تلگرافها فرستاده شد یا در حال ارسال بود تلفنی از جلفا بانجمن در تلگرافخانه رسید که قشون روس از پل ارس گذشته و ۳۵۰ نفر وارد خاک ایران شدند. برای حاضرین تلگرافخانه تألم فوق التصور دست داد و در جواب تلگرافات طهران انجمن که دست و دلش سرد شده بود نوشت کان الذی خفت ان یکونا انالی الله راجعون و گفتند این خبر که از جلفا رسید دیگر ما را بقدری دگرگون کرد که حال مخابره نداریم و خدا حافظی میکنیم شاه در جواب تلگراف کرده و تسلی داد که این قدر مضطرب نشوید و گفت دو ثلث شب گذشته نخواهید بیدار و مشغول اقدامات و تلگرافات که از این امر جلوگیری شود بوده ام و باز اقدام خواهیم کرد و هکذا قشون روس در ۸ ربیع الثانی وارد تبریز شد.

بعد از این ایام رشته مخابرات بین تبریز و طهران قطع نشد و سیم تلگراف به تبریز وصل شد و در طهران که باصرار دو دولت خارجی بشاه مشروطیت مجدداً اعاده شده بود هیاتی قریب ۲۰ نفر از رجال کم و بیش

مقبول ملت مشغول تهیه قانون انتخابات جدید شدند. چون در غیاب مجلس شورای ملی حق وضع قانون یا تغییر قانون قدیم را نداشتند ناچار مصمم بمراجعه به رای عمومی ملت شدند و خواستند با مشاوره بانجمن های ولایات از رشت و اصفهان و مشهد و ولایات دیگری که انجمن ولایتی دایر شده بود قانون را به تصویب برسانند لکن همه انجمن های ایالات و ولایات بانجمن تبریز وکالت دادند که آن انجمن باطهران مذاکره ودر مواد قانون جدید موافقت کنند و این امر باعث مخابرات حضوری دائمی قریب یکماه از صبح تا شام شد و شاید قریب چندین صد هزار کلمه تلگراف مبادله شد تا قانون انتخابات تهیه و تصویب و بصحده شاه رسید. در این بین اردوی مجاهدین گیلان و اردوی بختیاری از طرف اصفهان رو بسوی تهران حرکت کرد و بواسطه عدم اعتماد بقول شاه عاقبت برغم تقلای شدید روس و انگلیس برای ممانعت آنان و قشون کشی روس و رسیدن آنها تا قزوین اردو های ملیون در ۲۶ جمادی الاخری وارد تهران شدند و شاه در سفارت روس در زرگنده تحصن جست و و ببحکم مجلس عالی از سلطنت خلع شد.

از وقایع انقلاب در اصفهان و گیلان و لارو غیره چون شاهد حاضر نبودم لازم نیست بتفصیل سخنی بگویم و در بعضی کتب و نوشته ها ذکر آن وقایع آمده است.

در مدت استبداد صغیر در تهران هم فعالیت های سری در کار بود و اشخاصی مانند حسینقلی خان نواب و صنیع الدوله و بعضی از علماء تا میتوانستند فعالیت میکردند و حاج شیخ فضل الله را تیر زدند و نیز اسمعیل خان را گویا به تهمت آنکه حامل بمبی بود گرفتار و بدارزدند قصه های خیلی شنیدنی مربوط بهمین وقایع وجود دارد که محض احتراز از تطویل از ذکر

آنها صرف نظر میشود اگر چه بعضی بکرو ناسنیده هستند. قتل خائنانه مرحوم میرزا مصطفی آشتیانی در حضرت عبدالعظیم هم جزو وقایع همین دوره است.

البته در طهران جوش باطنی و بغض و خصومت مردم بدربار و حر کاتی کم و بیش سرآ و علناً در کار بود. قصیده حاج سید نصرالله اخوی در طعن بر مستبدین که البته محرمانه بود شنیدنی بود که یکی از ابیات آن این بود:

نگون باد تختی که تاج و نگینش محمد علی شاه قاجار دارد

از آثار جنبش علنی تحصن عده‌ای از محترمین بود در سفارت عثمانی که مدتی در آنجا ماندند ولی نتیجه‌ای نداد و دولتیان در ضمن اقداماتشان بر ضد متحصنین مقداری ماره به باغ سفارت انداختند.

فر دای روز تحصن محمد علی شاه در زر گنده در سفارت روس تحت حمایت روس و انگلیس که بواسطه موافقت قبلی بین دولتین او را هر دو سفارت تحصن داده بودند و بهمین جهت در میان سفارت روس بالای عمارت محل اقامت او هر دو بیرق انگلیس و روس افراشته شد. ملیون مجلسی عالی مرکب از علمای بزرگ و اعیان و رجال و بزرگان مملکت و تجار و آنچه از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی که دسترسی به آنها داشتند تشکیل شده و رسماً محمد علی شاه را از سلطنت خلع و پسرش احمد را بجای وی بسلطنت تعیین کرده و عضدالملک رئیس قاجاریه را به نیابت سلطنت گزیدند و هیاتی تعیین کردند که پیش محمد علی شاه رفته و این موضوع را رسماً با او ابلاغ کنند.

این هیأت پس از اخبار به سفارتین به زر گنده رفتند لکن محمد علی شاه

بعنوان اینکه همان وقت که تحصن اختیار کرده است عفا کرده و دیگر اعلام خلع لازم نیست از پذیرفتن هیئات امتناع کرد و مطلب توسط نمایندگان سفارتین با او به پیغام مذاکره شد و او بجداشدن از احمد میرزا به واسطه محبت مفرط او تن در نمود و پیشنهاد کرد که یا او را بسلطنت پذیرفته و با او بدهند که با خود بخارج برود و هر وقت که بالغ شد بر گرداند و یا آنکه اگر این کار ممکن نیست پسر دیگرش محمد حسن میرزا را بسلطنت بردارند سفر ابلاغ پیغام اولی را به هیئات ملی اصلاً قبول نکردند که معنی نداشت پادشاهی را در خارجه تربیت کنند و حاضر شدند شق دوم را که نصب پسر کوچکتر بشاهی باشد با هیئت معبوثه مذاکره کنند لکن با فاصله محمد علی پشیمان شد و به سفراء گفت که حاضر است احمد میرزا را بدهد البته جدا شدن پدر و مادر از پسر برای آنها بسیار سخت بود و احمد شاه حتی بعد از آنکه بشهر آمده و جلوس کرد آرام نداشت و میخواست در برود و فعلاً هم گویا چنانکه شنیده شد یک روز سوار الاغی شده راه افتاد که پیش پدر و مادر برود و مراقبین او مطلع شده او را بر گردانند و بعد هم محرمانه کاغذ به پدرش می فرستاد و تکلیف میخواست و پدرش نیز از سفارت جواب می فرستاد البته بوسایل محرمانه و من یک مکتوب محمد علی شاد را دیدم که گرفته بودند و آوردند و شروع میشد بعبارت «قربان روی تو احمد» و ختم شده بود بعبارت «قربان شکل تو احمد» و متضمن آن بود که تسلیت میداد و نوشته بود تو جواب کاغذت راهی خواهی در صورتیکه آن کاغذ بمن نرسیده است.

این راهم باید بگویم که آن جوان تربیت خوب شد و پادشاه خوبی بود که بعد از عباس میرزا بهترین سلاطین قاجاریه اش توان شمرد.

مجلس عالی پس از خلع شاه و نصب شاه جدید برای گردانیدن او در

مملکت تا انتخاب مجلس شورای ملی تازه نظر بدانکه مجلس عالی از اعضای خیلی زیاد مرکب شده بود کمیسیون نوبی با اسم کمیسیون عالی برقرار کرد که هر روز می نشستند و بکارها رسیدگی میکردند و تصمیماتی اتخاذ مینمودند هیئات وزرائی هم تعیین شد که سپهدار تنکابنی وزیر جنگ و حاج علیقلی خان بختیاری سردار اسعدوریر داخله و سردار منصور وزیر پست و شاهزاده فرمانفرما وزیر عدلیه آن بود کمی بعد چون کمیسیون عالی نیز هیأت بزرگ و مشتمل بر عده زیادی از اعضاء بود .. در آخر ماه رجب هیئات کوچکتری مرکب از ۲۰ نفر دارای قوه اجرائیه و شبیه به دیرکتوار انقلاب فرانسه انتخاب شد که همان چند نفر وزیر و سران مجاهدین و مرحوم مستشار الدوله و وثوق الدوله و حسینقلی خان نواب و من هم که در ۳۰ رجب وارد طهران شده بودم عضو آن بودیم که موسوم شده به «هیئات مدیره موقتی» این هیأت مشغول اقدامات متعددی شد که مهمترین آن ترتیب اخراج محمدعلی شاه بود از ایران و برای این منظور هیأتی مرکب از چهار پنج نفر معین کرد که بامذاکره با دوفسارت خارجی امور مربوطه بشاه مخلوع را تصفیه کنند این امور عبارت بود از گرفتن جواهرات سلطنتی از او که با خود برده بود و گرفتن املاک شخصی او برای دولت در مقابل قبول تادیه قروض او به بانکها و اشخاص و تعیین مستمری جهت او برای زندگانی در خارجه و بعضی امور دیگر. این هیأت که مرکب بود از مرحوم مستشار الدوله و وثوق الدوله و نواب و اینجناب و گاهی هم مرحوم صدیق حضرت چندین بار بسفارت روس درزرز گنده رفته و با حضور سفیر انگلیس سر جورج بار کلی و نایب او و شارژدا فرانس و سابلین و معاون او مواد قراردادی را که پروتوکول خوانده شد و در کتاب آبی و بعضی کتب دیگر چاپ شده مذاکره و مباحثه نموده بپایان رسانیدند و امضاء شد.

در اثنای مباحثات گاهی مجادلات سخت پیش آمد و روزی بارانوفسکی نایب سفارت روس گفت هر چه دلتان میخواید بنویسید ما قزاق داریم یعنی نوشته و قرارداد حکمی ندارد و نیز وقتی که اسم محمدعلی میرزا پیش می آمد روسها او را اعلیحضرت محمدعلی شاه مینوشتند در مقابل اعتراض سفیر انگلیس که او دیگر چون شاه نیست نباید باین عنوان نوشته شود نماینده روس اصرار کرده و گفت دولت من این عنوان و لقب را برای او محفوظ داشته است و چون موضوع مشاجره فقط لفظی بود سفیر انگلیس اصراری در رد مدعای روس نکرد.

هیأت مدیره بواسطه تنگدستی در دستگاه دولت حکم کرد از عده ای از مستبدین با ثروت جریمه ای نقدی برای بودجه دولت گرفته شود و گرفته شد و این پولها پیش و کیل الرعایای همدانی جمع میشد و بحکم دستور هیأت مدیره خرج میشد و از آن جمله شاهزاده ظل السلطان که بشنیدن خبر خلع محمدعلی بعجله از اروپا راه طهران پیش گرفت و باخطار نمایندگان انگلستان و روس که در وین خود را باورسانیده و دستور دولتهای خود او را اکیدا از رفتن بایران منع کردند اعتنا نکرده بمجرد پیاده شدن در انزلی گرفتار شد و مجاهدین گیلان او را محبوس نمودند و باوجود سعی انگلیسیها در استخلاص او مجاهدین بسرای آنکه اجازه آزادی و عودت با اروپا باو بدهند او را مجبور پرداختن سیصد هزار تومان بهمان صندوق جرائم طهران نمودند.

یکی از کارهای عبرت آمیز هم که در زمان حکومت هیأت مدیره وقوع یافت اخراج معلم روسی احمدشاه بود از شغل خود و توضیح آنکه محمدعلی شاه يك معلم روسی باسم اسمیرنوف که نظامی روسی بود برای

تعلیم روسی به پسرش استخدام کرده بود که در واقع نسخه ثانی شاپشال
 میشد. بدستور هیأت مدیره آقای حکیم الملک که خوشبختانه حیات دارد
 مامور اصلاح دربار شد و ایشان در ضمن اصلاحات مهم معلم روسی را هم
 جواب گفت و همچنین بخدمت سه نفر طبیب دربار هم که یکی روسی و
 یکی انگلیسی و دیگری فرانسوی بود خاتمه داده شد (که آنهم داستانی
 دارد) روسها از عزل معلم روسی فوق العاده برآشفتند و بنای دوندگی و تقلا
 گذاشتند و حتی نماینده سیاسی روس اصرار کرد که به آن معلم اجازه بدهند
 لااقل هفته ای یک ساعت بشاه جوان درسی بدهد و در مقابل وعده میدادند
 که نصف قشون روس را از قزوین برگردانند مرحوم نواب گفت عجب حالاما
 فهمیدیم که این معلم بقدر نصف اردوی روس وزن و اهمیت و اثر دارد و ما
 چطور میتوانیم نصف قشون روس را از قزوین برداشته در دربار درباغ گلستان
 جا بدهیم. بر اثر این رد تقاضای بقای معلم بانک استقراضی روس رجال موثر
 مملکت را با مطالبه قروض آنها به بانک در یک روز بمباران کرد و در یک
 روز به هر یک از نایب السلطنه و سپه دار و سردار منصور و دیگران مراسله ای فرستاده
 تصفیه دیون آنها را که مثلاً تا صبح آنروز فلان قدر تومان و قران و دینار بود
 بفوریت تقاضا کرد و معلوم شد هشتصد هزار تومان و کسری از سپه دار و ۳۵۰ هزار
 تومان و کسری از سردار منصور و فلان مبلغ از فلان و بمان طلبکارانند از این مطالبه
 که چون صاعقه آسمانی بر سر مدیران مملکت افتاد و وحشت و اضطراب عجیبی
 دامنگیر آنها شد که وقتیکه من آنروز به قصر گلستان که مقر هیأت مدیره بود
 وارد شدم مرحوم سردار اسعد فریاد کرده و بمن گفت بیائید به بینید چه
 داستانی پیش آمده است ولی این هول و هراس هائیتیجه نداد و معلم روسی
 مرخص شد.

این قروض مردم به بانک روس داستان غریب و بسیار عبرت انگیزی دارد و توضیح آنکه روسها پس از تاسیس بانک استقرای روس در ایران که ذکرش گذشت و شعبه‌ای از وزارت مالیه روس بود و ۳۰ میلیون روبل سرمایه داشت اعتبار سیاسی دائر کردند و به بزرگان و اعیان و ارباب نفوذ در مملکت و دربار قرض‌های هنگفت بدون محل و بی تناسب با اعتبار دارائی آنها داده و بدین طریق افسار آنها را در دست گرفته و مطیع مطلق خود می‌کردند و بواسطه این زنجیر بند که خیلی بهتر و موثرتر از بذل و رشوه غیر قابل استرداد بود مدیونین مجبور بودند دائماً به میل و تقاضای روسها کار بکنند و نفسی برخلاف آنها نمی‌توانستند بکشند و هر وقت حرکتی برخلاف میل آنها می‌کردند فوراً طلب بانک را مطالبه مینمودند. بوسیله دادن این قروض سیاسی بمردم متنفذین را در تار عنکبوت خود پیچیده بودند و از ۳۰ میلیون روبل سرمایه بانک تا سال ۱۳۲۳ قمری ۱۶ میلیون روبل در شهر طهران و ۱۰ میلیون روبل در ولایات فرورفته بود و در صندوقهای بانک فقط ۳ میلیون بیشتر مانده بود که بنا بر آنچه از اشخاص مربوط با خبر خود آنها شنیدم در ماه فوریه ۱۹۰۵ مسیحی بموجب حکمی از امپراطور (اوکاز) این اعتبار سیاسی بسته شد و دیگر چیزی بکسی بدون اعتبار و محل نمیدادند.

پس از فتح طهران از طرف مجاهدین انتخابات برای مجلس شورای ملی (مجلس دوم) شروع شد و مجلس در ۳ ذی القعدة ۱۳۲۷ از طرف نایب السلطنه با حضور احمد شاه افتتاح شد و موقع آن رسیده که ماهم قصه را کوتاه کنیم که از شرح داستان دوره اول مشروطیت فارغ شدیم.

چنانکه عرض کردم من در این یکی دو هفته یادداشت‌هایی برای صحبت و مر بوطی همان تاریخ مشروطیت باختصار کردم که هنوز مقدار معتدبیهی و متفرقه

از آنها ناگفته ماند ولی میترسم آقایان خیلی خسته شدند و نباید اظهار علاقه و شوق آقایان بشنیدن این مطالب و بیانات من مرا به تصدیع بیش از حد جایز تشویق کند و امید است بشرط بقای زندگی موقع دیگری فرصت پیش آید و بقیه مطالب شنیدنی گفته آید. چون اولین بار است که پس از ۵۲ سال بنده از این مقوله یعنی سرگذشت ایام انقلاب سخن میگویم روا نیست که درخاتمه سخن از آنها که جان خود را در راه تحصیل آزادی سیاسی ملت ما دادند یادی نکنیم و اگر چه نمی توانم از همه اسم ببرم ولی می خواهم بارواح پاک چند نفری که با خود من یار و همقدم بودند درود بفرستم نخست نام حاج میرزا ابراهیم آقای تبریزی را که از پاک ترین مردان انقلاب بود و در همه دوره مجلس اول نزدیکترین اشخاص بمن بود و در پارک امین الدوله شهید شد و بعد میرزا جهانگیر خان شیرازی که فرشته آزادی بود و مرحوم آقا سید جمال الدین و ملک المتکلمین را باید ببرم و همچنین شریفزاده و باسکرویل آمریکائی و البته جز از اینها صدها جانبازان در تبریز و طهران و گیلان و سایر ولایات بودند که کاش روزی لوحه ای مشتمل بر نامهای همه آنها در صحن بهارستان نصب شود .

چنانکه قبل از این شاید بتکرار عرض کردم باز برای مرتبه اخیر می خواهم بگویم که اولاً بیانات من مطلقاً از ابتدا تا انتها منحصر ا محدود و مقصور به مشاهدات شخصی و عینی خودم بوده نه حدس یا فلسفه بافی یا سموعات (مگر در یکی دو مورد بان کر راوی) و ثانیاً اقصی درجه سعی کرده ام که آنچه میگویم بی کم و بیش عین حقیقت باشد و در این باب به نهایت حد امکان بشری کوشیده ام و چنانکه درخاتمه خطابه های خودم در آمریکا به طلاب و اساتید گفتم که من مانند کسی که در محکمه ادای شهادت میکند و برطبق

مقرر میگوید و قسم میخورد میتوانم قسم بخورم که صدق و حقیقت و تمام حقیقت را گفته و هیچ چیزی برخلاف حقیقت نگفته‌ام و هم عقیده و میل و هووی و تعلقات شخصی و ملی و دینی و تاثرات و حب و بغض شخصی خود را بقدر خردلی در اظهارات خود دخالت نداده و نمیدهم و یکبار در مقام مبالغه درین باب گفتم من کاهلا مثل کسی هستم که از کره مریخ بزمین افتاده باشد.

در جلسه گذشته به بعضی سؤالات جواب دادم و چون نه سؤالات و نه جوابهای آنها به تحریر نیامده بود میترسم آنچه از آنها نقل شفاهی یا کتبی درج‌رأید شده کاملاً مطابق مقصود نباشد و اگر آن سؤال کنندگان یا کسانی دیگر بعداً سؤالی خاطرشان آمده باشد و میل داشته باشند سؤالات را کتباً برای من بفرستند ممکنست جواب کامل تهیه کنم و در یکی از جراید یا مجلات محض اتمام فایده نشر شود.

ذیل

« آنچه از بیانات آقای تقی زاده در ضمن خطابه سوم خودشان در باشگاه پسرگان در دوشنبه ۱۳ بهمن گفته شد در روزنامه اطلاعات بتدریج از روی یادداشتهای نوشته ایشان درج شد ولی آروز بواسطه ضیق مجال و تمام شدن وقت مقداری از تتمه یادداشتهای باقی و ناگفته ماند که ایشان ختم کلام کردند مسوده آن یادداشتهای که قصد داشتند بگویند در دست ایشان ماند و شاید محتاج به نیم ساعت دیگر صحبت و نطق بود که فرصت نشد. مخبر اطلاعات از ایشان تمنا و تقاضا کرد که آن تتمه را نیز و لو آنکه در محضر مستمعین آروز بیان نشد و تکمیل خطابه ممکن نگردید بدهند محض اتمام مطلب و تکمیل سخن در دنباله بیانات شفاهی که نشر شده در روزنامه درج شود و ایشان مضایقه نموده و دادند. اینک عین یادداشتهای در ذیل بنظر خوانندگان میرسد. »

صحبت ما امروز تمام شد و من چیزی دیگر ندارم که برشته تحریر کشیده باشم فقط بعضی نکته های متفرقه از یادداشتهای من باقی ماند که برخی از آنها شاید شنیدنی و گاهی بکراست و آنها را در یک ورقه قید کردم که اگر فرصتی بشود بدون ترتیب بیان کنم که حتی الامکان فوت نشود اگر چه مطالب مهم هم خیلی بیش از آنست که بشود بسرعت گفت و گذشت معدداک چند فقره از این فرصت استفاده نموده عرض میکنم برای اینکه جهت تکمیل مطالب بیک خطابه چهارمی حاجت نباشد.

۱ - در ایام استبداد صغیر که مشروطه خواهان پراکنده در نقاط ممالک خارجه فعالیت زیادی برای استرداد مشروطیت و برضد محمد علی شاه داشتند بشاه ضرر این کار را خصوصاً برای ایجاد اشکال در گرفتن قرض در خارجه خاطر نشان کرده و گفتند خوبست شما هم اقدامی برای تبلیغات در اروپا بکنید پس وی میرزا محمودخان علاءالملک را که سابقاً در پترسبورگ و استانبول سفیر بود برگزید و فرستاد که در ممالک خارجه گردش نموده و برای شاه تبلیغ کند وی ابتدا به مسکو رسید و به قونسول افتخاری ایران در آنجا (میرزا نعمت الله اصفهانی) گفت بعضی مدیران یا مخبرین جراید روسی را دعوت کند تا پیش او بیایند و وقتی آمدند به نماینده روزنامه روسکی اسلو که تاحدی آزادی طلب بود و مقالاتی برضد توپ بستن مجلس و کشتن بیشران آزادی طلبان نوشته بود گفت آخر جانم شما که به ملک المتکلمین دلسوزی کرده و بر اعدام او تأسف می کنید، می دانید که او چگونه آدمی بود . گفت نه خیر گفت پس همین قدر میگویم که پس از مرگ او پنجاه طاقه شال کشمیری از خانهاش در آمد آن روزنامه نویس منظور او را نفهمید و گفت خوب آدم بسته بدارائی خود میرائی دارد این چه عیبی دارد گفت نه جانم اینها که از راه مشروع تحصیل نشده بود آن شخص گفت خوب آقا آنرا از کجا کسی میتواند بداند و چطور میتوان ادعا کرد که نامشروع بوده است آن عالیجناب وقتیکه پس از مسکو به پترسبورگ رفت در آنجا بوزیر خارجه روس ایزورلسکی و به سفیر کبیر انگلیس در آنجا بیاناتی کرده که در گزارش سفیر انگلیس بلندن ثبت و در کتاب آبی انگلیس درج است و در ضمن استدلالات مختلف خود بسفیر انگلیس گفت شما ها چرا از مشروطیت در ایران طرفداری میکنید در صورتیکه ایران خیلی عقب تر از

هند است و شما بهندوستان مشروطیت نمیدهید.

۲ - شنیده شد که پس از خلع محمد علی شاه روسها سه نفر از رجال ایران را که دو نفر آنها از شاهزادگان و یکی از علماء بود بفرمان امپراطور به تبعیت روس قبول کردند که تجاوز فاحشی بایران بود.

۳ - در موقعیکه از طرف هیئت مدیره موقتی با نمایندگان روس و انگلیس مشغول مذاکره برای ترتیب قراردادی جهت تصفیه امور مربوط به محمد علی شاه بودیم روزی سابلین شارژ دافروس که بتازگی از آفریقای شمالی به طهران آمده بود حکایت کرد که در مراکش مردم آنجا تصنیفها و آوازهایی در مدح ستارخان و عمال او می خواندند این حکایت دلیل عجیبی است بر ارتباط معنوی همه مسلمانان در عالم از شرق اقصی تا مغرب اقصی

۴ - در همان زمان هیئت مدیره موقتی که دربار را تحویل گرفته و تفتیش کردند در خزانه يك صندوق کوچکی پیدا شد که در جوف آن پنجاه هزار اشرفی طلا بود و گمان میرود که با وجود نهایت احتیاج محمد علی شاه به پول اوضاع بقدری نامرتب بوده که از وجود این صندوق غفلت حاصل شده بوده است .

۵ - پس از ورود قشون روس به تبریز بعنوان باز کردن راهها برای ورود آرزو که کم کم متعرض بعضی از آزادیخواهان شدند و از آن جمله حاج شیخ علی اصغر را که از اعضای انجمن تبریز بود بعنوان اینکه اصلش از قفقازیه است گرفتند و بروسه فرستادند و چندی بعد بواسطه بعضی شایعات و مخصوصاً تلگراف فرزند مستشار الدوله از طهران که نوشته بود دولت و مخصوصاً سعد الدوله در فرستادن علاء الدوله بحکومت آذربایجان اصرار دارد و

مقاومت تبریزیها در این باب منجر به گرفتاری ستارخان و باقر خان و نقی‌زاده از طرف روسها تواند شد ستارخان و باقر خان و جمعی از مجاهدین در جنرال قونسولگری عثمانی تحصن اختیار کردند ولی من‌باین تلگراف نگرانی بخش ترتیب اثر ندادم لکن رویتر در تلگراف خود اسم‌مراهم جزو متحصنین داده بود و از این جهت در همه کتب و حتی در کتاب انقلاب ایران ادوارد براون خبر تحصن من‌هم‌درج شده و لازم است در موقعی این افسانه تکذیب‌شود که بغلط در تاریخ نماند.

۶ - وقتی که ما در سفارت انگلیس متحصن بودیم دربار و مخصوصاً امیر بهادرچنک، مرحوم حشمت‌الدوله را بسفارت فرستادند که بامن گفتگو کرده بلکه مرا به باغ شاه ببرد و وعده همه گونه‌مراعات و سلامت میداد واضح است که من قبول نکردم و پس از کشته شدن میرزا جهانگیر خان و ملک‌المتکلمین در باغ شاه اعتمادی باقوال آنهانی توانستم داشته باشم و عجب آنست که مکتوبی از مرحوم مستشارالدوله که خود در آنجا زیر زنجیر بود خطاب بمن گرفته و آورده بود که البته اجباری بود در آن مکتوب آن مرحوم نوشته بود که اگر چه کسی که خود محبوس است نمیتواند بدیگری اطمینان سلامت بدهد ولی من مطمئن شده‌ام که جناب امیر بهادر با شما خوب رفتار خواهد کرد.

حشمت‌الدوله می‌گفت که امیر بهادر قول شرف داده است! برای ذکر خیر آن مرحوم (یعنی حشمت‌الدوله) خوبست گفته شود که اگر وی روز واقعه یعنی توپ‌بستن مجلس در دربار نبود مرحومین به‌بهانی و طباطبائی و حاج امام جمعه خوئی جان بسلامت در نمی‌بردند چه وقتیکه آن هارا قزاق‌ها به باغ شاه رسانیدند قزاق‌های داخل در باغ یکباره با غداره و

شوشکه به آنها حمله برده و آنها را زدند بطوریکه ممکن بود بکشند آنگاه حشمت الدوله از داخل باغ بیرون آمده و به آنجا رسیده مانع شدو حتی آنچه سعی کرد امام جمعه را نجات بدهد قزاقها دست بردار نبودند پس او خود را بروی امام جمعه انداخت و باو چسبید که نزنند.

۷- البته آقایانی که کتاب آبی انگلیس یا ترجمه فارسی آن را خوانده اند و قسمتهای راجع بقریب یکماه بعد از توب بستن را در آن ملاحظه نموده اند دیده اند که بلافاصله بعد از روز تخریب مجلس وقتیکه شاه از تحصن جمعی از مشروطه و پرهان در سفارت انگلیس مطلع شد (آنروز از صبح تا ظهر در سفارت باز بود و قریب هفتاد نفر وارد شده بودند و ظهیری بر حسب ایراد دولت درها را بستند و دیگر کسی را راه ندادند) بسیار متغیر شده و تلگرافی به پادشاه انگلیس فرستاده و از شارژ دافر انگلیس شکایت کرد که اشرار را بسفارت راه داده است و نیز اطراف سفارت را با قزاق محاصره و مراقبت کردند که کسی نتواند آنجا برود. پادشاه انگلیس جواب تندی داده و در آن اظهارات شاه را مستقیماً برخلاف حقیقت خواند که توهین صریحی به محمد علی شاه بود عین تلگرافات در کتاب آبی مندرج است. مراقبت به سفارت از طرف مامورین دولت بی اندازه موجب آزر دگی انگلیس ها شد و عاقبت منتهی بیک اولتیماتوم بی مدت شد که در آن تقاضای عذرخواهی وزیر امور خارجه و وزیر دربار با لباس رسمی از سفارت انگلیس کردند و شاه مجبور بقبول آن شده و وزرای مزبور بسفارت رفته و عذرخواهی کردند. در پایان تحصن متحصنین شاه تامینی برای جان و مال آنها داد بجزده نفر که شش نفر از آنها را تبعید بخارجه کرد و چهار نفر را که یکی هم خلخالی و یکی برادرمن و دیگر امیر حشمت بود با برادرش تبعید به ولایت خودشان نمود و برای تبعیدیهای بخارجه

بابت مخارج مسافرت پانصد تومان وعده داد که عاقبت پس از چانه زدن سفارت انگلیس به نهد تومان مقرر شد و چون من از قبول چیزی از آن مبلغ امتناع کردم آنرا بین چند نفر دیگر تقسیم کردند .

۸ - در زمان مجلس اول ایرانیان مقیم قفقازیه و مخصوصا باکو و تفلیس جوش و خروش فوق العاده ای برای مشروطیت ایران داشتند و گرجیها و ارمنیها هم همدردی داشته و عده ای فدائیان از آنها بکمک مجاهدین تبریز و ستارخان رفتند و بعضی در جنگهای انقلاب در آنجا کشته شدند . آرامنه هم در طهران کمکهائی به مشروطه طلبان کردند و بطور کلی در ایران ایرانیان غیر مسلم غالباً حامی و هو خواه مشروطیت بودند و البته آنرا موجب تخفیف بعضی زحمات و صدمات متعصبین به آنها میدانستند پس از تخریب مجلس در ورود تبعیدیها و از جمله من به باکو اینجانب دوندگیها و تقلاهای برای جمع اسلحه و پول از متمولین باکو برای تبریز کردم و نتیجه کمی داد (یکی از میلیونرهای نفت آنجا منقضی مختاروف ۸۰۰ ماوزر وعده کرد ولی از وصول آنها به تبریز خبر صحیحی ندارم).

ایرانیان مقیم مملکت عثمانی هم خیلی هیجان و فعالیت داشتند و در استانبول انجمن سعادت خیلی کار کرد و واسطه مخابرات بین تبریز و نجف و اصفهان ورشت و غیره بود. در واقع برای اعاده مشروطیت ایرانیان در همه نقاط خارجه از طربزون و از میر و تفلیس و مصر و هندوستان و پاریس و لندن آنچه از دستشان بر می آمد میکردند . در پاریس بسیاری از سران مشروطه خواهان جمع بودند ، مانند مرحوم دهخدا و معز السلطان رشتی و برادرش میرزا کریم خان و مرحوم حسین آقا (بعدها پرویز) و دیگران در سویس باز معاضد السلطنه و دهخدا که روزنامه صور اسرافیل را در شهر ایوردون منتشر نهودند.

اینجانب از فعالیتهای پاریس و لندن اطلاع مستقیم بیشتری دارم و

مخصوصاً در لندن و قتیکه با مرحوم حاج میرزا آقا فرشی در اواخر شعبان ۱۳۲۶ از پاریس بدانجا رفتیم و مرحوم معاضد السلطنه نیز آنجا بود بکمک مرحوم ادوارد براون که بزرگترین پشتیبان مشروطیت ایران در اروپا بود اقداماتی بعمل آمد که شرح آن مفصل است. قبل از ورود ما روزنامه تایمس چنانکه رسم و شیوه دائمی آن جریده و نظایر آن بود بعد از تخریب مجلس شورای ملی ایران مقاله‌ای در مذمت مجلس و مشروطه طلبان بر طبق ابن‌الوقتی مطرد خود نوشته بود معاضد السلطنه و من بر اهنمائی و همراهی ادوارد براون روزی با تعیین وقت با اداره آن روزنامه رفته و صاحب روزنامه را ملاقات کردیم و سخن گفتیم و از تحریکات روسها در ایران برای بر انداختن مشروطیت ویاری و همراهی آنها با مستبدین با وجود عهدنامه که با انگلیس داشتند و تعهد عدم مداخله در مقابل همدیگر نسبت با مورد داخلی ایران حصر زدیم صاحب و مدیر تایمس پرسید آیا دلیلی برای این اظهارات دارید خوشبختانه من اسنادی داشتم و از آن جمله عکس تلگرافی را که شجاع نظام از تبریز به محمد علی شاه کرده و تقاضا کرده بود بقونسولگری روس در تبریز از طرف سفارتشان دستور داده شود که بیست هزار فشنگ ماوزر بقشون دولتی بدهند و در تلگراف دیگر وصول آنها اطلاع داده شده بود و علاوه بر این قریب هفت فقره اسناد دیگر ارائه دادیم و بعد بیاننامه‌ای مبنی بر مطالب خود به آن روزنامه دادیم با مضای خودمان که روز بعد بعنوان «مانیفست» و کلاهی ایران در روزنامه خود نشر کرده و یک مقاله اساسی هم تاحدی در تائید ما نوشت.

اتفاقاً در آنوقت دبیر امور خارجی روزنامه شخصی بالنسبه آزادی خواه بود موسوم به ابراهام. چندی بعد او بر خصی رفت و یکی دیگر که بسیار دشمن آزادی مشرق زمین و متمایل بر روس بود بجای او آمد و چون ما درجراید

ومحافل فعالیت داشتیم بناگهان مقاله‌ای برضد ما در تایمس نوشته شد که اظهارات ما را افسانه پری‌ها نامید و طرفداری از روس می‌کرد و سبب عمده آن این بود که روزی در اطاق یکی از کمیسیونهای مجلس عامه انگلیس هیأتی (شاید چهل پنج نفر از اعضای پارلمان از هر دو مجلس) جمع شدند که بیانات ما را بشنوند و مرحوم معاضد السلطنه و من در آنجا حاضر شدیم و خطابه‌ای خواندیم که در آن شکایات خودمان را بیان کردیم و آن خطابه به شکل خصوصی طبع و در بین اعضای پارلمان تقسیم شد.

در پایان جلسه يك کمیسیونی از اعضای مجلسین انتخاب شد با اسم کمیسیون ایران (پرشیا کمیٹی) که مادونفر راهم عضو آن قرار دادند و چون در آن خطابه از مداخلات روس با نام و نشان مشتمل بر ۹ فقره سخن رفته بود دستگاه کهنه پرستی و محافل مربوط به آن به غیظ آمده بود و منتهی به حمله روزنامه تایمس شده بود و چون در آن روزنامه گفته شده بود که «جمعی از اعضای پارلمان خودمان هم فریب این پناهندگان یا فراریان ایرانی را خورده و اظهارات آنان را باور کرده اند آن کمیسیون چند نفر را برگزید که جوابی دندان شکن به تایمس بنویسند و بکمک اینجانب نوشتند مرحوم براون هم شرحی جداگانه و خیلی مدلل نوشت که هر دو را تایمس چاپ کرد و باز در رد آنها مقاله نوشت. دنباله این دوندگی مداومت یافت و ما در مجلس عظیمی که از طرف انجمن آسیای مرکزی با حضور عده زیادی از رجال مهم و اعضای مجلس انگلیس و از باب جرأت تشکیل شد سخن گفتیم. این مجلس تحت ریاست لاردر و نالدشی منعقد شد. مفسدین برضد مقصود ما بعضی مخالفین را تحریک نموده و به آنجا جهت اخلال فرستاده بودند که فعالترین آنها همان دبیر

سیاسی معاند تایمس بود که داوید فریزر نامداشت (و بعد مخبر تایمس در طهران شد و در موقع فتح تهران از طرف مجاهدین در طهران بود و آنچه توانست بر ضد انقلابیون و طرفداری از شاه و روسها تلگرافات و مقالات فرستاد) مشارالیه پس از ختم خطابه من در موقع سئوالات بلند شد و گفت این حرفها که از مشروطه خواهی ایرانیان گفته شد اساسی ندارد و من خودم در طهران بودم و وقتی که مجلس شورای ملی اقدام بتأسیس بانک ملی کرد و همه گونه مساعی و تبلیغات در باب جمع پول برای بانک کرد کسی کمکی نکرد بجز خورده پهاها و اصناف و غیره که جمعاً صد هزار تومان بیشتر حاصل نشد من در جواب گفتم بیان این آقا به خیر ما بود زیرا که اولاً اگر در مملکتی اعیان و اشراف طالب اصلاحات و آزادی باشند و توده مردم نسبت به آن بی قید باشند برای آن مملکت نجاتی نیست ولی بالعکس اگر عامه ملت و خورده پاشور اصلاح و آزادی داشته و طبقه اشراف پوسیده مخالف آن باشند آن ملک بساحل نجات میرسید و ثانیاً حساب ایشان صحیح نیست چه نه تنها صد نفر از بزرگان و رجال در طهران هر یک پنج هزار تومان امضا کردند که نیم میلیون تومان میشود و نه تنها یک میلیون تومان از تبریز وعده کردند من فقط دو نفر را نشان میدهم که آن صد هزار تومان رقم ایشان را به تنهایی دادند و آن ظل السلطان بود که هفتاد هزار تومان و مشیرالدوله که سی هزار تومان تعهد کردند مشارالیه باز گفت که آیا این پولها نقد بود مرحوم براون بمن مجال جواب نداده گفت آیا پولهایی که بانکهای شما در انگلیس دارند تقداست؟ پس رئیس جلسه مداخله کرده و آن معاند را از دنبال کردن اعتراضات خود منع کرد و بعضی از مهم ترین و کلای انگلیس آن شخص را رد کرده و ملامت نمودند . چندی بعد من بر اثر تلگرافی که از آذربایجان بمن رسید و دعوت به تبریز

کردند عازم حرکت شدم ولی قبل از حرکت باز مجلسی در کیمبریج تشکیل شد که اعلانیهای دعوت برای آن که بدیوارها چسبانده شد يك سطر جلی بفارسی در بالا داشت که چاپ شده بود «زنده باد مشروطه ایران» در آن مجلس من خطاب به ای در بیان مقاصد خودمان ایراد کردم .

یکی از نکات قابل توجه برای اهل فهم و عمق هم آنست که از اوائل دوره مشروطیت باین طرف و مخصوصاً بعد از جنگ اول جهانی بخطا بین نویسندگان و گویندگان سیاست باف ایران بدرجه افراطی و مبالغه آمیز مرسوم شده که تمام وقایع و جریانات مملکت ایران را بتأثیرات فعالیت‌های نهانی خارجی‌ها اسناد داده و در کسلیه آنچه واقع شده انگشت آنها را می‌بینند و آنها را مسؤل همه ناکامی‌هایها و بی‌سامانی امور میدانند .

افراط در این عقیده و تصورات گاهی بدرجات فوق‌التصور و حتی بحدود جنون شدید و هذیان هم رسیده و یقین دارم همه آقایان شواهد این عارضه را بارها و بلکه هزار بار دیده‌اند که از هر حد معقول بلکه غیر معقول هم تجاوز کرده‌است و درد آنجا است که این مرض منحصر بموارد استثنائی نیست بلکه در بعضی ادوار شدت آن منکرین آن یعنی دارندگان عقل سلیم استثنائی و نادر بوده‌اند مانند مرحوم دکتر مهدی ملکزاده .

این وهم البته موجب ضرر کلی هم بمملکت بوده‌است باجمال باید بگویم که من حتی بحد کمتری هم معتقد باین اوهام نیستم و درعکس و نقیض آن عقاید افراط دارم و برخلاف عقیده جبری بعضی از آن مسحورین من به تفویض مطلق قائلم و معتقدم که اولیای امور ما در انتخاب و اختیار طریق صواب و ناصواب (جز در موارد اجبار علنی و قهری و تسلیم بزور) اختیار کامل مطلق داشته‌و دارند. مداخلات علنی زورمندان خارجی را در مواردی کسی انکار ندارد

ولی تبعیت باشاره و ایماء آنها فقط تقصیر خود مردان سست عنصر خودمان بوده است .

۹ - برای تکمیل معلومات راجع بتاریخ مشروطیت چند کتاب با نواقصی که دارند مورد استفاده متتبعین تواند شد و از آن جمله است رساله مختصر تاریخ مجلس ملی که در برلن چاپ شده و تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی و حیات یحییی تألیف مرحوم حاج میرزا یحییی دولت آبادی و تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تألیف مرحوم دکتر مهدی خان ملک زاده و تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز تألیف حاج محمد باقر و بجویه ای قد کچی و قیام آذربایجان تألیف آقای مهندس طاهرزاده بهزاد و از کتب فرنگی کتاب آبی انگلیس و کتاب نارنجی روس و کتاب انقلاب ایران مرحوم ادوارد براون و کتاب ماه شب چهاردهم تألیف لوری و کتاب اورینت اکسپرس تألیف آرتور مور و کتاب عثمانی و ایران در انقلاب تألیف داوید فریزرو و کتاب وقایع جدید در ایران تألیف بالفورو کتاب اختناق ایران تألیف مورگان شوستر امریکائی و بهتر از همه کتاب انقلاب ایران ادوارد براون و کتب و رسائل متعدده بروسی و فرانسوی که استقراء آنها مطول میشود و البته در میان کتبی که در این سی سال اخیر در ایران نوشته شده با بعضی نقائصی که دارد کتب مرحوم کسروی را (تاریخ مشروطه ایران و تاریخ انقلاب آذربایجان) بهترین آنها توان شمرد .

خوشبختانه امروز پس از ۵۲ سال از اعلان مشروطیت هنوز چند نفری شاهد زنده آن عهد هستند که علاقه مندان میتوانند برای تحقیق به آنان مراجعه نمایند مانند آقایان حکیم الملک و آقامیرزا سید محمد صادق طباطبائی و شاهزاده شهاب الدوله و امیرخیزی و وحیدالملک شیبانی و آقای دکتر شفق که خدا سلامتشان دارد و شاید بعضی دیگر که فعلا در خاطر ندارم .

۱۰ - در ضمن بیانات خود گفته بودم که تلگرافی را که مرحوم کسروی در کتاب خود (تاریخ مشروطه ایران بخش سوم چاپ دوم صفحه ۶۴) بمن نسبت داده و گفته که چند روز قبل از توپ بستن مجلس بر من به تبریز مخابره کرده ام اساسی ندارد خصوصاً که نه عبارات آن شبیه بانشاء من است و نه من ابداً با کسی در تبریز رمزی داشتم حالاً لازم است بگویم که پس از تحقیق معلوم شد که کسروی در آن باب تقصیر و اشتباهی ندارد و عین تلگراف را از روزنامه انجمن تبریز گرفته که بتاريخ ۲۵ جمادی الاخره در آنجا با تصریح باینکه تلگراف رمز است چاپ شده و بعد از تحقیق زیاد عاقبت معلوم شد که آنرا در تبریز مشروطه خواهان برای تشویق مردم و تحریک جمعیت آنها جعل نموده منتشر ساخته اند .

۱ - مظفرالدین شاه در مسافرت خود با اروپا يك طبیب انگلیسی باسم دکتر لیندلی برای خودش استخدام کرد که مردنجیبی و پسر يك قاضی عالی مقامی بود بعد طبیبی هم از فرانسه باز برای خودش آورد که اگر اشتباه نکنم باسم دکتر شنیدر بود (شاید باصرار روسها) يك طبیب روسی هم استخدام کرد که گویا طبیب قزاقخانه طهران بود . پس در دربار ایران از هر يك از ممالک ائتلاف مثلث يك طبیب حاضر و در خلوت و جلوت شاه ناظر بودند بعد از مظفرالدین شاه هم دکتر کوپن فرانسه و همان اطباء روسی و انگلیسی در دربار محمد علی شاه بود . پس از خلع محمد علی میرزا در ضمن تصفیة دربار عنبر ابن اطباء نیز خواسته شد و البته هر کدام دعاوی مواجب تا آخر کنترات و مستمری مادام العمر داشتند و گرفتند (مستمری طبیب انگلیسی تا این اواخر مرتباً پرداخته میشد) . در آن اوقات یکی از جراید طهران شرحی در باب فعالیتهای سیاسی این اطباء خارجی از روی تحقیق یا حدس و مسموعات

نوشته و آنها را اعمال سفارتهای خارجی شمرد این مقاله برد کتر انگلیسی گران آمد و فحاشی شدیدی نمود و شرحی بفارسی بهمان روزنامه فارسی فرستاد که چاپ شد و در آن نوشته اعتراض بر آن نسبت نمود و گفت که وی آدم شریفی است و هرگز جز کار طبیبی خود در نزد شاه بعملی مبادرت نکرده و ارتباطی با سفارت خود نداشته است. این اظهاروی با طبای روسی و فرانسوی تاحدی برخورد و از قراریکه شنیدم روسها بانگلیسها اعتراض نموده و آنها را مسئول اظهارات دکتر لیندلی شمرده و کله‌مندی کردند. يك مأمور سیاسی انگلیسی در طهران بمن وقتی گفت که این مراسله دکتر لیندلی بجزاید ایران ۴۸ ساعت لندن و پترسبورک را مشغول داشته و موجب مخابرات بین آنها گردید و البته انگلیسها از اقدام آن دکتر خیلی ناراضی شده بودند.

خلاصه تاریخی از انقلاب و مقدمات تغییر شکل حکومت و ظهور حکومت ملی یا مشروطیت که در سنه ۱۳۲۴ هجری قمری مطابق ۱۹۰۶ مسیحی در ایران واقع شد آقای تقی زاده بر حسب تقاضای انجمن مهرگان در محل محفل آن انجمن (باشگاه مهرگان) در سه خطابه بتاریخ ۲۹ دی ماه و ۶ و ۱۳ بهمن ماه سنه ۱۳۳۷ هجری شمسی ایراد نمودند بواسطه وسعت موضوع (که شاید ایفای سخن در آن لااقل محتاج به ده خطابه بود) فقط مشتمل بر بیان مقدمات تاریخی انقلاب از دهه دوم قرن سیزدهم تا اوایل

دهه سوم قرن چهاردهم و داستان اوایل مشروطیت بود تا آغاز مجلس شورای ملی دوم در سنه ۱۳۲۷ بیان شد و فرصتی برای شرح و حکایت تاریخ آن مجلس و مجالس بعدی تا زمان حاضر (که دوره ۱۹ مجلس شوری را شامل است) نشد و در واقع دنباله سخن نه تنها بایستی مشتمل بر تاریخ جریان مشروطیت تا امروز و داستان مجلس های دوم تا نوزدهم و سیر و تکامل (یا تناقص) حکومت پارلمانی باشد بلکه بطور کلی و جامع تاریخ سیاسی چهل و نه سال اخیر را اوضاع مملکت از هر حیث و شاید اوضاع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور ایران را بیان نماید و این قسمتها ناگفته ماند و محول بموقع دیگر گردید.

پس از ختم هر يك از خطابه های سه گانه آقای تقی زاده فرصتی به حضار داده میشود که هر کدام از مستمعین نسبت بیکدی از مطالب بیان شده توضیحی بخواهد یا راجع بمطلبی مربوط بمندرجات خطابه سؤالی بخواهد بکند اظهار نماید تا ناطق جواب بدهد، بعضی از حاضرین سؤالاتی کردند که جواب داده شد و بعضی دیگر بواسطه کمی وقت سؤال خودشانرا کتباً دادند که بعد در موقع جواب داده شود. اینک برای تکمیل فائده صلاح دیده شد که آن سؤالات و جواب های آنها نیز در ذیل این خطابه ها درج شود.

۱ - بزرگترین اشخاص مؤثر مشروطیت چه کسانی بودند؟

ج- این سؤال در خاتمه قسمت دوم خطابه ها طرح شده و جواب کامل داده شد و گفته شد که البته همه اشخاص مؤثر را نمی توان بطور جامع ذکر کرد و در واقع بسیار بودند. ولی بعقیده اینجانب مؤثرترین و مهم ترین اشخاصی که در درجه اول در استقرار و اعاده مشروطیت حق بزرگی داشتند ۱۲ نفر را میتوان شمرد که در قسمت سیاسی پنج نفر از علما بودند یعنی دو

مجتهد بزرگ طهران مرحومان آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا میر سید محمد طباطبائی و سید عالم بزرگ نجف آخوند ملا کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین پسر حاج میرزا خلیل طهرانی و در قسمت مبارزه مسلح و مجاهدت دو نفر سردار تبریزی یعنی سردار ملی ستارخان و سالار ملی باقرخان و سپهسالار اردوی مجاهدین بختیاری حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و سپهسالار اردوی شمالی مجاهدین مرحوم ولی خان تنگابنی سپهدار و سه نفر سالاران اردوی گیلان یعنی عبدالحسین خان معز السلطان و میرزا علی محمدخان تبریزی و یفرم خان و البته هم غیر از اینها اشخاص مهم زیادی بوده اند که ذکر اسامی آنها موجب تفصیل میشود و هم مقام و درجه تأثیر و اخلاق و کفایت و لیاقت این ۱۲ نفر نیز متفاوت بود و ممکنست عقاید مختلف باشد و زود در بیان جزئیات اختصاصی هر یک خارج از موضوع سؤال تواند باشد و نیز باید گفت که استقراء نسبت باشخاص مشکل است و اثبات شیئی نفی ماعدا نمی کند.

۲- اعضای مؤثر و ارکان مهم مجلس اول چه اشخاصی بودند و پیشوایان انقلاب در خارج از مجلس در طهران و ولایات در آن زمان چه اشخاصی بودند؟

ج- جواب قسمت اول در ضمن خطابه‌ها داده شده و اسامی معدودی از و کلاهی مؤثر مجلس اول ذکر شده بدون آنکه جامع افراد و مانع اغیار باشد. در خارج از مجلس میتوان از جمله اسامی خطباء درجه اول طهران را مانند سید جمال الدین اصفهانی (همدانی الاصل) و حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین و ناطق بی مانند تبریز آقامیرزا حسین واعظ و روزنامه نویس‌های مؤثر مانند میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا علی اکبرخان دهخدا مدیر و دبیر روزنامه صور اسرافیل و مرحوم میرزا سید حسین خان مؤسس روزنامه الحدید و بعدها

عدالت که بهمین اسم معروف شد و آقاسید محمد رضا بر از جانی مدیر روزنامه مساوات و (بواسطه فدای جان) مدیر روح القدس را و در دوره های بعد از مجلس اول محمد امین رسول زاده دبیر ایران نور ابرد و از اشخاص فعال مشروطیت حکیم الملک و آقامیرزا سید محمد صادق طباطبائی و معاضد السلطنه و عده ای دیگر که از آنها که من شخصاً خوب میشناختم و با خود من همکاری میکردند حسین آقا پسر حاج میرزا حسن کاشی (بعدها معروف بپرویز) و مرحوم آقاسید عبدالرحیم خلخالی و میرزا داود خان علی آبادی و آقاسید جلیل اردبیلی و میرزا محمد خراسانی (بعدها معروف بنجات) و چند نفر دیگر که فعلاً بخاطر من نرسید و خدا همه آنها را بیمارزد و شکی نیست که بسیاری دیگر نیز بودند و قطعاً قریب سی چهل نفر دیگر نیز از طهران و تبریز و گیلان و ولایات می توان شمرد و کربعضی موجب اهمال حقوق دیگران نباید بشود و فهرست فوق نه جامع افرادست و نه مانع اغیار.

۳- آیا مساوات همه ایرانیان در مقابل قانون که در متمم قانون قید

شده، شامل ایرانیان غیر مسلم نیز بود؟

ج- البته شامل بود و برهان ساطع آن مجازات شدید قتلۀ ارباب فریدون زردشتی بود که با وجود حمایت مستبدین از آنها و امید اینها باینکه مشروطه خواهان در مجازات مسلم بخاطر زردشتی متحیر و مرده خواهند ماند علمای پشتیمان مشروطیت این مورد را مشمول حکم آیه انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا و یصلبوا و تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف و ینفوا من الارض الخ قرار داده حکم به مجازات آنها دادند.

۴- و کلاهی ایرانیان غیر مسلم در مجلس اول چه کسانی بودند ؟

ج- در ضمن خطابه گفته شد که از حق داشتن و کیل در مجلس که به زردشتیان و آرامنه و یهود داده شده بود زردشتیان استفاده کرده و از باب جمشید را بوکالت خودشان به مجلس فرستادند ولی آرامنه و یهود استفاده مستقیم نکرده بلکه علمای مجلس یعنی مرحوم بهبهانی و طباطبائی را وکیل خود قرار دادند . در مجلس های بعد، از هر سه طایفه وکیل برای مجلس انتخاب شد بلکه با آرامنه حق داشتن دو وکیل داده شد .

۵- اسباب ائتلاف روس و انگلیس و تقسیم ایران بمناطق نفوذ بشکلی که بعمل آمد چه بود ؟

ج- جواب این سؤال هم تاحدی در ضمن خطابه ها داده شد سبب اصلی و عمده خارجی بود که تزیاید قدرت آلمان بود که موجب شد فرانسه و انگلیس مناقشات قبلی خود را کنار گذاشته در سنه ۱۹۰۴ مسیحی با تقسیم شمال آفریقا میان خود یعنی باز گذاشتن دست فرانسه در مراکش و دست انگلیس در مصر ائتلاف و در واقع برضد آلمان متحد شدند و بعداً تاحدی با واسطه فرانسه که متحد رسمی روس بود انگلیس و روس با گذاشته شدن تبت و افغانستان و قسمت کوچکی از ایران تحت نفوذ انگلیس و واگذاری قسمت کلی از ایران بروس ائتلاف کردند . در آن موقع پیشرفت و قدرت و نفوذ روس در ایران باعلا درجه رسیده بود و هم تسلط فوق العاده و مانع للغیر در برابر ایران پیدا کرده بودند بحدیکه بیم آن میرفت که آنها حتی در جنوب ایران و خلیج فارس نیز راه یافته و دست اندازی نمایند و گاهی شایعه فکر اجاره دادن بندر عباس بروس انتشار یافت و این موجب وحشت فوق العاده و تزلزل عظیم انگلیس میشد پس با واگذاری قسمت اعظم ایران بروس راضی شدند که بواسطه عهد ائتلاف

گوشه جنوب شرقی ایران را برای خود (یعنی منطقه نفوذ خود) و فارغ از بیم دست اندازی روس بآن نقاط نگاهداشته و تأمین کنند و چون بعد از انعقاد عهد نامه ائتلافی ۲۱ رجب ۱۳۲۵ در بعضی محافل انگلستان و هم از طرف بعضی از اعضای مجلس ملی آن مملکت اعتراضاتی درباب کوچک بودن سهم انگلیس یعنی منطقه نفوذ خاص آنها که داخل خطی از بیرجند تا بندر عباس بود بعمل آمد دولت جواب داد که اقتضای بر این منقطه پس از مشاورات زیاد و مخصوصاً مشاوره با ریاست ارکان حرب هندوستان بود که لاردر کیچنر رئیس آن اداره این خط را کشید . و گفت اگر یک وجب عقب تر یعنی رو بطرف مغرب و شمال اختیار کنید ما با تمامی قوا که در اختیار ما است از عهده مدافعه آن بر نمی آئیم و فقط مهیا هستیم تا این خط دفاع کنیم البته در سواحل خلیج فارس روسیه منافع مخصوص انگلیسی را شناخت . نفوذ و تسلط روس در دربار بجائی رسیده بود که انگلیس ها شبهه داشتند که آنچه با دولت ایران کار دارند و آنچه می نویسند دولت ایران نخست از سفارت روس می پرسند و بعد جواب می دهند و لذا بقول یکی از رجال سیاسی ، انگلیس فکر کرد که چرا باید برای جواب گرفتن از روس دولت ایران را واسطه قرار داد و پیش خود گفت من این قدر حقیر نیستم که باین واسطه متوسل شوم بلکه می توانم مستقیماً به پتر سبورک مراجعه کرده و قراری در کار بدهم این سوغظن شدید انگلیس که در واقع همه ایران را در تحت نفوذ و تسلط بلکه تصرف آینده روس می پنداشت موجب تقویت افغانستان بر ضد ایران برای نگاهداری هرات شد که این شهر عاقبت بدست روس نیفتد و باعث خطر هند نشود و هم چنین در مناقشات سرحد ایران و عثمانی بیشتر میل داشتند بعضی نقاط مهم بدست عثمانی بماند .

۶ - آیدار جریان تاریخ مشروطیت و وقایع آن خارجیها کم یا بیش

دخالتی داشته‌اند یا نه و اگر داشته‌اند تا چه اندازه ؟

ج - جواب این سؤال هم در ضمن خطابه تاحدی داده شد و گفته شد که بعقیده اینجانب دخالت مؤثری نداشته‌اند و چون این سؤال دائماً مکرر میشود و در این عهد و در این نسل مخصوصاً بعد از جنگ اول بین المللی این وهم بانهایت شدت مثل و باو طاعون در مغز اکثر سیاست بافان بلکه در نود و نه درصد از مردم ما استیلائی عظیم و مهلك یافته و همه امور را به خارجیا نسبت میدهند و اسراری (! ؟) در کار می بینند و حتی کتب و نوشته‌های تاریخی ما هم (بجز تاریخ د کتر ملک زاده) از این او هام بشدت غیر قابل تصور پر است گمان میکنم باید يك بار دیگر نیز گفته شود که این وهم در واقع يك بلای آسمانی است که صلاح کار مملکت عاقبت بسته بخلاصی افراد ملت از این مرض است . اگر مقصود از دخالت، تحریکات سری است که قبول و عدم قبول تأثیر اشارات بیگانگان در اختیار خود مردم و اولیای امور بوده است البته در امر مشروطیت و پیشرفت یا شکست آن روسها مخالفت باطنی بلکه گاهی ظاهری هم داشته و انگلیس ها برغم آنها مایل بعدم تمرکز قدرت در دربار تابع روس بوده اند ولی اختیار طریق عمل بر طبق میل این یا آن با خود مردم بوده است البته عمال روس مانند شاپسال وغیره دربار را تشویق به مخالفت با حکومت ملی میکردند (اما فقط تشویق) و دربار بطیب نفس نصایح آنها را می پذیرفته و مطابق امیال شخصی خود می یافته و انگلیس ها هم اگر مایل بعدم قدرت انفرادی سلاطین بودند و از تبعیت کامل رئیس مستبد مملکت و اطرافیهای فاسد و غیر وطن پرست از روس ناراضی بودند فقط کاری که میتوانستند بکنند و میکردند جلوگیری از مداخله علنی روس در تقویت دربار بود که چنانکه گفته شد در زمان استبداد صغیر بهر وسیله مانع رسیدن پول بدربار در غیاب مجلس و بی تصویب آن شدند و البته بمخالفین

عین الدوله تحصن دادند (ولی حرفی از مشروطیت نبود) و عاقبت در عودت محمد علی شاه بایران و هجوم بتهران برای بدست آوردن تاج و تخت و عدم پیشرفت آن رسماً اعلان کردند و در مجلس ملی خود و هم بروسها گفتند که هیچ وقت او را بسلطنت نخواهند شناخت اما این کارها را در احوال خارج از حد نمی توان شمرد و نمی توان باین جهات مشروطیت را مخلوق آنها شمرد چنانکه بعضی مردم مبالغه کار با انکار سهم ملت خود در انقلاب سعید ملی همه حق را بآنها داده و پهای آنها محسوب میدانند و این خطای عظیم و زنب لایعتر و توهین بملت ایران است .

۷ - سبب اصلی ناکامیابی محمد علی شاه در حفظ حکومت استبدادی

خود چه بود ؟

ج - بیش از هر چیز نادانی و فساد و اختیار طرق خلاف عقل و تمدن و اصلاح و انتخاب بدترین و فاسدترین و نادان ترین و احمق ترین رجال برای کارهای مملکت و اگر هیچ دلیلی برای ترجیح مشروطیت بر استبداد نبود جز مقایسه بین رجال مشروطیت و رجال استبداد همان نکته برای اثبات مطلب کافی بود مثلاً رجالی که مجلس برای اداره امور مملکت خواست و تقویت کرد عبارت بود از امثال ناصر الملك و صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الدوله و موتمن الملك و غیر هم ؛ و رجال منتخب شاه امثال مشیر السلطنه و امیر بهادر جنک و مفاخر الملك و کامران میرزا و غیر هم ، شخص اول یعنی مشیر السلطنه که محمد علی شاه بعد از قتل امین السلطان او را باصرار بر ریاست وزراء برگزید (و عمر کابینه او جز دوسه هفته دوام نکرد) مردی بود جاهل و بقول عامه شاه ظه ماسبی که وقتی که بمجلس معرفی شد و از او پرسیدند پروگرام (باصطلاح فعلی بر نامه) این کابینه چیست در جواب گفت همان قانون

که اخیراً از مجلس گذشته است دستور ما خواهد بود و مقصودش قانون بلدیّه بود. مشارالیه روزی باینجانب که گاهی انتقاد میکردم گفت این قدر سر بسر ما ننگذارید من هم در جوانی خلاصه الحساب خوانده ام و حتی چند درس از کتاب مارگو نیز خوانده ام مارگو در آن زمان کتابی بود مشتمل بر دروس ابتدائی فرانسه و روسی که بعضی درس میخواندند. یکی از وزرای شاه که لازم نیست اسمش را ببرم و خود را دیپلمات میدانسته و چندی در فرنگستان هم بماموریتی بود و وزیر عدلیه معرفی شده به مجلس بود در موقعیکه از لزوم تصفیه کار یک شخص متهم و انجام سریع استنطاق و غیره اظهاراتی در مجلس باو شد گفت عجب این چه عجله ایست در فرنگستان گاهی شده که متهمی را قبل از محاکمه هفتاد سال توقیف کرده اند و یکی از بذله گویان مجلس باو گفت آیا این شخص در رحم مادر مرتکب تقصیری شده بود، و بسیاری از مردان غیر عادی در حماقت و شقاوت از ما لزمان دربار معدلت مدار آن سلطان بودند. شاید عوام ترین اعضای مجلس که بعضی از وکلای اصناف مانند کله پزها و حمامیها بودند در فهم و درایت از بعضی وزرای نادان آن دوره کامل تر بودند اگرچه در مجلس هم بعضی اشخاص کم اطلاع و تاحدی عامی و ساده لوح پیدا میشد مانند یکی از تربیت شدگان ظاهری عضو مجلس که روزی در موقع بحث در قانون نواقل و مالیات های آنها وقتیکه ماده نواقل معاف از عوارض مطرح بود و خوانده شد که نواقل معاف عبارتست از نواقل بلدیّه و نواقل صحیه و نواقل عسکر به بسیار متغیر شد و به تندی اعتراض کرده و گفت آقا مگر عسکر گاریچی کم ظلم باین مردم کرده که نواقل او از عوارض معاف باشد. ذهن مشارالیه به عسکر گاریچی معرفه که در خط راه طهران وقم عرابه ها و گاریهای او کار میکرد و در آغاز مشروطیت یکی از

موارد شکایت عمومی بود در قهقه بود در مجلس حرف او باعث خنده شد و میتوان چند فقره خوشمزه از ساده لوحی بعضی دیگر (شاید دوسه نفر) از او کلا در مقام تفریح ذکر کرد لکن صفای نیت و حسن عقیدت و ایمان و خیر خواهی این قبیل و کلاهی که علم استثنائی قابل قیاس با فاسدین در باری و گره های درنده نیست.

۸ - آیا در مجلس اول احزاب سیاسی وجود داشت و چند حزب بود مرام آنها چگونه بود و آیا تشکیلات آنها بشکل ممالک مغربی و بر مبنای اصول آنها بود ؟

ج - در مجلس اول حزب سیاسی باین اسم وجود نداشت و فقط البته تند روان و محافظین بودند که عقاید بعضی از اولیه شباهت به سوسیالیسم داشت در مجلس دوم برای مرتبه اول احزاب سیاسی پیدا شد که دو حزب مهم در تمام حوزه آن مجلس مباحثه و معارضه داشتند که یکی اعتدالیون بود (که بخود اعتدالیون اجتماعيون عنوان دادند) و دیگری حزب دمکرات بود که نسبتاً تندرو بود و تشکیلات بسیار منظم بطرز اروپائی داشت و انبساط زیاد در مملکت پیدا کرد و افراد آن خیلی پر شور و فعال بودند و همچنین اعتدالیون تشکیلات منظمی داشتند و دارای افراد صالح و آزادیخواه و وطن دوست بودند. این دو حزب در سیاست خارجی اختلافی نداشتند و کشمکش آنها اغلب (ولی نه در همه چیز) در امور سیاست داخلی بود حزب سوم هم در مجلس با اسم اتفاق و ترقی پیدا شد که اهمیت و نفوذ نظیر دو حزب اول را نداشتند. حزب دمکرات را مخالفین آنها اسم انقلابیون داده بودند و هر چند خود آنها از این اسم تبرا کردند و قبول نداشتند بواسطه تکرار و تبلیغات این اسم اغلب برای آنها در افواه ماند و حتی در بعضی از کتب تاریخ مشروطیت مثل امر مسلم تکرار شده است. مرام دمکراتها نسبت

بآن زمان گاهی افراطی بنظر می آمد و البته افراط در آزادی خواهی داشتند و از آنجمله دادن املاک زراعتی بر عایا بتدریج و تفکیک قوه روحانی از قوه سیاسی جزو مرام اعلان شده آنها بود. دو حزب دمکرات و اعتدالی که پایه‌ای در میان ملت داشتند در تاریخ ایران (گذشته از حزب اشتراکی که حالا غیر قانونی اعلان شده) تنها حزب سیاسی ملی منحصراً بمعنی غربی حزب و شبیه بممالک دمکراتیک کامل بودند.

۹- آیا رقابت دول خارجی در ایران و طمع متقابل آنها برای ایران

مفید بود یا مضر؟

ج- بطور کلی این رقابت در جهت منفی و غیر مستقیم مفید بود، از آنکه گاهی یکی مانع تجاوزات دیگری میشد لکن گاهی هم باعث مسابقه در سلب حقوق ایران و تحصیل امتیازات مضره میشد مثلاً در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه وقتیکه به اشوراده حمله برده و جمعی از ساخلو روسی را کشتند دولت روس سخت بر آشفته و حا کم مازندران را که برادر شاه بود متهم بدخالت در این کار نموده و بشدت تقاضای عزل او را کرد میرزا تقی خان امیر نظام ابتدا مقاومت کرد ولی عاقبت برای آنکه این مقاومت منتهی به نزاع باروسیه و قطع روابط با آن دولت نشود تقاضای روس را قبول کرد فوراً در مقابل این مساعدت باروس انگلیس ها برای جبران عقب ماندگی خودشان از روس تقاضای حق تفتیش کشتی ها را در خلیج فارس جهت جلوگیری از تجارت برده فروشی نموده و گرفتند.

۱۰- اگرچه در ضمن خطابه اشاره کردید که بدترین و سنگین ترین قروض ایران همان قروض کمر شکن مظفرالدین شاه از روس بود و گفتید که در آن شرط کرده بودند که تا هفتاد و پنج سال دیگر ایران حق قرض کردن از هیچ دولت خارجی نداشته باشد ولی آیا قبل از آن و بعد از آن ایران قرض های

خارجی نداشته است؟

ج- البته قرض‌های متفرقه از بانک انگلیسی در ایران که همان بانک معروف بیانک شاهنشاهی بود کرده بودند و همچنین قروض جاری بالنسبه جزئی از بانک روس کرده بودند که خود تفصیلی دارد ولی اولین قرض معتدبه همان قرضی بود که در سال ۱۳۰۹ قمری از بانک شاهنشاهی برای ادای غرامت به تالبوت نام صاحب امتیاز انحصار دخانیات معروف بهرژی استقراض نمودند و این قرض در کردن ایران بود تاسنه ۱۳۱۷ که اولین قرضی که از روس بمبلغ بیست و دو میلیون ونیم روبل گرفتند و از شرایط آن این بود که از همین مبلغ پانصد هزار لیره قرض بانک شاهنشاهی را بپردازند ولی داستان خوشمزه این است که بعد از دو سه سال که دوباره مظفرالدین شاه قصد سفر مجددی باروپا داشت درسنه ۱۳۲۰ یازده میلیون روبل از روسیه قرض گرفت و آن مبلغ رادر طی مسافرت خود خرج کرد و چون آن وجه هم تمام شد و شاه متصل پول میخواست از صرافهای داخلی مانند جهانیان و ارباب جمشید و اتحادیه و غیرهم هر چه ممکن بود گرفت و قبل از آن هم باز و وقتی در فرنگستان بود و باز بی پول شده بود در صد دبر آمد بیک تدبیری (!) از فرانسویها مبلغی بدست بیاورد یعنی بنام قرض پولی بگیرد سپس بانها گفت ما توپ شنیدر می خواهیم و بدین ترتیب سه میلیون و کسری فرانک توپ از آنها خرید و پنج میلیون قبض داد و ما بقی را نقد آتامیزان پنج میلیون از فرانسویها گرفت و همه را خرج کرد و در بازگشت بایران هم وقتی بایروان رسید از تجارتخانه تو ما نیاتس صراف ارمنی مبلغی گرفت بعد بنا بر آنچه شنیده ام از لیانوزوف ها که امتیاز شیلات را داشتند حق امتیاز سه ساله را پیشکی باصرف نظر از نزول آن گرفت سپس باز از قراریکه شنیده شده

از بختیار بها باصرار درخواست که مالیات سال بعد را هم یکسال پیش بدهند و گویا آنها نیز یکسال دادند البته مظفرالدین شاه درین بین انگلیسها را هم بی نصیب نگذاشت در سال ۱۳۲۱ يك فقره ۱۹۰ هزار لیره انگلیسی و سال بعد هم صد هزار لیره دیگر از آنها (باسم قرض هندی) قرض کرد و عایدات شیلات بحر خزر را نزد آنها گرو گذاشت که مجموع این دو قرض اخیر مبلغ ۲۹۰ هزار لیره شده بود و جمعاً معروف به قرض شیل شد و در آن شرط شده بود اگر عایدات شیلات هم برای استهلاك آن کافی نباشد عایدات تلگراف خانه و اگر آنها کافی نشود عایدات کمرکات جنوب نیز در گرو آنها باشد و باین ترتیب کمرکات بنادر جنوب هم گرو انگلیسیها رفت و انگلیسها البته باین ترتیب خیلی مایل بودند از این جهت که در قرض اول روسها هم تمام عواید کمرکات ایران الا کمرکات جنوب در گرو روس رفته بود و البته وقتی کمرک گرو میشد معنیش این بود که وقتی بقدر کفایت وصول نمی شد خود آنها برای وصول در کمرک مأمور میگذاشتند . بعد ؛ باز علی الاتصال از بانك روس و بانك شاهنشاهی بعنوان حساب جاری و بعد بعنوان مساعده از بابت استقراضی که قرار بود از دولتین روس و انگلیس بگیرد مبالغی پی در پی گرفت . این مساعده ها با تنزیل صدی هفت بود . مجموع قروض حساب جاری به بانك شاهنشاهی که در سنه ۱۳۲۸ قمری يك کاسه شد قریب سه میلیون و چهارصد هزار تومان شده بود و مجموع قروض يك کاسه شده در سنه ۱۳۲۹ قمری شش میلیون تومان بود . مساعده های مشترک روس و انگلیس و بعضی از انگلیسها تنها هشتصد و پانزده هزار لیره انگلیسی شده بود . علاوه بر همه اینها و انواع قروض عندالمطالبه به بانكها رسم عجیبی احداث شد که دولت

قروض بعضی اشخاص به تجارخانه ها را به بانکها قبول میکرد و بحساب دولت می ماند مانند قروض شخصی ارباب جمشید و قروض قریب ۹ نفر اشخاص متفرقه که ارباب جمشید در مقابل بانک ضمانت کرده بود که جمعاً قریب ۱۴۶۵ هزار تومان بود.

درباره قروض ایران مقاله ای مفصل ۵-م محتوی صورت تمام قروض سابق در روزنامه کادو دوره قدیم شماره ۳۲-۳۱ سال سوم هست که برای کسب اطلاع دقیقتر می توان بدانجا رجوع کرد. در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه وضع مالی دولت ایران بدتر از خرابی آخر عهد حاج میرزا آقاسی شده بود،

۱۱- جناب عالی در ضمن تعداد کتب تاریخی راجع به مشروطیت ایران اسم از «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون برده و آنرا یکی از کتب بازنسبه صحیح تر و بیغرض تر شمردید. اگرچه در متن کتاب ثنای زیادی از غالب پیشروان مشروطیت مندرج است لکن در یادداشت های ذیل آن کتاب صفحات ۴۴۱-۴۴۲ اصل انگلیسی شرحی از ستارخان آمده که مشتمل بر عین مکتوبی است که براون گوید از شخصی باورسیده که به قضاوت و تمیز او کمال اعتماد دارد و در موقعی واقع بود که می توانست عقیده درستی حاصل نماید. در آن مکتوب با وجود مدح شجاعت و فداکاری و حسن اداره مرحوم ستارخان شرحی از فساد اخلاقی که رفته رفته با او عارض شده و شدت گرفت زکر شده و از تطاول او بمال دیگران و انهماک او در مستی و غیره انتقاد بعمل آمده و در آخر مکتوب نویسنده گفته که آنچه نوشته شرح احوال منصفانه است از ستارخان و وی یقین دارد که تقی زاده این شرح را تصدیق خواهد کرد ولی سایر ملیون در طعن بر اعمال ستارخان افراط بیشتری می کنند و این بر خلاف انصاف است و آنها

خدمت حقیقی وی را در ادوار اولیه محاصره تبریز فراموش می کنند. میخواهم بپرسم که آیا شما واقعاً معتقد بعضی از سیئاتی که به ستارخان در آن مکتوب نسبت داده شد هستید؟

ج- اینجانب آن مکتوب را در ذیل کتاب «انقلاب ایران» دیده‌ام و متأسف هستم که در باب قهرمان شماره اول مشروطیت ایران چنان بیاناتی شده است. من همیشه نسبت به ستارخان اعتقاد خوبی داشته‌ام و وقتی در قسمت وسطی و آخری مبارزات تبریز در آن شهر بودم مکرر با وی ملاقات داشتم و وی بسیار مؤدب بود و خوی پهلوانی داشت.

البته هر کسی بجز معصومین ممکنست جنبه‌های ضعف و نقیصه داشته باشد و او هم از بعضی ضعف‌های بشری خالی نبود لکن در مملکت ما غالباً فراموش می کنند که خداوند برای حسنات و سیئات ترازو قرار داده و حتی حسنات را در حکم جبران کننده سیئات شمرده است ولی بعضی‌ها یک سیئه یا نقیصه را محو کننده هزار حسنات قرار داده و بناحق زبان بطعن می گشایند بعضی استنادات اگر صحیح هم باشد جلو کشیدن و تکرار آن خارج از انصاف و عدالت است و روا نیست علاوه بر این من شاهد بعضی از آن استنادات که به ستارخان داده شده نبوده‌ام و بلکه بسیار بعید و حتی خلاف واقع میدانم مانند آنچه در آن مکتوب گفته شده که در اطاق پذیرائی ستارخان یازده پیاپی دزدیده شده وجود داشت. من خود در اطاق پذیرائی او بارها بوده‌ام و چنان چیزی ندیده‌ام و اصلاً شایسته نمیدانم شرافت شخصی که صفات و خصائل قهرمانانه او مایه افتخار ایران بود طعنی بشود حتی ولو آنکه بعضی خطاهای شخصی داشته بوده باشد. من نمیدانم چرا نویسنده مکتوب مرا بشهادت طلبیده است. من گاهی از روی صفا و حقیقت و وظیفه وجدانی بعضی اعمال برخی از مجاهدین را انتقاد نموده و آنها را ملامت

کرده بودم و در حضور خود آنها این نوع سرزنش را در مجمع علنی یعنی در انجمن ملی در ورود خود به تبریز کردم لکن به سران مجاهدت کنندگان طعنی نکردم .

البته بعضی از مجاهدین مورد توییح رنجش قلبی حاصل کردند و حتی بعضی دوستانرا اندیشه حاصل شد و بیانات مرا خطرناک برآه می پنداشتند چنانکه چندی قبل از ورود من به تبریز مرحوم سیدحسن شریفزاده در همین بابها مجاهدین را در انجمن ملی ملامت و سرزنش نمود و بلافاصله همانروز او را در خیابان کشتند قاتل بخانه ستارخان پناه برد لکن ستارخان او را گرفتار کرد و تحویل انجمن داد و پس از استتطاق و ادا داشت او را در همان محل قتل شریفزاده اعدام کردند .

نویسنده مکتوب مانحن فیه بمرحوم برآون بلاشک يك شخص انگلیسی بوده و در این امر ادنی شبهه و تردیدی نیست و جای تأسف است که مرحوم کسروی با سوءظنی که نسبت باشخاص غیر مورد لطف خود داشت نوشتن آن نامه را بمرحوم میرزا محمد علیخان تربیت نسبت داده که «با دستور» من نوشته است !! و در واقع تهمتیه بشخص بیگناهی زده و گناه این اسناد را بگردن گرفته و تحقیق صحیحی درمطلب نکرده و از قول خدای عزوجل غفلت نموده که فرموده است .

ان جائکم فاسق نبیاً فتنبوا .

فہرست‌ها

۱- اعلام اشخاص

آنزدوسنت ژوزف ۲۱

ابراہام (دیبر خارجی تایمز) ۱۰۱

ابراہیم بیک ۴۰

ابراہیم (حاج میرزا ابراہیم آقا تیریزی) ۴۸ - ۶۵ - ۸۹

ابراہیم (شیخ ابراہیم زنجانی) ۶۵

ابن مسکویہ ۲۲

ابوبکر بن سعدزنگی ۲۳

احتشام السلطنہ ۵۶

احسن الدولہ ۳۹

احمدخان پادشاہ مغولی ۲۲

احمد شاہ قاجار ۸۵-۸۶-۸۸-۸۹-۹۰

احمد مدحت ۱۸

ارباب جمشید ۶۵

اردشیر بابکان ۲۲

اردشیر جی ۷۶-۷۷

- اسپارتا کوس ۱۵
استوکس (ماژور) ۷۷
اسکندر ۲۳
اسمعیل خان ۸۴
اسمیرنوف ۸۸
امام جمعه خوئی ۹۸-۸۳-۷۵-۵۷
امیر بهادر جنک ۹۸-۶۰-۵۹
امیر حشمت (نیساری) ۹۹-۷۷-۷۵
امیر نظام (میرزا تقی خان) ۳۹-۳۸
امین السلطان ۳۲
حاج امین الضرب ۴۶-۴۵
انوشیروان ۲۲
اوسکارمان ۳۷
ایزوسکی وزیر خارجه روس ۹۶
ایوان سوم ۲۲
بارکلی (سرجورج) ۸۷
بارانوفسکی (نایب سفارت روس) ۸۸ - ۵۸
باسکرویل امریکائی ۹۱
مشهدی باقر (وکیل صنف بقال) ۵۳
باقر خان ۹۸-۸۱
براون (ادوارد) ۱۰۳-۱۰۱-۹۸-۵۹-۵۵-۴۸
بولاک (دکتر) ۳۸
بهاء الواعظین ۶۱
بطر کبیر ۲۵
تربیت (میرزا محمد علیخان) ۴۵
تقی زاده ۹۸-۹۵
تقیه الاسلام ۴۸
جان داود ۳۹-۳۸

- جعفر (میرزا جعفر طبیب) ۲۷
جعفر (میرزا جعفر مهندس_مشیرالدوله) ۲۷
آقا سید جمال الدین ۶۱-۷۴-۹۱
سید جمال الدین معروف باقانی ۴۰
جمال زاده ۲۶
جوهرن ۱۶
میرزا جهانگیرخان شیرازی (صو اسرافیل) ۶۱-۷۵-۹۱-۹۸
چسترفیلد (لارد...) ۱۶
چمبرلن (چرزف) ۳۷
حاج میرزا آقاسی ۵۰
حاجی بابا ۲۷
میرزا سید حسن مدیر حیل المتین ۷۷
حسین پرویز ۱۰۰
حسینقلی خان نواب ۳۷-۶۵-۸۴-۸۷-۸۸
حشمت الدوله ۸۳-۹۸
حکیم الملک ۸۸
خاقانی ۲۶
خلخالی ۷۵-۷۶-۹۹
میرزا داود خان علی آبادی ۶۱
داوید فریزر دیرتایمز ۱۰۳
درخشش (محمد) ۱۱
دوانی ۲۲
دولت آبادی ۷۳-۷۷
دهخدا (علی اکبر) ۶۱-۷۵-۷۶-۱۰۰
رحیم خان چلیبائلو ۵۵-۸۳
روسو ۱۷
رونالدشی (لارد) ۱۰۲
سابلین (شارژ دافر روس) ۸۷-۹۷
سپهدار تنکابنی ۸۷-۸۹

- ستارخان ۸۱ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰
سردار اسعد (حاج علیقلی خان بختیاری) ۸۷ - ۸۹
سردار منصور ۸۷ - ۸۹
سلطان عبدالحمید ثانی ۱۹
سلطان عبدالعزیز ۱۹
سلطان مجید ۱۸
سلطان محمود ۱۸
سردار الدوله (میرزا جواد خان) ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۳ - ۶۵ - ۸۲ - ۹۷
سردی ۲۳ - ۲۴
میرزا سلیمان خان میکده ۶۱
سید عبدالله بهبهانی ۴۴ - ۵۱ - ۵۴ - ۶۵ - ۷۴ - ۷۵
میرسید محمد طباطبائی ۴۴ - ۶۵ - ۷۵
شاهشال ۳۲ - ۵۹ - ۶۰ - ۸۸
شاردن ۲۰
شجاع الدوله (صمد خان) ۸۳
شجاع نظام ۱۰۱
شرلی (برادران) ۲۱
شریف زاده ۹۱
شجاع السلطنه ۲۹ - ۵۱
شمس تبریزی ۵۶
شوستر آمریکائی ۲۹ - ۴۶
آقا میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی ۵۳
میرزا صالح شیرازی ۲۷
صدیق حضرت ۸۷
ضیع الدوله ۶۵ - ۸۴
ضیاء باشا ۱۸
طالبوف (حاج میرزا عبدالرحیم نجار زاده تبریزی) ۴۰

- طبا (دکتر) ۷۷
ظل السلطان ۵۱ - ۷۶ - ۸۸ - ۱۰۱
ظهير الدوله حاکم همدان ۴۳
عباس ميرزا نایب السلطنه قاجار ۱۸ - ۲۶ - ۳۸ - ۸۶
سید عبدالرحمن کواکبی ۷۳
عضد الملک ۵۹ - ۸۵
علاء الدوله ۹۷
علاء الملک (میرزا محمود خان) ۹۶
حاج شیخ علی اصغر ۹۷
میرزا علی خان روحانی ۷۶
علی محمد خان تربیت ۷۵ - ۷۶ - ۷۷
عمر بن خطاب ۱۴
عمر بن عبدالعزیز ۲۳
عین الدوله ۴۰ - ۴۱ - ۷۶ - ۸۰ - ۸۱
غازان ۲۳
فارابی ۲۲
فتحعلی شاه قاجار ۲۰
فوشی (حاج میرزا آقا) ۱۰۱
فرمانفرما (شاهزاده) ۸۷
حاج شیخ فضلاله نوری ۴۴ - ۶۵ - ۸۴
فوریه (طیب ناصرالدین شاه) ۳۲
دکتر قاضی کردستانی ۳۷
قوام الملک شیرازی ۴۳
کامران میرزا ۵۹ - ۸۳
کسروی ۴۷ - ۴۸ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۳ - ۷۸
میرزا کریم خان رشتی ۱۰۰
کاردان (ژنرال) ۲۶
گرزن (لارد) ۲۲۹

- لیاخوف روسی ۵۹
مارلنیک (شارژدافرانگلیس) ۵۹
مجیدالملک تبریزی ۵۸
محقق الدوله ۴۵
حاج محمد اسمعیل مرتضوی ۴۶
حاج محمد اسمعیل منازہ ۴۶
محمد حسن میرزا ولیعهد ۸۶
حاج سید محمد صراف ۴۶
استاد محمد علی چخماق ساز ۲۷
محمد علی شاه قاجار ۱۹-۲۹-۳۲-۳۳-۴۲
۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۲-۴۴
۸۴-۸۲-۸۰-۶۸-۶۰-۵۹
۹۶-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵
۱۰۱-۹۷
محمد کاظم نقاش ۲۷
میرزا محمد کتایب فروش خوانساری ۶۵
مدحت پاشا ۱۸-۱۹
مرتضی مختاروف ۱۰۰
مرتضی قلیخان نائینی ۷۷
مزدک ۱۵
مساوات ۶۱
مستشار الدوله ۴۸-۶۰-۶۱-۸۷-۹۷-۹۸
مشاور الملک- میرزا محمودخان ۳۹
مشکات (برادر امیرحشمت) ۷۵
مشیر الدوله (میرزا جعفر مهندس) ۲۷
مشیر الدوله میرزا نصراله خان صدراعظم ۴۶-۵۲
مشیر الدوله وزیر خارجه ۵۹-۶۰-۱۰۳
میرزا مصطفی آشتیانی ۸۴
مظفرالدین شاه قاجار ۳۲-۳۷-۴۰-۴۴-۵۱-۶۰

- معاوضه السلطنه ۷۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲
- معتمدالتجار ۸۱
- معرالسلطان رشتی ۱۰۰
- حاج مفاخرالدوله نبوی ۵۵
- ملك المتكلمين ۶۱-۹۱-۹۶-۹۸
- ميرزا ملكم خان ارمني ۲۴-۴۰
- ممتازالدوله ۵۹-۶۰
- منتسكيو ۱۷
- مؤتمن الملك (ميرزا حسين خان بيرنيا) ۳۹
- ميرزا يانس ارمني ۷۶-۷۷
- ناپلئون ۲۵
- ناصرالدين شاه قاجار ۳۹-۴۰-۵۱
- ناصرالدين ميرزا ۵۱
- ناصرالملك ۵۵-۵۶
- نامق كمال ۱۸
- نایب السلطنه ۸۹-۹۰
- حاج سيد نصرالله اخوی ۴۵-۸۵
- نصيرالدين طوسی ۲۲
- نظام الملك طوسی ۲۲
- نظامی گنجوی ۲۵
- ميرزا نعمت الله اصفهانی ۹۶
- نوردی (ميرزا آقاخان صدر اعظم) ۳۸
- نوز (مسيو) بلژيكي ۴۴-۴۵
- وتوق الدوله ۸۷
- وكيل الرعايا (همداني) ۴۳-۸۸
- ولتر ۱۷
- ويلهلم ليتن آلمانی ۲۹
- هارتويك (سفير روس) ۵۹-۶۰
- يحيى خان دهخدا ۷۵

میرزا یعقوب خان ۴۰

۳- آسکنه

آتن ۱۵

آذربایجان ۱۰۳-۹۷-۵۸-۵۵-۴۳-۳۷

آشوراده ۲۸

آفریقا ۹۷-۴۰

آلمان ۳۸-۱۷-۱۵

آمریکا ۹۱-۳۹-۲۲-۱۶-۱۵-۱۳

اروپا بیشتر صفحات

ازمیر ۱۰۰

استانبول ۱۰۰-۹۶-۷۹

استرآباد ۳۳-۲۵

اصفهان ۱۰۰-۸۴-۸۳-۷۸-۲۱-۲۰

اطلاق نظام ۴۲

انجمن آسیای مرکزی ۱۰۲

انجمن سعادت ۱۰۰

انزلی ۸۸

انگلستان ۷۹-۳۸-۲۹-۲۷-۲۶-۱۶

اورانز ۴۰

ایران بیشتر صفحات

ایتالیا ۷۲-۷۰-۱۵

ابوردن ۱۰۰

باشگاه مهرگان ۹۵

باغشاه ۹۸.. باغشمال تبریز ۵۸

بابل ۱۳

باکو ۱۰۰

بانک روس ۹۰-۸۹

- بحر جزر ۲۵-۲۶
بخارا ۲۸-۳۲
بختیاری ۸۴
برلن ۷۲
برن ۳۰
بهارستان ۹۱
پارک امین الدوله ۹۱
پاریس ۵۵-۷۹-۱۰۰
پترسبورگ ۳۰ - ۹۶
تبریز ۳۱-۳۲-۴۲-۴۳-۵۲-۶۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۳-۸۴-۹۱
۱۰۰-۱۰۳
تران سوال ۴۰
ترکستان ۲۵-۲۸
ترکمن جای ۲۷-۲۸-۲۹-۳۱
ترکیه ۶۷
تفلیس ۱۰۰
توبخانه (میدان) ۵۵-۵۸
چلغا ۷۹-۸۳
چین ۱۳
چین و ماچین ۳۳
حضرت عبدالعظیم ۴۱-۷۶-۷۸-۸۵
حوشخانه مجلس ۵۴
خراسان ۲۸-۴۳
خلیج فارس ۲۰-۲۸
خوزستان ۳۱
خوقند ۲۸
خیابان دوشان تپه ۷۶
» ژاله ۷۶
» عین الدوله ۷۶

خیوه ۲۸	
داغستان ۴۳-۲۶	
دجله ۱۳	
رشت ۱۰۰-۸۳-۴۳	
رم ۷۲	
روسیه ۶۷-۶۶-۳۳-۳۱-۲۸	
روم ۱۵-۱۴	
زرگنده ۸۷-۸۵-۸۴-۵۸-۳۳	
ساوجبلاغ ۳۷	
سرای ۲۲	
سفارت انگلیس ۹۹-۹۸-۷۷-۷۶	
سفارت روس ۸۷-۸۵-۸۴-۵۸	
سفارت عثمانی ۸۵-۷۹	
سند ۱۳	
سویس ۱۰۰-۷۹	
شروان ۲۶	
شط العرب ۱۳	
شعیله ۲۷	
شمیران ۵۹	
شیراز ۴۳	
طربزون ۱۰۰	
طهران -۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۸-۵۲-۴۳-۴۲-۴۱-۳۷-۳۳	
۱۰۰-۹۱-۸۹-۸۸-۸۵-۸۴	
عثمانی ۱۰۰-۵۳-۲۵-۲۲-۲۰-۱۹-۱۸	
فارس ۲۳	
فرات ۱۳	
فرانسه ۳۹-۲۶-۲۴-۱۷-۱۶	

- فرنکستان ۲۰-۲۶
قازان ۲۲
قزوین ۸۸
قققاز ۲۰-۲۵-۲۶-۴۳-۹۷-۱۰۰
قلهک ۷۷
قونسولخانه انکیس ۴۲
کرائیت (قریم) ۳۲
کربلا ۷۹
کرمان ۵۸
کمیسیون ایران ۱۰۲
کمبریج ۱۰۳
کرجستان ۲۶-۲۸
کلستان (دهکده) ۲۸
کلستان (قصر) ۴۲-۸۸
کوآ ۲۱
گیلان ۶۸-۷۸-۸۴-۹۱
لار ۸۴
لندن ۲۷-۷۹-۱۰۰
مازندران ۲۵
ماکو ۵۵
ماورالنهر ۲۵
مجلس ۶۱
مراغه ۸۳
مراکش ۹۷
مرو ۲۸
مریضخانه امریکائی (کوچه) ۷۶
مسجد سپهسالار ۷۴-۷۵
مسکو ۹۶

- مشهد ۸۳
- مصر ۱۹-۲۰-۴۰-۱۰۰۰
- مغان ۵۴
- میدان میراصفهان ۲۱
- نجف ۱۳
- نیل ۱۰۰
- ولگا ۲۵
- وین ۸۸
- همدان ۴۳
- هند ۲۰-۲۱-۳۳-۴۰-۶۸-۸۱-۹۷-۱۰۰
- هولاند ۱۵
- یمن ۱۳
- یونان ۱۴-۱۵

۳- ملل و قبائل

- اروپایان- بیشتر صفحات
- ارمنیها ۱۰۰
- اسپانیولیها ۱۵
- انگلیسها ۲۰-۲۸-۳۲-۳۳-۳۷-۴۱-۴۴-۵۴-۶۸-۸۰
- اوکوستین‌های پرتغالی ۲۱
- ایرانیان بیشتر صفحات
- بابیه ۱۷
- بنوعدنان ۱۲
- بنو قحطان ۱۲
- بنی اسرائیل ۱۲
- بختیارها ۷۸
- بومرهای هلندی ۴۱
- پرتگالیها ۲۰-۲۸

- خوارزمشاهیان ۱۶
دومینیکانها ۲۱
روسها ۲۰-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۷
۴۰-۴۴-۴۶-۵۴-۶۶-۶۸-۸۰-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۱۰۱
زنج ۱۵
زندیه ۲۷
صفویه ۲۰-۲۱-۲۲
عثمانیها ۲۰-۲۱-۲۴-۵۴
عربها ۲۵
غزنویان ۳۸
فرانسویها ۲۸-۳۰
فرانکیها ۱۶-۳۸
قاجاریه ۲۷-۵۰
کابوسنیهای فرانسوی ۲۱
کرملیهای اصلاح شده ۲۱
گرچیها ۱۰۰
مبشرین کاتولیک مسیحی ۲۱
مفولها ۲۳-۳۸
هولندیها ۲۰-۲۸
هیئت‌های مبشرین مسیحی ۲۰
یاجوج ۲۴
یسوعیین (ژزویت) ۲۱
یشی‌چری ۱۸

۴- کتب و مجلات و روزنامه‌ها

- کتاب آبله کوبی ۲۶
کتاب آبی ۳۳-۴۸-۸۷-۹۶-۹۸
کتاب احمد ۴۰
انقلاب ایران (براون) ۴۸-۹۸
تاریخ عمومی لاویس ۲۲

- تاریخ مشروطیت کسروی ۴۷
- روزنامه اطلاعات ۹۵
- > پرورش ۴۰
- > تایمس ۸۲ - ۱۰۱
- > ثریا ۴۰
- روزنامه حبل المتین ۴۰
- > حکمت ۴۰
- > روسکی اسلو ۹۶
- > صوراسرافیل ۱۰۰
- > قانون ۴۰
- سیاحت نامه ابراهیم بیگ ۴۰
- طبایع الاستبداد ۷۳
- کتاب نارنجی روس ۴۸
- لغت فرنگیان ۲۱
- مجله یادگار ۵۸
- مسائل الحیات ۴۰
- مسائل المحسنین ۴۰

بها ۴۰ ریال